

## دلایل سرنگونی حکومت پهلوی در انقلاب ۱۳۵۷ (بخش اول)

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

**توضیح: این مطالب به مناسبت ۴۲ سالگی انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران و نتایج آن نوشته شده و در سایت‌های مختلف و فیس‌بوک و توییتر و... منتشر شده است از جمله سایت آزادی بیان که لینک‌های هر پنج قسمت در پایان همین مطالب آمده است.**



### مقدمه

انقلاب‌ها در تاریخ یک ضرورت تاریخی بودند چرا که حکومت‌ها نه تنها به نیازها و مطالبات و خواسته‌های مردم اهمیتی نمی‌دهد بلکه هرگونه اعتراض مردمی را به وحشیانه‌ترین شکلی سرکوب کرده‌اند چنین روندی به انقلاب منجر می‌گردد. به عبارت دیگر هنگامی که مطالبات مردم روی هم انباشته می‌رسند و کارد به استخوان مردم می‌رسد آن‌چنان خشمگین می‌شوند که دیگر اهمیتی به سرکوب و سانسور و کشتار حکومت نمی‌دهند و به خیابان‌ها می‌ریزند و در محل‌های کار و ادارات و سربازخانه‌ها و... دست به اعتصاب می‌زنند تا آن حکومت را سرنگون کنند. بنابراین انقلاب اجتناب‌ناپذیر است و به دستور کسی و سازمان و حزبی آغاز نمی‌شود که توسط آن‌ها نیز از حرکت باز ایستد. همچنین در شرایط انقلابی همه نیروها و طبقات اجتماعی شرکت می‌کنند تا آلترناتیو طبقاتی خود را در مقابل مردم قرار دهند.

در قرن اخیر جامعه ایران دو انقلاب را تجربه کرده است: انقلاب مشروطیت و انقلاب ۱۳۵۷. اولی توسط رضاخان میرپنج و دومی توسط خمینی به شکست کشانده شدند در نتیجه آن خواسته‌ها و مطالباتی که مردم در این دو انقلاب خواهان تحقق آن‌ها بودند هنوز هم متحقق نشده است. از این‌رو این مطالبات صد سال اخیر روی هم انباشته شده‌اند بنابراین دیر یا زود انقلاب سوم در ایران روی خواهد داد.

انقلابی که با شعار «نان مسکن آزادی» شکل گرفت، به فقیرتر شدن بیشتر مردم و از دست رفتن بیشتر آزادی‌ها منجر شد. انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ از جمله مهم‌ترین انقلاب‌های قرن بیستم بود که موجب شد یک نظام سلطنتی با قدمت بیش از ۲۵ قرن فروپاشد. پژوهش‌هایی که در موضوعات مختلف صورت گرفته نشان می‌دهد انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷ طبیعی‌ترین وضعیتی بود که می‌توانست برای یک ساختار سیاسی قابل پیش‌بینی باشد.

طبقات اجتماعی و سازمان‌ها و احزاب سیاسی مختلفی با انگیزه‌های متفاوت در بزرگ‌ترین تحول سیاسی ایران در قرن بیستم نقش‌آفرینی کردند. اما گروه‌های مذهبی به دلیل این که از پایگاه اجتماعی مردم مذهبی و به لحاظ اقتصادی سنتا مورد حمایت بازار بودند و در دوره پهلوی هم به غیر از تعدادی کوچکی از روحانیون از آزادی بیان کامل و تبلیغ و ترویج و ثروت‌اندوزی برخوردار بودند و از حمایت دولت‌های پیشرفته غرب نیز برخوردار گردید موفق شدند به خونین‌ترین شکلی گرایش‌های دیگر به ویژه نیروهای چپ و جنبش کارگری و زنان و دانشجویی را کشتار کنند و انقلاب مردم را به شکست بکشانند.

اما به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ایران نه تنها یک فاجعه عظیم برای مردم ایران بلکه برای مردم منطقه و جهان نیز بود. این حکومت در سطح بین‌المللی گروه‌های تروریستی مذهبی را آموزش داد و مسلح کرد و در کشورهای منطقه جنگ داخلی و یا به اصطلاح جنگ‌های نیابتی راه انداخت. جمهوری اسلامی ریشه‌های قوی ایدئولوژیک خود را در حکومت پهلوی محکم‌تر کرده بود.



کارگران و محرومان جامعه از وضعیت معیشتی خود، سرکوب تشکلهای کارگری و مبارزه طبقاتی برای تحقق عدالت اجتماعی عمیقاً و وسیعاً به تنگ آمده بودند. زنان شاهد اصلاحات فرمایشی از بالا توسط حکومت سلطنتی بودند که فقط زنان طبقه‌های بالا مدنظر داشت و بخش‌های وسیعی از زنان طبقات کارگری، فرودستان شهری و روستاییان از این نوع اصلاحات بی‌بهره بودند و بر رنج و محرومیت‌شان افزوده می‌شد.

هرگونه تلاش برای ایجاد نهادهای مدنی، تشکیل احزاب و سندیکاهای کارگری آزاد، مطبوعات آزاد، گسترش فرهنگ نقد و نقدپذیری در جامعه و بحث و تبادل نظر آزادانه در فضای عمومی کشور، توسط ساواک سرکوب می‌شد و سرکوب سیاسی بر کشور سنگینی می‌کرد.

با وجود بحران همگیری ویروس کرونا و عدم امکانات بهداشتی و درمانی کافی در زندان‌ها، همچنان دستگیری‌ها ادامه دارد و در همین چند هفته اخیر بیش از صد نفر را تنها در کردستان دستگیر کرده‌اند. زندان‌ها پر از زندانیان سیاسی و اجتماعی است و اعدام‌ها با شدت بیش‌تری ادامه دارد. با همگیری ویروس کرونا علم و دین در ایران در مقابل هم قرار گرفتند اما عملکرد جمهوری اسلامی در پیش‌گیری کرونا بسیار فاجعه‌بار است و احتمال دارد در آینده نیز این وضعیت تشدید شود و جان انسان‌های بسیاری را بگیرد.

با سرمایه‌گذاری گسترده نظامی، کشور را به ژاندارم منطقه و قدرت برتر نظامی در خاورمیانه تبدیل کرده بود. پس از کدتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، شاه صدای هیچ منتقد و مخالفی را بر نمی‌تافت. از سویی حاکمیت حتی اجازه به اصلاح‌طلبانی مانند جبهه ملی نیز نمی‌داد.

از انقلاب مردم ایران در گفتمان رسمی حاکمیت و دولت‌ها و رسانه‌ها و تحلیل‌گران آن‌ها به «انقلاب اسلامی» تعبیر می‌شود. در حالی که در این انقلاب افسار و طبقات مختلفی با اهداف و مطالبات متنوعی در آن شرکت داشتند. به علاوه کسی برای اسلام انقلاب نکرد بلکه برای رسیدن به یک جامعه آزاد و مرفه بود.

اما آنچه مسلم است نیروهای مذهبی دارای پایگاه وسیع مردمی و دم و دستگاه وسیع تبلیغی و مالی و همچنین هزاران مراکز مذهبی مانند امامزاده‌ها و مساجد در سراسر کشور بودند و افکار و سیاست‌های خود را آزادانه تبلیغ و ترویج می‌کردند. آن‌ها هم جیره بگیر حاکمیت بودند و هم جیب مردم را تحت عنوان مال امام و خمس و ذکات و غیره خالی می‌کردند.

مهم‌تر از همه همه سران و مقامات و نزدیکان آن‌ها و همه نهادهای سیاسی و قضایی و نظامی جمهوری اسلامی به فساد آلوده‌اند و در راس این فساد سیستماتیک بیت رهبری قرار دارد.

اقرار عباس آخوندی از همه جالب‌تر است. عباس آخوندی، وزیر سابق راه و شهرسازی در دولت روحانی، به تازه‌گی اقرار کرده است در ایران یک «شبکه فساد فراملی» تشکیل شده که درگیر «بازار غیررسمی» است که ارزش تجارت در آن سالانه به «۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلار» می‌رسد.

او در مصاحبه‌ای که روز دوشنبه، ۲۰ بهمن، در خبرگزاری ایسنا منتشر شده، تاکید کرده است این شبکه فساد که اکنون بین‌المللی شده، در طول ۱۵ سال گذشته شکل گرفته و نقطه اوج آن دولت احمدی‌نژاد بوده که ۱۰۰ میلیارد دلار سهام به طور عمده بین نهادهای نظامی توزیع شد. در حالی که فساد در جمهوری اسلامی از همان دوران خمینی آغاز شده و سال به سال نیز تعمیق و گسترش یافته است.

آخوندی همچنین گفته است در ایران در حال حاضر پنج دولت داریم و اقتصاد ایران «درگیر فساد تودرتو و عمیق است». به گفته وزیر سابق راه، این شبکه فساد «همه‌جا در پی منافع خوشان هستند» و «اگر برجام ایجاد می‌شود، بلافاصله با آن مخالفت می‌شود و مسیر الحاق به FATF هم کور می‌شود».

لویج افای‌تی‌اف که مربوط به حوزه پول‌شویی هستند، اکنون در مجمع تشخیص مصلحت نظام در حال بررسی هستند و بر اساس اظهارنظرهای صورت‌گرفته، مدیران نهادهای اقتصادی زیر نظر دفتر رهبر جمهوری اسلامی و نهادهای اقتصادی وابسته به سپاه پاسداران با تصویب این لویج مخالف‌اند.

جمهوری اسلامی ایران سال‌هاست که از نظر فساد مالی در ردیف بدترین کشورهای جهان قرار دارد. سازمان شفافیت بین‌الملل در تازه‌ترین گزارش سالانه خود که روز پنجشنبه ۹ بهمن منتشر شد، اعلام کرد که ایران در میان ۱۸۰ کشور از لحاظ گستردگی فساد مالی، در جایگاه ۱۴۹ قرار گرفته است.

از میزان دقیق دارایی‌های «ستاد اجرایی فرمان حضرت امام» اطلاع رسمی در دسترس نیست و صرفاً در سال ۲۰۱۳ خبرگزاری رویترز دارایی‌های این ستاد را بالغ بر ۹۵ میلیارد دلار اعلام کرده است. از سوی دیگر، بخش اقتصادی ستاد اجرایی از سوی نهادهای دولتی، نظارتی و متولی بالادستی حوزه اقتصاد، در زمره نهادهای عمومی غیردولتی شناخته نمی‌شود؛ حتی در قانون فهرست نهادها و موسسات عمومی غیردولتی مصوب سال ۲۹ تیر ۱۳۷۳ دوره چهارم مجلس شورای اسلامی نامی از آن وجود ندارد. هیچ مقامی و نهادی در ایران جرات ندارد سنوالی در این مورد مطرح کند!

با این مقدمه در چهل و دومین سالگرد انقلاب ۵۷ نگاهی می‌اندازیم به ویژه به نحوه تقسیم قدرت و ثروت در میان سران و مقامات و نهادهای سیاسی و قضایی و نظامی جمهوری اسلامی و همچنین فقر و فلاکت اقتصادی و خفقان سیاسی روزافزونی که دامن اکثریت شهروندان ایران را فراگرفته است. در واقع جمهوری اسلامی ایران را به یک زندان بزرگ تبدیل کرده است که در داخل آن نیز صدها زندان مخوف کوچک و بزرگ و مخفی و علنی وجود دارد. به عبارت دیگر جمهوری اسلامی نقش زندانبان میلیون‌ها ایرانی را به عهده دارد نه شهروندانی که حق و حقوقی دارند. این حکومت حتی به محیط زیست و حیوانات هم رحم نکرده و بخش‌های عظیمی از طبیعت ایران را نابود کرده است.

در ادامه این بحث می‌بینیم که تحول معنای حقوق «مستضعفان»؛ چگونه به توزیع قدرت و ثروت مملکت در میان اقلیتی در حاکمیت و توزیع فقر و محرومیت در میان اکثریت شهروندان جامعه ایران انجامید!

### عوامل سرنگونی حکومت پهلوی

به لحاظ اصل و نسب، رضاشاه یا رضاخان سوادکوهی، شخصی است که از نظر خانوادگی جایگاه خاصی ندارد و در آن زمان یک فرد عادی بوده است. لازم به یادآوری است در تاریخ ایران هر شخصی که به پادشاهی می‌رسید، با تشکیلات قبیله‌ای خاصی بستگی داشت.

مستوفی در کتاب «تاریخ اجتماعی و اداری در دوره قاجاریه» در مورد اصل و تبار سردار سپه می‌گوید: «سردار سپه، سوادکوهی بوده، پدرش از افراد عادی بوده و اجداد او هم ادعای بزرگی خانوادگی نداشتند. خیلی‌ها شنیده‌اند که سردار سپه می‌گفته که مادرم در شیرخوارگی مرا از تهران به سوادکوه می‌آورد، در بین راه گرفتار بوران شده، وقتی به یکی از کاروانسراهای بین راه رسیده (که می‌گویند همین محل امامزاده هاشم بود) مرا مرده پنداشته و در آخور طویله‌ای انداخته و رفته است. بعد از ساعتی بر اثر گرمی طویله جان گرفته و سروصدا راه انداخته‌ام، یکی از افراد قافله بعدی که مادرم را می‌شناخته، از روی نشانی‌های کاروانسرادار فهمیده که من بچه همان زن آشنای او هستم و مرا برداشته و در منزل به مادرم رسانده است. این حقیقت را امروز هم دهاتی‌های حول و حوش کاروانسرا برای یکدیگر و عابرین سینه‌به‌سینه نقل می‌کنند و معروف است. و حتی می‌گویند که رضاشاه وقتی که به شاهی رسید، در یکی از مسافرت‌های خودش که از آن‌جا می‌گذشته، به مهندس مصدق نامی که در کار راه‌سازی بوده، دستور می‌دهد که این محل را تعمیر کنند و علتش را هم می‌گفته که چون این محل جان او را در شیرخوارگی نجات داده است؛ یعنی چون در این منطقه جان او نجات پیدا کرده، دستور داده که آن منطقه امامزاده هاشم را یک مقداری رسیدگی کنند و از نظر آبادانی و تشکیلاتی بهبود دهند.

اساساً دیکتاتورها اصلاً اجازه نمی‌دهند هیچ‌کس جز آن‌ها تصمیم بگیرد. ایران هم در زمان رضاخان و هم در زمان محمدرضا، پارلمان داشت. اما آیا آن‌ها واقعا اهمیتی به پارلمان می‌دادند و اعتنایی به آن داشتند؟ خیر، اصلاً، انگار نه انگار که پارلمانی وجود داشت.

از زمانی که رضاخان در سال ۱۲۹۹ کودتا کرد، تا سال ۱۳۰۴ که به سلطنت رسید، در تمام کابینه‌های آن دوره‌ها حضور داشت. به‌عنوان مثال وقتی که مجلس چهارم معرفی شد و کابینه را تعیین کرد، مشیرالدوله، رییس‌الوزرا و رضاخان سردار سپه، وزیر جنگ بود. در تمام کابینه‌های بعدی نیز رضاخان - تا زمانی که خودش رییس‌الوزرا شد - وزیر جنگ بود. یعنی در تمام این کابینه‌هایی که تا زمان به‌سلطنت رسیدن او وجود داشت، رضاخان در جایگاه خود ثابت بود، در حالی که بقیه دائم عوض می‌شدند. این مسئله، نکته بسیار مهمی است. به‌خودی‌خود این سوال مطرح می‌شود: آخر چگونه ممکن است که همه عوض می‌شوند، از صدراعظم گرفته تا وزیر خارجه تا وزیر عدلیه و...، اما رضا خان عوض نمی‌شود. از این‌جا است که گفته می‌شود او مورد حمایت انگلیسی‌هاست. همه می‌توانند قضاوت کنند چرا او در هشت کابینه به‌طور مستمر و بدون هیچ تغییری حضور دارد. تنها تغییری که صورت می‌گیرد، آن است که بعداً رییس‌الوزرا هم می‌شود و علاوه بر این که نخست‌وزیر است، هم‌چنان وزارت جنگ را هم در اختیار دارد.

در آن موقع شیخ محمد خیابانی در تبریز، میرزا کوچک‌خان در شمال، پسیان در خراسان و تنگستانی‌ها در جنوب، نهضت‌هایی را - آن‌هم همگی در مقابله با بیگانگان - به راه انداخته بودند؛ یعنی اصلاً ایران یک‌پارچه در وضعیت انقلاب بود و همه قیام می‌کردند تا ایران را از یوغ این سلطه خارجی نجات دهند. اما تمام این قیام‌ها و حرکت‌های انقلابی و مردمی، همه به دست رضاخان سرکوب می‌شوند و از بین می‌روند. او در عوض یک دولت متمرکز نظامی ایجاد می‌کند و این حکومت دقیقاً همان چیزی بود که انگلیسی‌ها می‌خواستند.

رضاخان یک فرد عادی و معمولی و فرزند یک زمیندار کوچک و کم‌درآمد بود، اما در طول بیست‌سال سلطنت، ثروت عظیمی جمع کرد. محمدرضاشاه نیز همین‌طور؛ چنانکه وی یکی از ثروتمندترین مردان دنیا شناخته می‌شد. درآمد رضاشاه به هفتصد میلیون تومان در سال می‌رسید که در آن موقع پول بسیار هنگفتی بود و از این مبلغ، هر ساله شصت میلیون تومان به خارج منتقل می‌شد. رضاشاه بالغ بر دوهزار و صد و شصت و هفت روستا را در سراسر ایران تصاحب کرده بود: استان فارس، نوزده ده با دو بیست خانواده، کرمان صد و نود و یک ده با چهار هزار و دو بیست خانواده، آذربایجان غربی صد و پانزده ده با شش هزار و سیصد و شصت و پنج خانواده، تهران چهار صد و بیست و پنج ده با چهار هزار و چهار صد و بیست و چهار خانواده، گیلان و مازندران، هزار و دو بیست و چهار ده با سی و دو هزار و هشتصد و هفتاد و هشت خانواده که جمعا به دوهزار و صد و شصت و هفت پارچه ده با چهل و نه هزار و صد و شانزده نفر جمعیت بالغ می‌گردید و همگی متعلق به شخص شاه بودند. این در حالی بود که رضاشاه در مقطعی از زندگی خود، به معنای واقعی کلمه هیچ چیز نداشت.

به‌هرحال رضاخان باید کنار گذاشته می‌شد، چون در اثر تلاش برای حفظ منافع انگلیس در ایران و نیز به‌خاطر استبداد و خودرایی، دیگر از هر لحاظ ماهیت او برای مردم آشکار شده بود و از این‌رو در واقع تاریخ مصرفش تمام شده تلقی می‌گردید؛ چراکه دیگر عملاً کاری از او ساخته نبود. از سوی دیگر او در طول جنگ جهانی دوم بیش‌تر به همکاری نزدیک با هیتلر متمایل شده بود و به همین دلیل متفقین او را برکنار کردند.

اما چرا انگلیس به جانشینی محمدرضاشاه، علت رضایت‌دادن تا حد زیادی از آن‌جا ناشی می‌شد که به‌ویژه تحت‌تاثیر شرایط پس از جنگ جهانی دوم، آنان به یک حکومت ضعیف در ایران نیاز داشتند و محمدرضا با توجه به جوان و بی‌تجربه‌بودن برای این‌کار مناسب بود. شکل‌گیری یک دولت قوی در ایران بدون شک برای منافع انگلیس و سپس آمریکا نفعی نداشت؛ به‌طوری که وقتی دولت مصدق بر سر کار آمد، نفت ملی اعلام شد و دست انگلیسی‌ها از نفت ایران کوتاه گردید و آن‌ها مجبور شدند برای بازگرداندن محمدرضاشاه حتی به کودتا علیه دولت قانونی مصدق متوسل شوند. بعد از کودتا لازم بود حکومت پهلوی تا حدودی تقویت گردد تا بتواند حاکمیت خود را حفظ کند. ضمن آن‌که پس از کودتا دیگر نقش آمریکا پررنگ شده بود.

از نظر روان‌شناختی مجد رضا پهلوی سخت‌خودشیفته بود. این خودشیفتگی در طول سال‌های حکومت او به طور ثابت و مداوم رشد می‌کرد و هنگامی که درآمد ایران از محل فروش نفت افزایش یافت، به گونه‌ای فزاینده در مسیر بزرگ‌تر شدن قرار گرفت. این مسئله، به ارضای آشکار بعضی خیالات فرمانروای مطلق تبدیل شد. پیش از آن‌که درآمدهای نفتی، تحول ایران را تسهیل کند، شاه را به مرز جنون خودبزرگ‌بینی رساند. به عنوان مثال، شاه در سال ۱۹۶۲ خطاب به باشگاه مطبوعات ملی در واشنگتن گفته بود: «این شغل پادشاهی برای شخص من چیزی جز دردسر نداشته است. من در طول این ۲۰ سال سلطنت خود، همواره زیر فشار وظایف زندگی کرده‌ام.» واکنش شاه نسبت به این مسئله نه تغییر سیاست‌ها و افکار خودش، بلکه تغییر مردم و اطاعت کورکورانه بود. نگاه او به مردم همان نگاه ارباب به رعیت بود. عواملی وجود داشت که عظمت‌طلبی شاه را در مدت متجاوز از ۳۵ سال سلطنت او همچنان حفظ کرد به ویژه پس از آن‌که افزایش قابل ملاحظه درآمد نفت، امکان مصرف تجمعی دربار را فراهم ساخت، بیش از هر چیز جلب توجه می‌کرد. از جمله علایم و نشانه‌ها و مراسم و جشن‌ها، نمادهای قدرت او به شمار می‌آمد. همه موظف بودند او را مورد ستایش قرار دهند. او به عنوان یک فرمانروا با این باور زندگی می‌کرد که مردم او را دوست دارند و مخالفتش نیز جرات و توان عرض اندام در مقابل او ندارند. در حالی که در جریان انقلاب سال ۱۹۷۸-۱۳۵۷، شاه با شگفتی با این واقعیت آشکار مواجه شد که تقریباً تمام مردم ایران خواستار برکناری او و کل نظامی هستند که به نام او حکومت می‌کند.

اصلاحات ارضی، سپاه دانش و سپاه بهداشت و... به نوبه خود آثار اجتماعی و سیاسی چشم‌گیری بر اجرای برنامه‌ها وارد می‌کرد. این برنامه‌ها گرچه آثار اقتصادی محدودتری در ابتدای کار از خود نشان می‌دادند، اما اصلاحات ارضی به موج مهاجرتی شدت بخشید که در جایی دیگر و زمانی دیگر در شهرها و از اواخر دهه ۱۳۴۰ به بعد اثرات اقتصادی سنگینی مانند کمبود مسکن و انرژی و... به جا گذاشتند و برنامه‌های شاه را ناکام کردند.

به علت ساختار حکومت و ارتباط مستقیم همه اجزای آن از وزرا و سفیران گرفته تا روسای دستگاه‌های اجرایی و قضایی و نظامی با شخص شاه و کسب دستور مستقیم از دربار، بی‌اعتمادی و بی‌اعتنایی شاه به آن‌ها سبب شد که فساد اقتصادی و اداری تمام ارگان‌های حکومتی را فرا بگیرد و به نارضایتی عمومی در جامعه منجر گردد. از همین جا بود که صنایع نفت، وزارتخانه‌ها، ارتش و پلیس خود را موظف به پاسخ‌گویی به مردم نمی‌دیدند.

به هر حال شواهد عینی نشان می‌دهد که بزرگ‌ترین انحرافات حاکمیت در برنامه‌های خود صورت گرفت و سرانجام به فروپاشی کل ساختار سیاسی-اقتصادی حاکم انجامید.

واقعیت این است که بعد از کودتای سال ۱۳۳۲ با افزایش درآمدهای نفتی، شاه قدرت خود را ارتقا داد و بلندپروازی‌های خود را آغاز کرد.

سیستم دیکتاتوری، همراه با افزایش درآمدهای نفتی، و رشد فساد اداری در بستر اقتصاد مبتنی بر رانت نفتی و توزیع بخشی از آن میان بستگان نزدیک محافل قدرت از دربار گرفته تا ساواک، سران نظامی، وزرا و بخش خصوصی بزرگ ابعاد روزافزونی پیدا کرد.

از سوی دیگر با رشد سریع جمعیت و عرضه نیروی کار فراوان به بازار کار در کنار فرصت‌های شغلی محدود با وجود رشد بالای اقتصادی یکی دیگر از پیامدهای اقتصاد رانتی بود. در عین حال مازاد جمعیت روستایی به شهرها سرازیر شده بود. در این وضعیت اقتصاد کشور شاهد گسترش بیکاری، فقر و حاشیه‌نشینی و توزیع نابرابر درآمد بود. تمرکز و توجه برنامه‌های عمرانی به قطب‌های صنعتی مستقر در شهرهای بزرگ کشور، بی‌توجهی به توسعه متوازن منطقه‌ای و نداشتن برنامه مدون در زمینه فقرزدایی، موجب افزایش شکاف فقر و به دنبال آن افزایش شکاف دولت و ملت می‌شد. گسترش شهرنشینی، افزایش سطح سواد و رشد متوسط شهری خواست جامعه مدنی را برای مشارکت در سرنوشت سیاسی خود و برخورداری از آزادی‌های مدنی در پی داشت. اما استبداد سیاسی مانع از بروز این تمایلات در عرصه سیاست رسمی شد. اما طنز تاریخ این بود که حکومت پهلوی در اوج توانایی مالی خود و در آستانه ورود به «دروازه تمدن بزرگ» در جبهه اقتصادی و سیاسی با شکست آشکاری مواجه شد و در پی انقلاب مردم ایران از حاکمیت رانده شد.

برای گریز از سانسور و پیش‌گیری از توقیف نشریات، نویسندگان و هنرمندان از استعاره و اشارات دیگر فراوان استفاده می‌کردند. یعنی علاوه بر سانسور دولتی، خودسانسوری نیز بر فعالیت‌های روشنفکران حاکم بود. اما فاصله‌گیری از دولت و انتقاد غیرمستقیم از آن در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ با رشد نسل جدید روشنفکران افزونی گرفت. نسل جدید روشنفکران در سطوح مختلف انتقاد سیاسی و اجتماعی را در مفهوم شبه‌مارکسیستی به مثابه «تحلیل نهایی» در پیش گرفتند که هدف از آن تغییر بنیادی وضعیت موجود بود. این نوع قطبی‌گرایی از نیمه دهه ۱۳۴۰ به بعد، پیش شرط‌های لازم را برای ترویج مبارزه مسلحانه در میان نسل جوان فعالان سیاسی فراهم کرد. در طول دهه ۱۳۴۰ روشنفکران به موضوع‌هایی از قبیل برخورد نسل‌ها، مشکلات جامعه مصرفی، اقتصاد سیاسی «جهان سوم»، نظریه جامعه آسیایی و ماهیت وجوه تولید سرمایه‌داری و پیشا سرمایه‌داری در ایران می‌پرداختند. مسئله غرب‌گرایی و به طور کلی مسئله تجدد از دیگر موضوعات مطرح بود. این موضوعات در نشریاتی نظیر کاوه و بسیاری از آثار نویسندگان جوان آن دوره همچون محمد علی جمالزاده و صادق هدایت جایگاه خاصی داشت. بعدها در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰، بسیاری از نویسندگان، صرف‌نظر از تفاوت کار و دیدگاه‌شان، ارزش‌های معینی را در نظر داشتند. اما در میان مخاطبان‌شان، اختلاف‌نظر و ابهام قابل ملاحظه‌ای در مورد چشم‌اندازهای تجدد و توسعه سیاسی در ایران دیده می‌شد. برای مثال به عنوان واکنشی در مقابل ناسیونالیسم رسمی حکومت پهلوی، بسیاری از روشنفکران، اغلب به نوعی انترناسیونالیسم را تبلیغ می‌کردند. این روشنفکران، میانه دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ کانون نویسندگان ایران را تاسیس کردند. در حقیقت، انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ و برخی حوادث آن دوره تا حد زیادی تحت تأثیر همین نگرش روشنفکران و جنبش چریکی پدید آمد.

به محض آن‌که فشار وارد بر او افزایش یافت و در قهر انقلابی سال ۱۳۵۷ به سیلاب مهارناپذیر شور انقلابی تبدیل شد، انقلابیون مقاومت‌ناپذیر شدند. شاه دیگر نمی‌توانست قدرت خود را حفظ کند. به همین دلیل او فرار را بر قرار ترجیح داد.

یکی دیگر از عوامل بروز نارضایتی شدید از حکومت شاه فساد بی‌حد و حصر دربار بود. فساد فساد مالی و فساد اداری تمام‌تار و بود دربار را گرفته بود. فساد به صورت یک فرهنگ حاکم در آمده بود و همین فساد رد جمهوری اسلامی نیز بازتولید شده است.

حکومت شاه رابطه چندانی با مردم و معضلات و نیازهای آن‌ها نداشت و دربار به یک اشرافیت و طبقه‌ای تبدیل شده بود که هیچ چیز بین آنان و مردم را پیوند نمی‌زد.

فساد دربار نه تنها در چهار دیواری کاخ‌های پهلوی نماند، بلکه در تمام ارکان حاکمیت ریشه دواند. بخش اعظم تظاهراتی که از سال ۱۳۵۶ در ایران آغاز شد، متوجه فساد دربار بود. به گفته «ژان - لوروریه» روزنامه‌نگار فرانسوی «اگر در کوچه و خیابان از ایرانیان بپرسید که چرا حکومت را مورد انتقاد و سرزنش قرار می‌دهند و جواب آن‌ها را جمع کنید، فساد و انحطاط اخلاقی حکومت در ردیف اول پاسخ آن‌ها خواهد بود.» (ژان لوروریه و احمد فاروقی، ایران برضد شاه، ترجمه مهدی نراقی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۰۳)

اگر شعارها، دیوار نوشته‌ها و پلاکاردهای مردم ایران در دوره انقلاب مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، این ادعا را ثابت می‌کند که فساد دربار پهلوی یکی از عوامل اعتراض آشتی‌ناپذیر مردم ایران بود. بسیاری از شعارهای مردم، فساد حکومت و مظاهر فساد و عوامل آن را مورد اعتراض قرار می‌دادند. شعارهای زیر نمونه‌ای از آن‌هاست:

«نظام شاهنشاهی سرچشمه فساد است.» - «شاه مظهر زدالت، دنانت، لئامت و فساد است.» - «تا شاه در ایران است، فساد هم هست.» - «مرگ بر رژیم فاسد» - «ما شیر و موز نمی‌خواهیم ما شاه دزد نمی‌خواهیم» - «پنجاه سال دزدی و جنایت افتخار محمدرضا شاه است»

این‌ها نمونه‌هایی از شعارهایی است که نشان می‌دهد فساد دربار یکی از عوامل اعتراض مردم نسبت به حکومت شاهنشاهی بود.

با این که پهلوی‌ها از یک خانواده معمولی بودند، اما به محض رسیدن به قدرت تمام خصلت‌های اشرافیت، کیش شخصیت، انحصار قدرت، خود بزرگ‌بینی و ترویج چاپلوسی و بی‌اعتنایی و تحقیر مردم را شیوه خود ساختند.

شاه در مصاحبه با یکی از شبکه‌های تلویزیون انگلیس با صراحت تمام می‌گوید: «مردم ایران همان احترامی را برای شاه خود قائل هستند که کودکان خانواده‌های ایرانی برای پدر خودشان.»<sup>۱</sup>

شاه در مورد تصمیم به واگذاری بحرین، در پاسخ علم گفت: «من آزادم چنین تصمیماتی را بگیرم.» علم در توضیح این جمله شاه اعتراف می‌کند که «پاسخ شاه به این گفته، چنان‌چه ویژگی اوست، متفرعانه بود.»<sup>۲</sup>

شاه در اوایل سال ۱۹۷۴م-۱۳۵۳ ه.ش به خبرنگار نیویورک تایمز چنین گفت: «در ایران آن چه به حساب می‌آید کلمه سحرآمیز است و کلمه سحرآمیز عبارتست از پادشاه.»<sup>۳</sup>

شعار اصلی رژیم بر دشت‌ها و کوه‌ها، سر در پادگان‌ها و ادرات، شعار «خدا- شاه- میهن» بود. شاه تلاش می‌کرد با این شعار خود را قدرت مطلق نشان دهد تا این که کسی جرات اعتراض به خود راه ندهد.<sup>۴</sup>

ساواک تلاش می‌کرد تا «شاه را به صورت یک موجود فوق بشر جلوه دهد تا جایی که در یکی از پوسته‌های مربوط به شعار خدا- شاه- میهن، حتی عمداً لغت شاه را بزرگ‌تر و بالاتر از خدا نوشته بودند.»<sup>۵</sup>

فرمانده نیروی هوایی ارتش شاهنشاهی از شاه درخواست کرد تا برای یک نواختی اجازه دهد رنگ هواپیمای آموزشی ولیعهد را به رنگ سایر هواپیماهای نیروی هوایی در بیاورند. شاه از این پیشنهاد بر آشفت و دستور داد که بر عکس کلیه هواپیماهای دیگر باید به رنگ هواپیمای والاحضرت در آیند» چون ولیعهد این‌گونه پسندیده بود.<sup>۶</sup>

بانک مرکزی به نخست وزیر، هویدا، پیشنهاد کرد تا به جای «ریال» و «تومان» که نام پول رایج ایران بودند، «پهلوی» و یا «شاهی» را جایگزین کنند.<sup>۷</sup>

ارتشبد فریدون جم، رییس ستاد ارتش، در یک اقدام چاپلوسانه خطاب به شاه گفت: «من نه تنها شاهنشاه را فرمانده خود می‌دانم، بلکه به او عنوان برادر خود نیز عشق می‌ورزم.» کلمه برادر برای شاه ناگوار آمد و علم وزیر دربار در ملاقات بعدی به وی تذکر داد که «شاه از بی‌مبالاتی او و این که شاه را برادر خود دانسته، شدیداً ناخشنود است.» او پس از این جمله مجبور به استعفا شد و به عنوان سفیر ایران به اسپانیا تبعید شد.<sup>۸</sup>

در یکی از گزارش‌های سفارت آمریکا چنین آمده بود:

«عکس شاه همه جا هست، پیش از شروع فیلم در همه سینماها تصویر او در حالت‌های شاهانه‌ی گوناگون همراه قطعاتی از سرود ملی نمایش داده می‌شود. سال روز تولد شاه، ملکه و ولیعهد با آتش بازی و رژه و تظاهرات جشن گرفته می‌شود... همه رسانه‌های گروهی مورد استفاده قرار گرفته‌اند تا این اندیشه را تبلیغ کنند که وفاداری به سلطنت و میهن‌پرستی ملی لازم و ملزوم‌اند.»<sup>۹</sup>

بیش‌تر کارخانجات، سدها، بیمارستان‌ها، دانشگاه‌ها، مدارس، پارک‌ها، آموزشگاه‌ها و ... به نام یکی از خاندان سلطنت نام‌گذاری شده بود فهرست زیر، هر چند گزیده‌ای بیش نیست، ولی به خوبی گویای این مطلب هست:

\* بندر پهلوی، بندر فرحناز، بندر شاه، بندر شاپور، نفت شاه، شهرشاهی، شهر شاه پسند، شهرک فرحناز پهلوی در تهران؛  
\* سد فرحناز در تهران، سد شهناز پهلوی در همدان، سد رضا شاه پهلوی در خوزستان، سد شهربانو فرح در رشت، سد محمدرضا شاه پهلوی؛

\* دانشگاه صنعتی آریا مهر تهران، دانشگاه پهلوی شیراز، دانشگاه فرح (مدرسه‌ی عالی دختران تهران)، آموزشگاه حرفه‌ای فرح پهلوی، آموزشگاه پرستاری اشرف پهلوی، آموزشگاه حرفه‌ای رضا پهلوی اصفهان، آموزشگاه بهیاری ۲۵ شهریور زاهدان (به مناسبت بیست و پنجمین سال سلطنت پهلوی)، آموزشگاه عالی پرستاری رضاشاه کبیر؛

\* بیمارستان لیلا پهلوی، بیمارستان فرح پهلوی مشهد، بیمارستان ثریا (بیمارستان شیر و خورشید)، بیمارستان آریامهر بندر لنگه، درمانگاه کودکان شمس پهلوی، مرکز پزشکی پهلوی، بیمارستان ۲۴ اسفند (تولد رضاشاه)، بیمارستان شهناز پهلوی

مشهد، بیمارستان پهلوی نهد، بیمارستان یک صد تخت خوابی رضا پهلوی رضاییه، زایشگاه فرح، بیمارستان بنیاد شمس پهلوی، بیمارستان پهلوی تهران، درمانگاه نوبنیاد رضا پهلوی شیراز، بیمارستان ششم بهمن مشهد (به مناسبت سالگرد فرمانده لویج شش گانه) بیمارستان ۲۵ شهریور تهران، بیمارستان پهلوی وابسته به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی؛

\* میدان شهید پهلوی، میدان ۲۴ اسفند کوی فرح پهلوی شیراز، کوی فرح پهلوی زاهدان، میدان پهلوی، خیابان پهلوی، کوی نوبنیاد ۹ آبان (تولد شاه)، میدان ۲۵ شهریور، کوی رضا پهلوی محلات، خیابان محمدرضا شاه پهلوی، خیابان غلامرضا پهلوی؛

\* ورزشگاه فرح پهلوی اصفهان، استخر پهلوی اصفهان، ورزشگاه سرپوشیده محمدرضا شاه پهلوی، ورزشگاه بزرگ یک صد هزار نفری آریا مهر، ورزشگاه سرپوشیده والا حضرت شاهپور علیرضا پهلوی گنبد، مرکز ورزشی و فرهنگی ۲۵ شهریور تهران، استادیوم فرح پهلوی تهران، کلوپ دختران شهناز پهلوی، کلوپ رضا پهلوی، سالن سرپوشیده تربیت بدنی محمدرضا شاه پهلوی آبادان، استادیوم ورزشی شهناز پهلوی؛

\* پارک پهلوی تهران، پارک ولیعهد بابل، پارک آریامهر تهران، پارک جنگلی شهبانو فرح پهلوی لویزان، پارک فرحناز پهلوی شیراز، پارک ولیعهد شیراز، پارک فرح در جلالیه تهران، پارک نوبنیاد پهلوی، پارک فرح پهلوی اصفهان، پارک فرح آباد جنوب شهر تهران؛

\* بنیاد فرهنگی رضا پهلوی، کتابخانه رضا پهلوی رشت، کتابخانه پهلوی تهران (مرکز جمعآوری کتابهای خطی در مورد تمدن ایران)، موزه سلسله پهلوی.

\* پهلوی ها حتی سعی داشتند نام خود را روی کشتی های تجاری و ناوهای جنگی هم بگذارند؛ مثل کشتی آریا مهر، کشتی آریانا، کشتی آریا کیش و ناو شاهرخ.

\* پهلوی ها حتی از جام های ورزشی نیز نمی گذشتند و به نام خود نام گذاری می کردند؛ مانند جام شنای ولیعهد، جام آریا مهر، جام فرح و ... ۱۰

\* شاه در این اواخر جایزه های بین المللی به نام «جایزه پهلوی» که ارزش آن پنج هزار دلار بود درست کرد و به طرفداران خود در جهان خیر و بخش می کرد. ۱۱

طبق گزارشی تا سال ۱۳۵۷ بیش از هشتصد مجسمه از رضاشاه و محمدرضا شاه در سرتاسر ایران نصب شد. ۱۲ شاه کارخانه ذوب آهن اصفهان را که صنعتی ملی بود، به نام «کارخانه ذوب آهن آریامهر» نام گذاری کرد.

مردم موظف بودند در ایام متعلق به این خانواده جشن بگیرند و خیابان ها را آذین بندی کنند مدارس مجبور بودند با راه اندازی کارناوال ها شادی خود را به لودگی و سیاه بازی آلوده کنند. جدول روزهای تعطیل یا جشن و چراغانی نشانگر تفرعن این خانواده می باشد:

۲۱ فروردین روز دعا (به مناسبت جان به در بردن شاه از ترور سال ۱۳۴۴)

۲۸ مرداد روز جشن ملی (به مناسبت پیروزی شاه در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)

۲۵ شهریور روز جشن ملی (به مناسبت به سلطنت رسیدن محمدرضا شاه)

۶ مهر روز جشن ملی (سال روز سروش آریامهر!)

۲۱ مهر روز جشن و شادی (به مناسبت تولد فرح)

۴ آبان روز جشن و آذین بندی (به مناسبت تولد شاه)

۹ آبان روز جشن و پایکوبی (به مناسبت تولد ولیعهد)

۶ بهمن روز جشن (به مناسبت انقلاب شاه و ملت)

۵ بهمن روز نیایش (به مناسبت رفع خطر از شاه در سال ۱۳۲۷)

۲۴ اسفند روز پدر (به مناسبت تولد رضاشاه) ۱۳

یکی از دیگر ویژگی های اشرافیت، بوروکراسی طبقاتی است اشراف زادگان نه به دلیل تحصیلات و نه به دلیل لیاقت و مدیریت، بلکه به دلیل وراثت و پیوند خونی، صاحب پست و مقام می شوند. جدول زیر نمونه ای از مشاغل خانواده سلطنتی است.

۱- فرح؛ ریاست عالییه پیشاهنگی دختران، ریاست جمعیت ملی مبارزه با سرطان؛ ریاست عالییه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ریاست عالییه انجمن فیلامونیک، ریاست عالییه بنیاد نیکوکاری فرح.

۲- اشرف؛ ریاست عالییه جمعیت های زنان، ریاست عالییه سازمان زنان، ریاست نمایندگی ایران در کمیسیون حقوق بشر، ریاست مجمع حقوق بشر سازمان ملل، ریاست کمیته پیکار جهانی با بی سوادی، ریاست نمایندگی ایران در انجمن شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، ریاست عالییه هنیت امنای دانشگاه جندی شاپور، ریاست بنیاد اشرف پهلوی.

۳- شمس؛ ریاست عالییه جمعیت شیر و خورشید، ریاست بنیاد شمس پهلوی.

۴- شهناز؛ ریاست سازمان سلطنتی تشویق و معاونت دانشجویی، استنادار افتخاری خوزستان.

۵- ولیعهد؛ ریاست بنیاد فرهنگی رضا پهلوی، ریاست انجمن ملی خانه های فرهنگ، ریاست هنیت امنای آموزشگاه شبانه روزی، ریاست سازمان پیشاهنگی ایران.

۶- غلامرضا؛ ریاست بازرسی ارتش شاهنشاهی، ریاست کمیته ملی المپیک ایران، ریاست عالییه شورای عالی ورزش و نیروهای مسلح شاهنشاهی، نایب رییس مرکز آموزش فنون هواپیمایی کشوری، ریاست شورای عالی ورزش و تفریحات سالم کارگران ایران.

۷- عبدالرضا؛ ریاست انجمن ملی حفظ و حمایت منابع طبیعی، ریاست مرکز مدیریت ایران.

۸- مهرداد پهلبد (شوهر شمس)؛ وزیر مادام العمر فرهنگ و هنر.

۹- فریده دیبا (مادر فرح)؛ رییس هنیت امنای انجمن ملی اولیا و مربیان، عضو شورای عالی جشن هنر شیراز.

شاه در ابتدای سلطنت، گاه با یک اتومبیل بدون محافظ رفت و آمد می کرد، اما در این اواخر کاملا از مردم برید و با هلی کوپتر آمد و شد می کرد؛ حتی تا حصارک- منزل دامادش با هواپیمای چهار نفره جت می رفت. ۱۴

شاه در پاسخ «اولیویه وارن» گزارشگر رادیو فرانسه که از او پرسید: «آیا بیم آن نیست که تماس با ملت را تا اندازه‌ای از دست بدهید؟» گفت: «مردم «حالا می‌توانند به همان خوبی روزی چند بار مرا روی صفحه تلویزیون ببینند.» ۱۵  
شاه در یک کنفرانس مطبوعاتی در سال ۱۳۵۳ مردم ایران را «تنبل» خواند. پس از انتشار مصاحبه از این که به صراحت از مردم ایران انتقاد کرده است، احساس شجاعت می‌کرد. او در بیان علت این همه شجاعت، به علم- وزیر دربار- گفت: «آدمی که متکی به آرای مردم نباشد، آزاد است.» ۱۶

شاه در مورد مردم ایران می‌گفت: «این مردم قادر به انجام هیچ چیز نیستند، مثل گوسفندان می‌مانند.» ۱۷  
شاه معتقد بود که اگر آثار تمدن در ایران دیده می‌شود از برکت خاندان پهلوی است. او می‌گفت: «مردم ایران از معدود ملل عقب افتاده‌ی جهان بودند که حتی عادت به شست‌وشوی دست و صورت خود را نداشتند و این پدرش رضاخان بود که مردم را به شستن دست و صورت و نظافت شخصی عادت داد.» ۱۸

به روایت ملکه مادر، رضاشاه، مردم ایران را «مردمی که عادت به شستن دست و صورت نداشتند و آب دماغ خود را به آستین پیراهن می‌کشیدند و پاک می‌کردند.» توصیف می‌کرد. ۱۹

ملکه مادر، مردم ایران را مردمی «حسود» ۲۰ و «مذبذب» می‌دانست که حتی حکومت کردن بر آنان افتخار نداشت. ۲۱  
به روایت علی شهبازی، سر تیم محافظ شاه، فرح مردم جنوب تهران را «کم‌تر از حیوان می‌دانست.» ۲۲  
شاه چنان نسبت به مردم ایران بی‌اعتنا بود که هیچ یک از دختران ایران را در ابتدای جوانی لایق ازدواج نمی‌دانست او ابتدا با شاهزاده فوزیه‌ی مصری ازدواج کرد و سپس تصمیم گرفت با «گابریلا» دختر پادشاه برکنار شده‌ی ایتالیا ازدواج کند. در دربار نیز تمام فشار بر این بود که «اعلی‌حضرت زن خارجی بگیرند»، اما موضوع با مخالفت آیت الله بروجردی خاتمه یافت. ۲۳  
شاه حتی در بیماری‌های پیش پا افتاده مانند دندان درد از پزشکان ایرانی استفاده نمی‌کرد و برایش از سوییس دندان پزشک مخصوص می‌آوردند. ۲۴

شاه چنان به مردم ایران بی‌اعتنا بود که از مصاحبه با خبرنگاران داخلی اجتناب می‌کرد.  
شاه علت سقوط خود را عقب افتادگی مردم ایران و «بزرگ‌ترین اشتباه» خود را سعی در پیش بردن «به زور به سوی استقلال و سلامت و فرهنگ و سطح زندگی و آسایش» ارزیابی کرده است. ۲۵

شاه وزیران خود را «الاغ‌هایی» می‌نامید که به «دردی» نمی‌خورند. ۲۶ او برای هر یک از زیردستان خود نامی تحقیرآمیز گذاشته بود و در دربار آن‌ها را با این نام‌ها صدا می‌زدند. شاه، عقل منفصل خود و دوست دوران کودکی و نوکر وفادار خود یعنی ژنرال حسین فردوست را «خردوست» صدا می‌کرد و نوکری مانند ارتشبد نعمت‌الله نصیری را که به خاطر شاه دست به هر جنابیتی می‌زد، «نعمت خرگردن» صدا می‌زد. ۲۷ ملکه مادر علت انتخاب این نام را برای نصیری داشتن «گردن کلفتی مثل خر» می‌دانست. ۲۸ ارتشبد عباس قره‌باغی، رییس ستاد مشترک ارتش شاهنشاهی ایران، با آن همه عظمت و یال کوپال، در دربار «عباس پشکل» خوانده می‌شد. ۲۹

شاه از محمود حاجبی رییس فدراسیون تنیس روی میز و هم‌نشین ثابت شاه در قمار می‌خواست که «صدای خر در بیابورد. حاجبی با استادی تمام عرعر می‌کرد و حاضرین از خنده روده پر می‌شدند.» ۳۰  
قلی ناصری، دلکک معروف دربار که به کریم شیرهای اعلی‌حضرت معروف بود با ادای هویدا وی را سخت تحقیر می‌کرد. به گزارش فریده دیبا، در یک مهمانی که در کاخ شمس برگزار شده بود، قلی ناصری با «تقلید صدا و حرکات هویدا سنگ تمام گذاشت و به خصوص حرف‌هایی را زد و اداهای زنانه‌ای را در آورد که مختص بودن هویدا را نشان می‌داد. شاه و میهمانان فوق‌العاده شاد شدند و خیلی زیاد خندیدند... هویدا رنگش سفید شده بود و بیچاره مثل کسی که برق او را گرفته باشد خشک و بی‌حرکت در جاییش میخکوب شده بود.» ۳۱

نماد دیگر خوی شنیع شاه تشکیل حلقه‌ای از چاپلوسان حرفه‌ای به دور اعلی‌حضرت، علیا حضرت و والا حضرت‌ها بود. در حکومت پهلوی درباریان از مدیحه‌سرایی و تملق لذت می‌بردند.

فریده دیبا در خاطرات خود می‌نویسد: «مجردضا خیلی لذت می‌برد که گروهی از فرماندهان عالی‌رتبه ارتش با آن لباس‌های پر زرق و برق جلوی او صف می‌کشیدند و به ترتیب دست او را می‌بوسیدند.» گاهی «در مراسم رسمی یا میهمانی‌ها... افسران عالی رتبه ارتش دست و پا حتی کفش مجردضا را می‌بوسیدند» ۳۲ شاه چنان به دست بوسی معتاد شده بود که خودش «دستش را دراز می‌کرد» که اطرافیان ببوسند. ۳۳

پابوسی شاه بعد از جشن‌های ۲۵۰۰ ساله در دربار به اوج رسیده بود عبدالعظیم ولیان- استاندار خراسان و نایب التولیه- هرگاه به حضور شاه می‌رسید، روی زمین می‌افتاد و پای شاه را می‌بوسید. ۳۴

اردشیر زاهدی بعد از انتصاب به وزارت امور خارجه، همه معاونین و سفرا را مجبور کرد تا هنگام «شرفیابی» در مقابل شاه زانو بزنند. زانو زدن وزیر و به خاک افتادن وی در برابر شاه موجب اعتراض یک خبرنگار فرانسوی به علم شد. علم اعتراض خبرنگار را به اطلاع شاه رساند و شاه پاسخ داد: «حق بود به او می‌گفتی که اردشیر رعایت سنت‌های ملی مملکت را می‌کند.» ۳۵

سفرا موظف بودند در گزارش‌هایشان به شاه بنویسند «پای مبارک را می‌بوسم.»  
پرویز راجی از این که امیرخسرو افشار، آخرین وزیر امور خارجه ایران در دوران شاه، به جای کلمه «پای مبارک را می‌بوسم»، نوشته بود «دست مبارک را می‌بوسم»، اظهار شگفتی کرده است. ۳۶

هرمز قریب یکی از مدیر کل‌های وزارت دربار در نامه‌هایش نوشت: «مراتب پرستش چاکرانه مرا به خاک پای مبارک بندگان اعلی‌حضرت همایون شاهنشاهی تقدیم می‌کنم پای مبارک علیا حضرت ملکه و والا حضرت شاهدخت شهنواز را با کمال احترام می‌بوسم.» ۳۷

علم وزیر دربار به یکی از این جلسات اشاره می‌کند و می‌نویسد: «ناهار را دسته‌جمعی در حضور شاه خوردیم و هر یک سعی کردیم گوی چاپلوسی و تملق‌گویی به او را از دیگری برابیم.» ۳۸



هویدا به عنوان شخصیت دوم کشور گاه خم می‌شد و دست بچه‌های شاه را می‌بوسید. او دست علیرضا فرزند شاه را که بیش از ۴ سال نداشت می‌بوسید. ۳۹

مارگارت لاینگ، روزنامه نگار انگلیسی که برای نوشتن زندگی‌نامه شاه اجازه ملاقات و حضور در دربار را پیدا کرده بود در بخشی از خاطرات خود می‌نویسد: «ناگهان یک اتاق پر از اشخاص مختلف به تعظیم افتادند؛ به طوری که نصف بدن آن‌ها به موازات کف اتاق در آمد.» ۴۰

#### منابع:

- ۱- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۳، کتابخانه پهلوی، ص ۲۸۵۵
- ۲- اسدالله علم، گفت‌وگوهای من با شاه، خاطرات محرمانه امیراسدالله علم، ج ۲، طرح نو، تهران ۱۳۷۱، ص ۵۷۰
- ۳- ماروین زونیس، شکست شاهانه، ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی، ص ۱۲۵
- ۴- مینو صمیمی، پشت پرده تخت طاووس، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، اطلاعات، تهران ۱۳۷۰، ص ۵۱
- ۵- اسدالله علم، پیشین، ص ۶۲۸
- ۶- پهلوی‌ها(خاندان پهلوی به روایت اسناد) ج ۳، به کوشش فرهاد رستمی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۷
- ۷- گاهنامه‌ی پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۲، ص ۱۹۵۱
- ۸- پرویز راجی، خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه ج ۱ مهران، اطلاعات، تهران ۱۳۶۴، صص ۱۱۱-۱۱۰
- ۹- مایکل لدین، ویلیام لونس، کارتر و سقوط شاه، ترجمه ناصر ایرانی، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۴
- ۱۰- این فهرست فقط بخشی از نام‌گذاری‌های دوره پهلوی است که به عنوان نمونه از یک دوره پنج ساله ۱۳۵۵-۱۳۵۰ از یکی از اخبار روزنامه‌ها به دست آمده است و نگارنده فقط به عنوان نمونه و نه یک استقرای کامل، رایحه داده است.
- ۱۱- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی، ج ۳، ص ۲۰۹۹
- ۱۲- خسرو معتضد، ناکامان کاخ سعدآباد، ج ۱، زرین، تهران ۱۳۷۵، ص ۱۰۸
- ۱۳- این فهرست بر اساس مطالعه یک دوره یک ساله روزنامه استخراج شده است.
- ۱۴- اردشیر زاهدی، رازهای ناگفته(خاطرات اردشیر زاهدی)، با مقدمه و ویرایش محمود طلوعی، نشر علم، تهران ۱۳۸۱، ۱۲۸ و ۱۲۷
- ۱- اولیویه واردن، شیر و خورشید، پیشین، ص ۱۸۶
- ۱۶- اسدالله علم، پیشین، ج ۲، ص ۶۰۹
- ۱۷- فریده دیبا، دخترم فرح، ترجمه الهه رئیس فیروز، انتشارات به آفرین، تهران، ص ۳۳۸
- ۱۸- همان، ص ۳۹۲
- ۱۹- تاج الملوک، آیرملو پهلوی، خاطرات ملکه پهلوی، انتشارات به آفرین، تهران ۱۳۸۰، ص ۳۳۲
- ۲۰- همان، ص ۳۵۲
- ۲۱- همان، ص ۳۵۴
- ۲۲- علی شهبازی، محافظ شاه(خاطرات علی شهبازی)، پیشین، ص ۲۳۴
- ۲۳- اردشیر زاهدی، پیشین، صص ۱۲۵-۱۲۴
- ۲۴- اسدالله علم، پیشین، ص ۱۰۸
- ۲۵- مجد رضا پهلوی، پاسخ به تاریخ: ترجمه حسین ابوترابیان، مترجم، تهران ۱۳۷۱، ص ۳۹۱
- ۲۶- همان، ص ۶۵۷
- ۲۷- فریده دیبا، ص ۲۷۲
- ۲۸- تاج الملوک، پیشین، ص ۳۸۷
- ۲۹- همان، ص ۳۸۴
- ۳۰- احمد علی انصاری، پس از سقوط، ص ۵۵
- ۳۱- فریده دیبا، پیشین، صص ۱۱۶-۱۱۷
- ۳۲- همان، پیشین، ص ۳۱۱
- ۳۳- اسدالله علم، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۹؛ پرویز راجی، پیشین، ص ۲۱
- ۳۴- تصویر پیوست شماره ۱
- ۳۵- اسدالله علم، پیشین، ج ۱، ص ۲۲۲
- ۳۶- پرویز راجی، پیشین، ص ۳۵۱
- ۳۷- پهلوی‌ها(خاندان پهلوی) به روایت اسناد، ج ۳، به کوشش فرهاد رستمی، موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۲، تهران، ص ۴۶۵
- ۳۸- اسدالله علم، پیشین، ص ۲۱۴
- ۳۹- تاج الملوک، ملکه‌ی پهلوی، پیشین، ص ۴۵
- ۴۰- مارگارت لاینگ، مصاحبه با شاه، ترجمه اردشیر روشنگر، نشر البرز، تهران ۱۳۷۱، ص ۱۴۹

دوشنبه بیست بهمن ۱۳۹۹ - هشتم فوریه ۲۰۲۱

ادامه دارد.



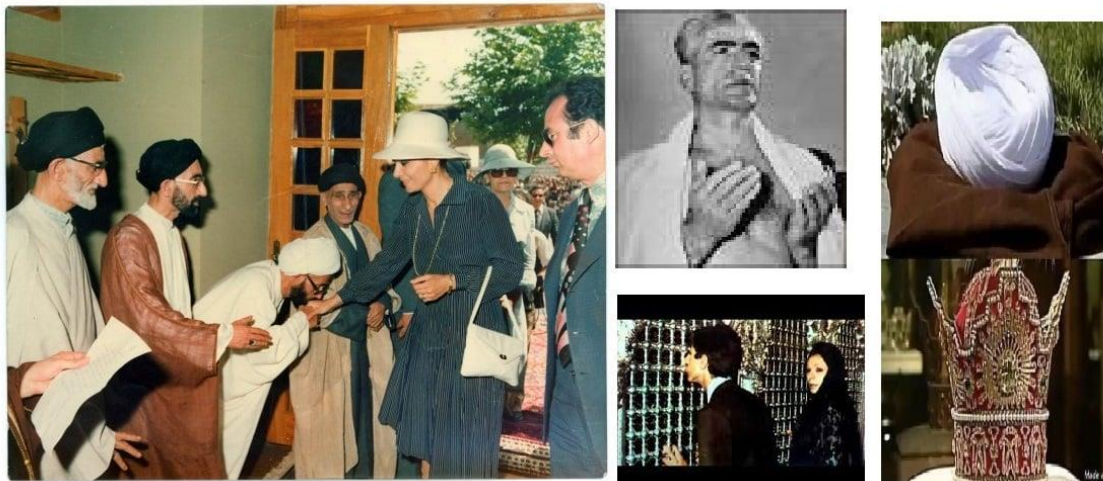
## پیش زمینه‌های قدرت‌گیری مذهبیون در ایران پس از سقوط حکومت پهلوی! (بخش دوم)

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

### مساجد و روحانیون

زمینه‌های به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی در ایران را باید در تحولات دست‌کم یک قرن اخیر ایران به ویژه رابطه نزدیک و تنگاتنگ شاه با روحانیون و افکار مذهبی خود او مورد بحث و بررسی قرار داد. به عبارت دیگر حکومت پهلوی تمام پیش زمینه‌های اقتصادی و سیاسی و اجتماعی را برای مذهبیون فراهم کرده بود به طوری که پس از سرنگونی حکومت او گروه‌های مذهبی توانستند قدرت سیاسی را تصرف کنند البته با کشتار زیاد.



برخی بررسی‌ها نشان می‌دهند که آمار تعداد مساجد موجود در مناطق شهری و روستایی کشور طی سال‌های دهه ۵۰ نشان می‌دهد، مساجد قدیمی نوسازی و مساجد جدیدی نیز ساخته شده است.

بر اساس آمار ۱۳۴۱ اداره کل اوقاف، مجموع مساجد ایران با ذکر نام ۳۶۵۳ باب بوده، در حالی که در آبان ۱۳۵۲ تنها در محدوده ۲۳۳ شهر، ۵۳۸۹ باب مسجد وجود داشته است. در سال ۱۳۴۰ در محدوده خدمات شهری تهران، تعداد ۲۹۳ باب مسجد موجود بوده در حالی که گزارش آماري اسفند ۱۳۵۱ سازمان اوقاف ۷۰۰ مسجد را در تهران نشان می‌دهد.

بر اساس یک بررسی در آبان ماه ۱۳۵۲، تعداد ۹۰۹ باب مسجد در تهران مورد شناسایی شناخته شده بود. به عبارت دیگر، در عرض کمتر از ۱۴ سال، تعداد مساجد شهر تهران در حدود ۵ برابر شده است. از سویی بر اساس نتایج سرشماری ۱۳۴۵ حدود ۴۸ هزار و ۹۰۰ باب مسجد در روستاهای ایران موجود بوده که این رقم بر اساس اظهار نظر کارشناسان امور روستایی با بازسازی مساجد نه تنها کیفیت ساختمان‌های آن‌ها بهتر شده، بلکه افزایش کمی چشمگیری را هم نشان می‌دهد. همچنین آمار حاکی از افزایش تعداد زائران حج در سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۴ دارد به گونه ای که تعداد این زائران از ۳۴ هزار و ۵۰۰ نفر در سال ۱۳۵۰ به ۷۱ هزار و ۸۵۱ نفر در سال ۱۳۵۴ رسید.

در دهه ۱۳۴۲-۱۳۳۳، بر حسب موضوع تعداد ۵۶۷ جلد کتاب مذهبی در ایران منتشر شده در حالی که این تعداد در پنج ساله ۱۳۴۶-۱۳۴۲، ۷۶۵ جلد بوده است. همچنین در سه سال ۱۳۵۰-۱۳۴۸ بر حسب موضوع تعداد ۷۵۵ جلد در سه ساله ۱۳۵۳-۱۳۵۱، تعداد ۱۶۹۵ جلد کتاب مذهبی در ایران منتشر شده است. بدین لحاظ بررسی درصد کتب مذهبی منتشر شده در ایران سال‌ها نسبت به کل کتب منتشر شده در ایران، بر حسب موضوع قابل توجه است:

در ده ساله ۱۳۴۲-۱۳۳۲ مجموعاً ۱۰/۱ درصد در صد کل کتب منتشر شده به مذهب اختصاص داشت. در صورتی که این نسبت در سال ۱۳۵۱ با انتشار ۵۷۸ جلد کتاب مذهبی به ۲۵/۸۲ درصد کل کتب منتشره در ایران رسیده است. همین‌طور، در سال ۱۳۵۲، ۲۴/۷۶ درصد (۵۷۶ جلد)، و در سال ۱۳۵۳، ۳۳/۴۶ درصد (۵۴۱ جلد) از کل کتب منتشره در ایران، کتاب‌های مذهبی بوده است.

بر این اساس بالاترین رقم کتب منتشره در ایران بر حسب موضوع از سال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۴ مربوط به کتاب مذهبی بوده، در حالی که در ده ساله ۱۳۴۲-۱۳۳۳ کتب مذهبی پس از ادبیات، تاریخ و جغرافی، علوم اجتماعی، مقام چهارم را دارا بوده است. از سوی دیگر، «قرآن کریم» در سال‌های منتهی به سال ۱۳۵۰، پرتیراژترین کتاب ایران بوده است. و هر سال نزدیک به ۷۰۰ هزار نسخه از آن تنها در تهران تجدید چاپ می‌شود.

در سال ۱۳۵۲ طبق یک تحقیق جامع از ناشران کتب مذهبی و غیرمذهبی در تهران کتاب «مفاتیح الجنان» در سال ۱۳۵۱، حداقل ۴۹۰ هزار تیراژ داشته است. و در همان سال طبق جمع‌آوری نمودارهای انتشاراتی ناشرین کتاب مذهبی در تهران و قم، حداقل ۴۰۰ هزار نسخه از رسالات عملیه مراجع تقلید چاپ و منتشر می‌شود.

تا پایان سال ۱۳۵۴، تنها در شهر تهران حدود ۴۸ ناشر کتب مذهبی شناسایی گردید که از میان آن‌ها ۲۶ ناشر، فعالیت انتشاراتی خود را در ده ساله ۱۳۵۴-۱۳۴۵ با انتشار کتب مذهبی آغاز کردند.

### حقوق ویژه روحانیون و طلبه‌ها در حکومت شاه

شاه در همه دوران زمامداری خود را شیعه امام زمانی آریامهر سایه خدا و خواب دیده حضرت ابولفضل معرفی می‌کرد و ... همکاری و پرداختن حقوق ماهانه به آیت‌الله‌ها و حوزه علمیه طلبه‌ها و معاف کردن آن‌ها از رفتن به سربازی و گسترش دادن آموزش و پرورش اسلام‌پرستی و آخوندپرستی در جامعه ایران؛ با آموزش تعلیمات دینی ۱۲ امامی در دبستان و دبیرستان‌ها؛ همچنین با رواج مسجد سازی در سراسر ایران و ساختن بزرگ‌ترین مسجد شیعیان اسلامی در اروپا - آلمان -؛ برگزاری و شرکت کردن خودش در مراسم تاسوعا و عاشورای حسینی؛ همه زمینه‌ها و راه‌ها را برای قدرت‌گیری آخوندهای شیعی و شاید باز و آزاد گذاشته بود اما در مقابل به گفته علی دشتی در کتاب «عوامل سقوط شاه»: شاهی که با داشتن بیش از ۴۰۰۰۰۰ سپاه و بیش از ۵۰۰۰۰ ژاندارم و پلیس و با داشتن دستگامی مخوف چون - ساواک - مانند بادی رفت.

این نیروهای سرکوبگر سخت مواظب بودند که نیروهای چپ اقدامی علیه حکومت انجام ندهند. بنابراین حکومت شاه با سرکوب جنبش‌های اجتماعی و سرکوب شدید نیروهای چپ همه زمینه‌ها را به قدرت رسیدن جمهوری اسلامی هموار کرده بود. نهایتاً هر چند به‌ظاهر شاه قربانی جاه‌طلبی خودش گردید، ولی سرنوشت شاه و ایران همان بود که رقم خورد. جامعه ایران باید از سنت و مذهب و خرافات و جهالت و «آخوند» و «اسلام» گذر می‌کرد. روحانیت تاکنون بیش‌تر از سهم خود را از قدرت و حاکمیت بهره برده است. در آینده وقتی این جماعت مفتخور و خطرناک و مافیایی توسط مردم آزاده از قدرت به زیر کشیده شود نباید جامعه اجازه دهد که آن‌ها همانند گذشته در جامعه ایران بی‌کار و بی‌عار همانند ویروس‌های مسری و کشنده به بقای خود ادامه دهند. یعنی باید بساط مفتخوری آن‌ها برچیده شود تا آن‌ها هم مانند همه شهروندان در جامعه کار و زندگی کنند.

### آمار جدید مساجد ایران

در آذر ماه ۱۳۹۷ اعلام شد در حالی که تا سال ۱۳۵۷ در ایران ۲۵ هزار مسجد وجود داشت، با پیروزی انقلاب، رشد جمعیت و نیاز به ساخت مساجد جدید در ایران و عزم مردم به خصوص خیران مسجد ساز، این تعداد مساجد تا سال ۱۳۹۳ به ۷۲ هزار مسجد رسید و سه سال بعد یعنی در سال ۹۶ تعداد مساجد ایران ۷۴ هزار مسجد شد.

پایتخت هشت میلیون‌نوی ایران نیز در حال حاضر سه هزار و ۴۳۹ باب مسجد دارد. اما چشم اندازی که برای تعداد مساجد ایران تا سال ۱۴۰۴ ترسیم شده و البته مورد نیاز است، ۹۲ هزار مسجد است. یعنی طی هفت سال آینده در ایران باید ۱۸ هزار مسجد ساخته شود. البته با توجه به اینکه طی سال ۹۳ تا ۹۶ یعنی طی سه سال فقط دو هزار مسجد ساخته شده است، پس برای رسیدن به چشم انداز ۱۴۰۴ در خصوص تعداد مساجد باید روند سریع تری به ساخت مساجد جدید داده شود چرا که با همین روند هر سه سال دو هزار مسجد ۲۷ سال زمان نیاز است که به ۹۲ هزار مسجد برسیم.

تا سال ۹۶ اگر به تعداد مراکز عبادی شیعیان، اهل سنت و ارامنه نگاهی بیندازیم متوجه می‌شویم ۶۲ هزار مسجد در مناطق شیعه نشین وجود دارد که سرانه مساجد (به ازای هر هزار و ۱۱۲ شیعه یک مسجد)، ۱۰ هزار مسجد در مناطقی که اکثریت اهل سنت هستند (به ازای هر ۵۲۵ نفر جمعیت اهل سنت یک مسجد) و ۳۰۰ کلیسا (به ازای هر ۵۰۰ نفر از ارامنه کشورمان یک کلیسا و کود دارد) و این یعنی سرانه تعداد مساجد شیعیان در ایران بسیار کم است.

### امامزادگان جعلی و ثبت ۱۱ هزار امامزاده بعد از انقلاب

بعد از انقلاب شمار امامزاده‌های ایران هفت‌برابر شد. این آمار که از جمله شامل امامزاده‌هایی مانند بیژن، آهنی و زنجیری می‌شود برخی را به شک انداخته که این «دکان» است یا به گفته معاون سازمان اوقاف، نتیجه دقیق‌تر شدن آمار؟

از بیش از هفت سال پیش که حسن ربیعی، سخنگوی سازمان اوقاف و امور خیریه، از رشد هفت برابری امامزاده‌های ایران در سال‌های بعد از انقلاب سخن گفت تا به امروز این روند افزایشی همچنان ادامه دارد. ربیعی در سال ۱۳۹۰ تعداد امامزاده‌های رسمی و مورد تایید این سازمان را نزدیک به ۱۱ هزار اعلام کرد و گفت که آن‌ها در بیش از هشت هزار بقعه دفن شده‌اند.

به گفته مسئولان، شمار امامزاده‌ها در سال ۱۳۵۷ حدود یک‌هزار و ۵۰۰ بقعه بود در حالی که تنها در سه دهه بعد از انقلاب این شمار هفت برابر شد.

برخی دلیل افزایش افسارگسیخته شمار امامزاده‌ها را سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم برای مصارف مالی و نیز نشانه‌ای از تشدید خرافه‌پرستی در جامعه ایران می‌دانند.

این پدیده نوپا چنان دامنه‌ای یافته که نه تنها جا را برای تعابیری مانند «امامزاده‌های جعلی»، «امامزاده‌های غیر موثق» و «امامزاده‌سازی» باز کرده بلکه بارها نمایندگان مجلس را نیز به اعتراض واداشته است. خبرآنلاین در گزارشی می‌نویسد، پیگیری‌هایش نشان می‌دهد که برخی نمایندگان مجلس معتقدند، سازمان اوقاف فعالیت چندانی برای مقابله با «امامزاده‌های غیر موثق» نکرده است.

محمدعلی پورمختار، از نمایندگان مجلس، در گفت‌وگو با خبرآنلاین خواستار «برخورد با قدرت با افزایش امامزاده‌های جعلی» شده است. او می‌گوید، در این روند از مردم پول گرفته می‌شود و «چند ده میلیون» برای بارگاه هزینه می‌شود. بنابراین سازمان اوقاف که متولی اصلی این امر است باید «برای جلوگیری از وهن» به این موضوع ورود کند و اجازه «این سوءاستفاده‌ها» را ندهد.

خبرآنلاین می‌نویسد، کمیسیون اصل ۹۰ مجلس سال‌ها پیش به این مسئله ورود کرد و تا حدودی نیز توانست مانع از گسترش امامزاده‌سازی شود. با این حال غلامعلی جعفرزاده ایمن‌آبادی، نماینده مردم رشت در مجلس، می‌گوید که این تأثیر چندان نبوده و «هنوز اتفاق چندانی برای برچیدن این امامزاده‌ها نیافتاده است.»

جعفرزاده ایمن‌آبادی با مخالفت با گفته‌های برخی از مسئولان سازمان اوقاف که دلیل اختلاف آماری پیش و بعد از انقلاب را نادقیق بودن آمار پیش از سال ۵۷ می‌دانند می‌گوید، آمار امامزاده‌ها پیش از انقلاب «دقیق بوده و و این رشد آماری هیچ جایگاه قانونی ندارد.»

به گفته او، با وجود اقدام کمیسیون اصل ۹۰ مجلس هنوز هم مردم به برخی درخت‌ها پارچه یا قفل می‌بندند «در حالی که بعضی از این امامزاده‌ها و بقعه‌ها هیچ شجره‌نامه‌ای ندارند.»

او از مسئولان اوقاف خواسته است، اجازه بازی با احساسات مذهبی مردم را ندهند و نگذارند توسل به امامزاده‌ها به «دکان کاسبی برای شورای یک محله یا دهیاری» تبدیل شود.

غلامرضا عادل، معاون فرهنگی اجتماعی سازمان اوقاف و امور خیریه به خبرنگاران گفته است، آمار پیش از انقلاب در مورد امامزاده‌ها بیش‌تر بر پایه «حدس و گمان» بود در حالی که این آمار اینک «دقیق و به‌روز» شده است.

او به خیرساز شدن برخی اسامی امامزادگان در عالم طنز اشاره می‌کند و می‌گوید، «استفاده نادرست مردم از برخی القاب و اصطلاحات برای امامزادگان ... مزید بر علت و عامل انتشار بیشتر خرافات در حوزه بقاع متبرکه شده است.» به گفته او، «امامزاده بیژن» در اصل امامزاده سید محمد، معروف به «بی‌جن» است که «اشتباه» بیژن تلفظ می‌شود.

امامزاده سیدجلال‌الدین در کنار مسجد تاریخی نصیرالملک شیراز نیز نزد مردم به «زنجیری» معروف شد چون در گذشته زنجیری به در آن محل متصل بوده که زائران به آن دخیل می‌بستند. امامزاده محمد شهرستان ممسنی نیز به دلیل نصب در آهنی برای آن در گذشته میان مردم به «امامزاده آهنی» شهرت یافت.

یکی از کارشناسان اوقاف استفاده مالی از امامزاده‌سازی را رد می‌کند و در گفت‌وگو با خبرنگاران می‌گوید: «درآمد بعضی از این امامزاده‌ها در طول سه ماه، یک میلیون تومان هم نمی‌شود. درباره موضوع درآمدزایی امامزاده‌ها بزرگ‌نمایی شده است.»

او همچنین در واکنش به این مسئله که چرا بیش‌تر امامزاده‌ها در شمال کشور وجود دارد می‌گوید که این مسئله «دلایل تاریخی» دارد و یکی از این دلایل «حکومت علویان طبرستان در این منطقه بوده است.»

مهدی ایزدی، معاون اداره کل میراث فرهنگی استان مازندران، به خبرنگاران گفته است، در این استان ۱۱۰ مقبره وجود دارد که «یک سری از آن‌ها شجره‌نامه‌هایی هم دارند.» او تاکید می‌کند که این سازمان وارد جعلی بودن یا نبودن امامزاده‌ها نمی‌شود و مسئولیت این امر بر عهده سازمان اوقاف است.

هفت سال پیش مسعود روشن، کارشناس میراث فرهنگی، در گفت‌وگو با خبرنگاری ایلنا گفته بود، تنها دو هزار امامزاده از امامزاده‌های موجود در ایران دارای سند و شجره‌نامه‌اند. او شمار امامزاده‌های موجود در ایران در آن زمان را بیش از ۱۰ هزار خوانده و گفته بود، چهار هزار از این تعداد را به موسی کاظم، امام هفتم شیعیان، نسبت می‌دهند.

به گفته این کارشناس، علت این که بسیاری از این امامزاده‌ها در اصل فرزندان امامان نیستند این است که در زمان حمله اعراب، مردم به دلیل ترس از تخریب آثار باستانی یا به این علت که از ترس اشیای قیمتی خود را در آنجا پنهان کرده بودند این اماکن را مقبره نامیده و به به امامان و پیامبران منتسب کرده‌اند.

او همچنین وجود امامزاده‌هایی در کوه‌های دورافتاده را فاقد سند تاریخی و نشانه «رواج نوعی خرافه» دانست. ایران دارای بیش از ۱۰ هزار امامزاده است. تنها ۴ هزار امامزاده را به امام هفتم شیعیان نسبت می‌دهند. اما تنها یک پنجم از این امامزاده‌ها دارای شناسنامه هستند. بیش‌ترین امامزاده‌ها در استان‌های گیلان و مازندران قرار دارند.

## بودجه مساجد

در لایحه بودجه ۱۴۰۰ که هنوز به تصویب نهایی نرسیده است در چندین بخش و ذیل سازمان‌های مختلف برای مساجد کشور بودجه‌هایی تعیین شده است. براین اساس در بخش ردیف‌های اصلی، ذیل بودجه سازمان تبلیغات اسلامی با عنوان «بودجه برنامه گسترش فعالیت‌های فرهنگی در مساجد» برای سال ۹۹، رقم ۳۱ میلیارد تومان پیشنهاد شده است که با کاهش ۲۰ درصدی نسبت به سال قبل روبرو است. در سال ۹۸ این رقم ۳۸ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان مصوب شده بود. همچنین ذیل وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، با عنوان بودجه «برنامه حمایت از گسترش فعالیت‌های فرهنگی در مساجد» که به فعالیت ستاد هماهنگی کانون‌های فرهنگی و هنری مساجد اختصاص خواهد داشت، رقم ۸۲ میلیارد تومان پیشنهاد شده که نسبت به سال قبل تغییری نداشته است.

بودجه مرکز رسیدگی به امور مساجد تهران که به صورت مستقیم اختصاص خواهد یافت، رقم ۳۱ میلیارد تومان پیشنهاد شده که نسبت به سال گذشته ۲۰ درصد کاهش یافته است. این رقم در سال گذشته ۳۸ میلیارد و ۵۰۰ میلیون تومان تصویب شده بود.

همچنین در این لایحه در بخش ردیف‌های متفرقه نیز دو عنوان بودجه مرتبط با مساجد مطرح شده است. در این بخش ذیل بودجه سازمان اوقاف و امور خیریه با عنوان «احداث مساجد و اماکن فرهنگی و مذهبی» رقم ۱۷ میلیارد تومان پیشنهاد شده و با عنوان «کمک به ساخت مساجد و مصلی‌ها» نیز بودجه ۱۳ میلیارد و ۳۰۰ میلیون تومان پیشنهاد شده است.

## نگاه اجمالی به تاریخ شیعه در ایران

اگر نگاهی اجمالی به تاریخ شیعه داشته باشیم باید به سلسه صفویه برگردیم. پایه و اساس اولیه دولت صفویه بر تصوف بود، تصوفی که صورت روحانی آن تبدیل به نظام سیاسی - روحانی شد. شاه عباس به عنوان مرشد کل در میان قزلباش‌ها به عنوان یک قدرت سیاسی پذیرفته شد. اما زمانی که صفویان تشیع را آشکار کردند، چالش‌هایی از جهت قدرت آنان پیش آمد. نتیجه این روند آن شد که سه نیروی سیاسی در دولت صفویه، از سه جهت برای خود مشروعیت پیدا کنند:

- ۱- صفویان که نماینده آنان شاه بود.
- ۲- خود شاه که با گرایش به تشیع امامی، در طول حکومت، به عنوان سلطان و حاکم عرف شناخته شده بود.
- ۳- فقهای شیعه که مشروعیت خود را به عنوان نایبان امام زمان به دست می‌آوردند.

در ادامه، مشروعیت صوفیه، که خانقاهی بود، از بین رفت و تلاش شد تا نوعی نظام شاهی - فقهی جایگزین آن شود. بسیاری از نویسندگان نوشته‌اند که سلطنت و حکومت صوفیه و فقها متحدانه حرکت می‌کردند.

در ابتدای دوره صوفیه در غالب شهرهای ایران، هنوز مذهب تسنن اکثریت داشت. چهره خالص تشیع اثناعشری به صورت خالص و بدون آمیختگی با تصوف، تنها در معدودی از شهرهای ایران، در شامات و در منطقه جبل عامل رواج داشت. از این‌رو، شاه اسماعیل، که در پی کتاب مدونی در فقه می‌گشت، در نهایت، در کتابخانه «قاضی نصرالله زیتونی» کتاب قواعد علامه حلی را پیدا کرد و آن را به عنوان قانون حل و فصل مسائل حکومتی و دینی برگزید. از سوی دیگر، قواعد فقهی را فقها می‌توانند استخراج و استنباط کنند، حاکمان صوفی را تشویق کرد که هر چه پیش‌تر به سمت تشیع فقه‌آهنگی بروند. نقش علمای شیعه در وضع قوانین شرعی در این دوره آشکار است. چون هم فقه توسعه یافت و هم فقهای شیعه قوانین شرعی برای دولت ایران وضع کردند و نهایت فقها و دربار دست در دست هم گذاشتند.

در حقوق اساسی دوره صوفیه نیز رگه‌هایی از نظریه «ولایت فقیه» در اندیشه و عمل فقها و برخی سلاطین صوفیه دیده می‌شود، گرچه با این وسعت که هم اکنون مطرح است، نبوده است. تاریخ نویسان مکرر به این مسئله در لابه‌لای تاریخ دوره صوفیه اشاره کرده‌اند.

همکاری علما و حکومت دوره صوفیه در ابعاد گوناگون بر فقه سیاسی شیعه در حوزه اندیشه و عمل تاثیرگذار بوده و باعث بسط و گسترش فقه شیعه، به خصوص در حوزه مذهبی شد و قدرت روحانیون را ارتقا داد.

در واقع از آن تاریخ تاکنون دو نیروی سیاسی (مجتهدان و شاه) با دو منشأ در طول دوران صوفیه، قاجاریه و حتی دوران پهلوی و تا جمهوری اسلامی باقی ماندند. در این دوره‌ها، حوزه قدرت و نیروی سیاسی فقها (ولایت فقیه) در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی در حال نوسان بود.

اما جمهوری اسلامی نشان داد که در گذشته‌ای نه چندان دور، این نیروها موجود بوده‌اند، و تنها شکل آن‌ها عوض شده و محتوایشان همچنان پابرجا باقی مانده‌اند.

به این ترتیب تاریخ شیعه در سه قرن نخست، تجربه رجوع مستقیم و غیرمستقیم مردم به یک فرد در راس هرم امور دینی را در خود ضبط کرده است. محمد پیامبر اسلام به‌ویژه از عصر امام صادق به بعد، در تمامی سرزمین‌های «اسلامی»، موکلینی گمارده بودند که دریافت وجوهات شرعی و پاسخ به پرسش‌های دینی مردم بودند. به این ترتیب مرکزیت دینی علما جایگاه مضاعف پیدا کرد.

روحانیت شیعه در طول تاریخ، تغییر و تحولات زیادی را تجربه کرده است. این گروه، به‌مرور شکل منسجم و متمرکز پیدا کرد و در ایران و عراق، به‌ویژه در اواسط دوره قاجار، به یک نهاد منسجم و دیوان‌سالار بدل شد که حائز برخی خصوصیات سازمان‌های عریض و طویل بود. تا پیش از شکل‌گیری نقشی در نهاد روحانیت تحت عنوان مرجعیت تقلید، تاثیر علما در تحولات سیاسی و اجتماعی، نامتمرکز کم‌تر و پراکنده بود. قدرت‌گیری علمای دینی در زمان صوفیه و با اهمیتی که طهماسب صفوی برای اسلام فقه‌آهنگی قائل بود، آغاز شد و تا پایان عمر این سلسله ادامه داشت. در این دوران، پیوند محکمی میان علما و شاهان صفوی وجود داشت و دربار و کل حکومت، پشتیبان اصلی علما بود؛ توضیح این‌که، هرچند جمعیت‌های شیعی در مناطقی از ایران همچون ری، قم، کاشان، خراسان، اهواز، نوار شمالی و برخی نقاط وجود داشتند، اما اکثریت با اهل تسنن بود و بعین دلیل علمای شیعی ایرانی نمی‌توانستند زمینه‌ساز تحولی در امور سیاسی و اجتماعی شوند. در زمان صوفیه، ایران به‌تدریج شیعی شده بود و بالطبع، آن‌گونه که سه سده بعد به هنگام قاجاریان شاهد آن هستیم، رابطه محکم و یکپارچه‌ای میان عموم مردم و علمای شیعی نمی‌توانست وجود داشته باشد.

پس از فروپاشی صوفیه و به دنبال آن در دوران نظامی‌گری و سنی‌گرایی نادرشاه، با قطع بسیاری از منابع درآمدی نهاد دین و غصب موقوفات، ضربه‌ای اقتصادی به روحانیت وارد شد. (مینورسکی، ۱۳۸۷، ۹۴-۹۵). حوزه‌های علمیه و مساجد، از مستمری‌های دولتی و موقوفات تامین می‌شد و در دوره نادر، با قطع مستمری‌ها و غصب موقوفات، عمده منابع اقتصادی روحانیت از بین رفت. (ملکم، ۱۳۸۰، ج ۲، ۷۳۷)

جریان عمده فقه و فقهات شیعه، تا اواسط صوفیه ایرانی نیست. از قدمای فقها و محدثان، نظیر صدوق اول و دوم و شیخ طوسی که بگذریم، عمده چهره‌های مشهور فقه، غیرایرانی هستند. افرادی نظیر شیخ مفید، سیدمرتضی، ابوالصلاح حلبی، ابن ادریس حلی، محقق حلی، علامه حلی، همگی غیرایرانی هستند. (مطهری، ۱۳۸۶، ۴۱۴-۴۱۵). انتقال جریان تفقه و اجتهاد شیعی، مصادف است با روی کار آمدن حکومت شیعی صوفیه و دعوت اسماعیل و طهماسب از علمای جبل‌عامل. مهم‌ترین چهره فقهی در این دوره، محقق کرکی است که با ورود او به ایران، در عمل تمامی فقهای ایرانی در محاق قرار گرفتند. پس از این دوره و تثبیت حوزه‌های علمیه در ایران، به‌ویژه اصفهان، عمده جریان فقهات با چهره‌های ایرانی هستند، هرچند لزوماً پایگاه آن‌ها ایران نبوده است. از مقدس اردبیلی، محقق خوانساری، محقق سبزواری، سیدمهدی بحرالعلوم تا «خاتم الفقهاء و المجتهدین» شیخ مرتضی انصاری همگی ایرانی بودند. (مطهری، ۱۳۸۶، ۴۲۶-۴۳۱). با این وجود، در این دوره هم چهره‌های معروفی نظیر شیخ جعفر کاشف‌الغطاء و شیخ محمدحسن نجفی (صاحب جواهر) غیرایرانی بودند.

در طول حدود ۹ قرن از ظهور اسلام تا پایه‌گذاری صوفیه در ایران، نخست این‌که هیچ حکومتی نتوانست یکپارچگی از دست‌رفته مرزهای ایران را بازگرداند و دوم این‌که هیچ‌گاه فقه شیعی نتوانست وجهی سیاسی و اجتماعی به گستردگی دوران صوفی پیدا کند. با وجود این، فقه اهل تسنن در همان سه قرن نخست، آمیخته با سیاست شد. علت آن هم رابطه تنگاتنگی بود که میان خلفای اموی و عباسی و فقهای عامه برقرار شده بود.

نخستین نشانه‌های توسعه فقه سیاسی و اجتماعی، هم‌زمان با روی کار آمدن صوفیان در ایران و در منازعات فقها پیرامون نماز جمعه، امر به معروف و نهی از منکر یا خراج به چشم می‌خورد. پس از آن و به‌ویژه در اوایل حکومت قاجاریان، با توسعه نظریه نیابت، پایه‌های نظری ولایت فقیه تثبیت شد.

پس از زوال صوفیه، حوزه‌های علمیه ایران، به‌ویژه حوزه اصفهان، اهمیت پیشین خود را به سود حوزه‌های کرپلا و نجف از دست دادند. در واپسین سال‌های حکومت نادر، هجرت محمد باقر بهبهانی (م ۱۰۲۵) به عراق، موجب قدرت‌گیری و تسلط علمی

اصولیان در عتبات عالیات شد. بدین‌سان با حرکت بهبهانی، سنگ بنای شکل‌گیری نهاد مرجعیت نهاده شد. نسل اول و دوم شاگردان او، مقدمات نظری مرجعیت را تکمیل کردند. اهتمام فتحعلی‌شاه به امر علما و مشارکت آن‌ها در اعلام جهاد علیه روسیه، بستری برای عملی‌شدن نظریه نیابت عام شد. در انتها با درگذشت نسل دوم شاگردان بهبهانی و معرفی شیخ انصاری از سوی شیخ حسن صاحب جواهر، مسیر تکوین نهاد مرجعیت تکمیل شد و به‌مدت ۱۵ سال، شیخ انصاری، زعامت عام شیعیان را به‌عهده گرفت.

در قرن سیزدهم هجری، هرچند حوزه‌های علمیه در مشهد، اصفهان و تهران رونقی نسبی داشت، دارالعلم شیعه، اعتبار مقدسه در عراق بود. تنها در اواخر دوره قاجار و با توسعه تلگراف و راه‌های ارتباطی، امکان مکاتبه سریع میان ایران و عراق به‌وجود آمد. زیرساخت‌های ارتباطی در کنار برخی عوامل دیگر، نظیر رشد کیفی و کمی حوزه‌های علمیه عراق، ورود سازوکار چاپ و نشر جدید به ایران و انتشار جراید، برخی لوازم مادی شکل‌گیری نهاد مرجعیت تقلید را فراهم کرد.

در مرحله نخست از شکل‌گیری مرجعیت، این نهاد با مرکزیت یک فرد روحانی، به‌عنوان عالی‌ترین مقام دینی شیعه امامی در عصر «غیبت»، پا گرفت. این نهاد به‌لحاظ ساختار اقتدار، برخلاف سده‌های پس از «غیبت کبری» که با علمای پراکنده بلاد روبه‌رو است، برای گسترده وسیعی از سرزمین‌های اسلامی، متمرکز شد؛ به بیان دیگر، یک فرد روحانی در صدر ساختار آن قرار گرفت. اوج این تمرکز، در زمان شیخ اعظم، مرتضی انصاری شوشتری پدید آمد. از آن پس با تثبیت نهادی متمرکز و شکل‌گیری دیوان‌سالاری، روند تکثریابی مرجعیت، به‌طور موازی با روند پیشین آغاز شد.

مرجعیت شیعی، از پایان صفویه تا پیش از تاسیس یا احیای حوزه علمیه قم، توسط شیخ عبدالکریم حائری یزدی، در عتبات عالیات عراق و به‌طور عمده در نجف، تمرکز داشت. پس از آن و به دنبال تاسیس سلسله پهلوی، تکلیف مرجعیت ایران و عراق تا اندازه زیادی از یکدیگر تفکیک شد.

یکی از مهم‌ترین نتایجی که شکل‌گیری نهاد متمرکز مرجعیت داشت، نزدیک شدن همکاری اقتصادی بیش‌ازپیش دو ساختار سنتی بازار و روحانیت بود. هرچند پرداخت زکات یا همکاری اصناف با علما سابقه‌ای طولانی در تمدن ایران اسلامی داشت، اما تثبیت نظری پرداخت خمس به مجتهد اعلم و در نهایت مرجع تقلید، بسط یدی را در حوزه مصالح مسلمین برای مراجع فراهم کرد. اگر در دوره صفوی، تکیه اصلی مدارس علمیه بر مقرری‌های دولتی و اوقاف بود، پس از تجربه افغانان و نادر و به‌ویژه از اواسط قاجاریه، رابطه گسترده روحانیت و اصناف، جایگزین مقرری‌های دولتی شد.

در سیستم شهرسازی ایران، بازار و مسجد همچون «دوقلوهای به‌هم چسبیده» در کنار هم بنا می‌شدند و حیات دینی و اجتماعی مردم را پیوند می‌زدند. تجار، اصناف و به‌طور کلی بازاریان، یکی از مهم‌ترین و پویاترین طبقات اجتماعی ایران در دو سده اخیر بوده‌اند. اتحاد میان بازار و روحانیت در جنبش‌های مهم معاصر ایران، مهم‌ترین نیروی پیش‌برنده را فراهم کرده است. در تمامی این جنبش‌ها، از قیام تنباکو و به دنبال آن، انقلاب مشروطیت تا جنبش ضدجمهوری‌خواهی و جنبش ملی شدن صنعت نفت و در نهایت انقلاب ۱۳۵۷، نقش پیوند بازاریان و روحانیت چشم‌گیر بوده است. بسیاری از مساجد، به‌عنوان یکی از ارکان حوزه عمومی در جامعه سنتی ایران، توسط بازاریان خیر ساخته می‌شد. بازارها، مساجد و مدارس علمیه، معمولاً در کنار هم ساخته می‌شدند. به‌عنوان مثال، در اصفهان، بازار بزرگ از مسجد جامع تا میدان امام و از آن‌جا تا بازارچه حسن‌آباد امتداد دارد. میدان امام اصفهان، یکی از بهترین نمونه‌های درهم‌تنیدگی بازار، مساجد و مدارس علمیه است.

برگزاری مراسم سوگواری امام حسین در دو ماه محرم و صفر، به‌طور عمده برعهده ساختارهای نیمه‌رسمی، تحت عنوان تکیه‌ها و هیئت‌هاست که توسط بازاریان پشتیبانی می‌شود. هیئت‌های مذهبی، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان فضای عمومی در ایران عمل می‌کند. اصناف، اقوام، خاندان‌ها و تاجران بزرگ، هیئت‌های مذهبی اختصاصی خود را دارند. این هیئت‌ها علاوه بر کارکرد رسمی مذهبی خود، کارکردهای متعدد سیاسی و اجتماعی هم دارند که در جریان جنبش‌های اخیر ایران، نمود آن مشاهده می‌شود. (آبراهامیان، ۱۹۶۸، ۱۰۵)

با پیروزی مشروطه‌خواهان در ایران و به‌تبع تحولات بین‌المللی، امواج مدرنیته ارکان مختلف ساختار سیاسی و اجتماعی ایران را درنوردید. قدرت‌گیری رضا شاه، منجر به تجدیدی‌فرمایشی و آمرانه در ایران شد که نهاد روحانیت هم تحت تاثیر قرار داد. روحانیت شیعی که پس از صفویه، در دوره فتحعلی‌شاه و به شکل درون‌زایی جایگاه قابل قبولی در نهاد سیاسی یافته بود، در عصر ناصری و به دنبال فتوای تحریم تنباکو، موازنه‌ای با قدرت نهاد عرفی برقرار کرد. این جایگاه در دوره مشروطیت و به دنبال حمایت اولیه برخی از مراجع تقلید و مجتهدان از این جنبش، تثبیت شد. با این وجود، تلاش مشروطه‌خواهان و لیبرال‌ها و سوسیال‌دموکرات‌های تندرو، برای کوتاه کردن دست رهبران جنبش از نتایج جنبش، به دور کردن علما از عرصه سیاسی کمک کرد. (کسروی، ۱۳۸۳، ۲۴۸؛ افشار، ۱۳۵۹، ۲۱۰)

پس از تشکیل مجلس مشروطه، هرچند در انتها نظر علمای مشروطه‌خواه، با گنجاندن اصل دوم متمم قانون اساسی مبنی بر عدم مغایرت مصوبات مجلس شورای ملی با شرع مقدس، تامین شد، اما تهدیدی که از جانب مشروطه‌خواهان متوجه علما بود، به دوری آن‌ها از عرصه سیاسی منجر شد. (راوندی، ۱۳۸۳، ج ۳، ۵۲۸)

تکان‌های ناشی از انقلاب مشروطیت، فقدان دولت مرکزی قوی و اوضاع و احوال بین‌المللی، در نهایت راه را برای روی کار آمدن یک دولت مقتدر نظامی هموار کرد. بدین‌سان با به قدرت رسید رضاخان زحمات آزادی‌خواهان مشروطه‌طلب، به فاصله چند سال، نقش بر آب شد. رضاخان که در بدو امر و جمهوری‌خواهی «مسلمک» خود را «حفظ و حراست عظمت اسلام» معرفی کرده بود و وعده داده بود درصدد آن است که «اسلام روزبه‌روز ترقی و تعالی گذاشته و احترام و مقام روحانیت، کاملاً رعایت و محفوظ گردد» (مستوفی، ۱۳۸۴، ج ۳، ۵۷۱؛ دولت‌آبادی، ۱۳۷۱، ج ۴، ۲۹۲)، اما رضاخان پس از تثبیت قدرت، مخالفت خود را با هرگونه شعائر مذهبی به شکل حادی ابراز کرد. از یک‌سو سرخوردگی علمای عراق از مشروطه و نتایج آن و از سوی دیگر، نظامی‌گری و سخت‌گیری شاه و دربار، راهی جز محافظه‌کاری پیش پای علمای بلندپایه‌ای چون شیخ عبدالکریم حائری یزدی باقی نگذاشت. بدین‌سان تعامل روحانیت با نهاد قدرت، شکل جدیدی به خود گرفت و قدرت سیاسی پیشین نهاد مرجعیت که اوج آن‌را در جنگ ایران و روس و نهضت تنباکو می‌توان مشاهده کرد، کمی تحلیل رفت. شکل‌گیری مهم‌ترین حوزه علمیه سده اخیر در ایران، به شکلی متناقض، با روی کار آمدن دولتی «ضد‌دین» هم‌زمان شد. در این دوره و به تبع شرایط سیاسی و



اجتماعی ایران، برنامه عمل نهاد روحانیت، حراست از حوزه علمیه قم بود. حضور گسترده نیروهای مذهبی و سربرآوردن اسلامگرایان در دهه‌های سی و چهل خورشیدی، نشان داد که سیاست اعمال فشار آمرانه رضاخان بر علیه روحانیت چندان جدی و موثربوده است. اتخاذ مشی تاکتیکی جدید از جانب شیخ موسس، باعث رونق مجدد حوزه علمیه در دهه‌های بعد و گسترش حضور روحانیت در عرصه‌های اجتماعی شد.

در دوره پهلوی اول و دوم، نهاد روحانیت از دو سو تغییر و تحول یافت. سویه اول و پررنگ‌تر آن، همان سویه‌ای است که تحت تاثیر اقدامات دولت، به‌ویژه در دوره پهلوی اول، واقع شد و تا حدودی پایگاه سیاسی و قدرت اجتماعی این نهاد منجر شد. اما سویه دیگر این تغییر که در بدو امر چندان مشهود نیست، ناظر به تحولات درونی این نهاد است. اما وضعیت از آغاز کار پهلوی دوم تغییر کرد و از همین دوره است که روحانیت گام به گام برنامه‌های خود را توسعه می‌دهد. به طوری که در دهه پنجاه، حوزه‌های علمیه از رونق اقتصادی بی‌سابقه‌ای برخوردارند.

مدرسه‌های علمیه جدید بنانهاده یا مدرسه‌های کهن نوسازی می‌شود و روحانیان منابع مالی کافی برای فعالیت‌های تبلیغی فراوان در داخل و خارج از کشور دارند.

همچنین مراکزی مانند دارالتبلیغ اسلامی در قم با پشتیبانی مالی و معنوی آیت‌الله کاظم شریعتمداری یا مدرسه حقانی به اشارت و حمایت آیت‌الله محمد هادی میلانی برپا می‌شود.

روحانیان دیگر تنها به حقوق ماهانه (شهریه) برای گذران زندگی خود وابسته نیستند و کارهای تبلیغی در قالب‌های گوناگون برای آنان درآمدزاست.

سیاست‌های اقتصادی شاه در دهه پنجاه خورشیدی نقش مهمی در تقویت بنیه مالی روحانیت ایفا می‌کند. آیت‌الله خمینی با آن‌که در ایران نبود اما از روحانیونی بود که در دهه پنجاه، بیش‌ترین منابع مالی را در اختیار دارد و با کمک بازاریان ناراضی شبکه مالی عظیمی را در ایران اداره می‌کند و در نتیجه روحانیان مخالف شاه از نظر مالی چه بسا بهره‌مندتر از دیگر روحانیان به چشم می‌آیند.

به این ترتیب پهلوی دوم خدم بزرگی برای روحانیت کرد و همین‌طور که رد بالا اشاره کردیم شاه برای روحانیون جایگاه ممتاز و ویژه‌ای قائل بود.

شاه خود هم بسیار مذهبی بود و به همین دلیل اکنون فرزند او همین سیاست پدر را در پیش گرفته است. رضا پهلوی، فرزند آخرین شاه ایران، گفت که «جدایی دین از سیاست، به نفع خود روحانیت است.»

رضا پهلوی در گفت‌وگویی با مهدی خلجی که در شماره بهمن‌ماه ۹۶ نشریه اینترنتی قلمرو منتشر شده است، در پاسخ به سنوالی در مورد این‌که در مورد چگونگی همراهی روحانیت سنتی با پروژه آینده دموکراتیک و سکولار برای ایران، گفت که در میان قشر روحانیت هم بسیاری با جمهوری اسلامی مخالف‌اند: «امروز بروید و از روحانیت اصیل کشورمان، نه آخوندهای دولتی که در حفظ نظام منافع دارند، پرسید که از روز اول چند درصد روحانیت ایران طرفدار انقلاب و نظام ولایت‌فقیه بودند. ما آن زمان حدود ۱۸۰ هزار روحانی داشتیم؛ از یک ملای ساده بگیرد تا آیات عظام. چهار یا پنج هزار نفر آن‌ها بیش‌تر، درگیر انقلاب نبودند. از میان اینان، از همان روز اول، بسیاری مخالفت خود را اعلام کردند. بعضی حتی از همان روز اول، مورد تهدید آقای خمینی قرار گرفتند.»

آن‌چه که از متون بالا می‌توان نتیجه گرفت این است که حکومت پهلوی به معنای واقعی شرایطی مناسبی برای فعالیت‌های سیاسی و تجاری روحانیون فراهم کرده بود و به قول پسرش رضا پهلوی از ۱۸۰ هزار روحانی تنها اقلیتی مخالف حکومت پدرش بودند و اکثریت آن حامی آن و مخالف انقلاب!

### پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران

اساسا انقلاب و جنگ و صلح و دیگر رخدادهای اجتماعی در تاریخ همه برآمده از کارآفرینی انسان‌هاست. بنابراین برای دگرگونی سیاسی، مردم نگفتند شاه برود و خمینی بیاید و به جای حکومت پادشاهی حکومت اسلامی برپا گردد. مردم آزادی و نان و کار مناسب و زندگی شایسته انسانی می‌خواستند و خمینی این را فهمیده بود که می‌گفت ما پول نفت را بین مردم تقسیم می‌کنیم و آب و برق را مجانی.

در چنین حال و روزی بود که از سال ۱۳۵۶ خورشیدی، جنبش تازه‌ای در ایران به راه افتاد. در این جنبش وزنه مذهبی‌ها سنگین نبود. آن‌ها برای برکناری حکومت پهلوی به میدان نیامدند و به خمینی، آن هم به عنوان «رهبر»، اشاره‌ای نکردند. نگاهی به گاه شمار اعتراض‌ها نشان می‌دهد که بیش‌تر معترضین کارگران، جوانان، زنان، نویسندگان، حقوق‌دانان، دانشگاهیان و حاشیه‌نشینان شهرها بودند تا نیروهای اسلامی. برای مثال:

اردیبهشت ۱۳۵۶، نامه سرگشاده پنجاه و سه حقوق‌دان به دربار. امضاءکنندگان این نامه، خواستار کناره‌گیری حکومت از دادرسی‌ها و پاس‌داشت قوه قضاییه بودند.

خرداد ۱۳۵۶، نامه سرگشاده سه چهره بلندپایه جبهه ملی، کریم سنجابی، داریوش فروهر و شاپور بختیار، به محمد رضا شاه و اعتراض به تورم، نابسامانی کشاورزی و نقض حقوق بین‌الملل و حقوق بشر و به ویژه قانون اساسی مشروطه.

خرداد ۱۳۵۶، نامه سرگشاده چهل تن از نویسندگان و شاعران به امیرعباس هویدا که هنوز نخست وزیر بود. نویسندگان و شاعران نقض قانون اساسی مشروطه را نکوهش کردند و خواهان برچیدن سانسور شدند.

تیر ۱۳۵۶، گردهمایی ۶۴ حقوق‌دان در هتل در تهران. حقوق‌دانان بیانیه‌ای انتشار دادند و حکومت را به نقض قانون اساسی متهم کردند و خواهان استقلال قوه قضاییه شدند.

پاییز ۱۳۵۶، نامه کانون نویسندگان به امضای ۹۸ نفر و اعتراض به سانسور

پاییز ۱۳۵۶، نامه سرگشاده ۵۴ حقوق‌دان به دیوان عالی کشور

پاییز ۱۳۵۶، برپایی کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر و نامه سرگشاده به دبیر کل سازمان ملل در اعتراض به شکنجه و محاکمه نظامی و دستگیری خودسرانه

پاییز ۱۳۵۶، برپایی انجمن حقوق‌دانان ایرانی از سوی ۱۲۰ تن از حقوق‌دانان پاییز ۱۳۵۶، برپایی «سازمان ملی اساتید دانشگاه» برای برپایی آزادی در دانشگاه آبان ۱۳۵۶، شعرخوانی اعضای کانون نویسندگان ایران در انستیتوی گوته در تهران. در شب دهم شعرخوانی پلیس دخالت کرد و روند اعتراض به خیابان کشیده شد.

تا این جا هم نه تنها سخنی از رهبری خمینی در میان نبود، بلکه چهره او نیز برای بسیاری از مردم ناشناخته بود. آنچه نام «روح‌الله خمینی» را بر سر زبان‌ها انداخت کار حکومت شاه بود که نامه تحریک‌آمیزی به امضای «رشیدی مطلق» در روزنامه اطلاعات ۱۷ دی انتشار داد. طلبه‌ها و اسلام‌باوران به این نامه واکنش نشان دادند و دوری از تظاهرات‌های مردمی، مجالس سوگواری به راه انداختند که در پی آن خمینی رفتارته «رهبر» شد.

در ۱۹ دی، دو روز پس از انتشار نامه رشیدی مطلق، طلبه‌ها نخست در قم تظاهرات کردند و کشته دادند. چهل کشته‌های قم، در ۲۹ بهمن ۱۳۵۶، در بسیاری از شهرهای ایران برگزار شد و در سوگواری تیریز دانشجوی جوانی کشته شد. چهل جوان تیریزی به ۹ فروردین افتاد که در شهرهای بیش‌تری و با اعتراض‌های تندتری برگزار شد. چنان‌چه در یزد مردم برای نخستین بار فریاد «مرگ بر شاه» و «درود بر خمینی» سردادند. چهل قربانی‌های ۹ فروردین به ۲۰ اردیبهشت افتاد که در شهرهای بیشتری با خشونت گسترده تری دنبال شد.

پس از این سوگواری‌ها، حکم نام آیت‌الله خمینی بر زبان‌ها افتاد، اما هنوز رهبر او در کار نبود. از پاییز ۱۳۵۷ و به ویژه از حکومت نظامی ژنرال ازهارای گرفته تا انقلاب، به «رهبری» خمینی کمک کرد. شاه به «ارتش» و تفنگداران حکومت متوسل شد به حکومت نظامی روی آورد و با چراغ دستی به دنبال وزیر می‌گشت. تا سرانجام شاه با سخنرانی «صدای انقلاب شما را شنیدم» پیامی به مردم فرستاد و پیشینه بیدادگرانه حکومت خود را پذیرفت.

در نیمه دی ماه ۱۳۵۷، سران کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان در گوادلوپ گرد آمدند تا در مورد غرب و شرق، بهبود روابط با چین، کوبا در جنبش عدم متعهدها و نیز ایران «آشوب‌زده» گفت‌وگو کنند. در آستانه این سفر، ۱۳ دی ۱۳۵۷، کارتر دیگر بدین اندیشه افتاده بود که ایران با ثبات بدون شاه برای آمریکا ناکامی نخواهد بود. (بی‌بی‌سی، واشنگتن، ۱۳ خرداد) آن‌ها روز ۱۴ دی ۱۳۵۷ به گوادلوپ رسیدند و در گفت‌وگوهایی که از جمعه ۱۵ دی آغاز شد، جیمی کارتر گفت که روند رخدادها در ایران به گونه‌ای است که گمان نمی‌رود مانند شاه به حل بحران کمک کند، بلکه کشوری با ثبات و دوست غرب، ضامن صادرات نفت به کشورهای غربی، به دور از چیرگی خارجی و نیز در عرصه داخلی مرفعی می‌تواند پذیرفتنی باشد. بی‌درنگ پس از نشست گوادلوپ، در روز ۱۸ دی ۱۳۵۷، دو نفر از سوی ژیسکاردستن، رئیس‌جمهور فرانسه، اما با پیام کارتر، به دیدار خمینی در نوفل‌لوشاتو رفتند و خواستار ارتباط مستقیم نماینده‌های خود با او شدند.

بنابراین در داخل حکومت پهلوی و در خارج سران کشورهای آمریکا، انگلیس، فرانسه و آلمان، خمینی را لائسه کردند. چرا که سران این کشورها در آن دوره به کمربند سبز اسلامی در اطراف شوروی نیاز داشتند و مهترتر از همه نمی‌خواستند انقلاب ایران به نفع جنبش‌های اجتماعی و در راس همه جنبش کارگری و همچنین نیروهای چپ ایران تمام شود.

پس از تشکیل شورای انقلاب و قطعی بودن انقلاب، ۲۶ دی‌ماه شاه با گریه و زاری و خواری کشور را ترک کرد، اگرچه دربار اعلام کرده بود این یک سفر کوتاه است. اما بستن همه چمدان‌ها و وضعیت رفتن شاه نشان می‌داد این یک سفر موقت مانند سفر قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ نخواهد بود. شاه خود نیز در فرودگاه تلویحا این مسئله را تایید و اعلام کرد: «این سفر بستگی به حالت من دارد و در حال حاضر دقیقا نمی‌توانم زمان آن را تعیین کنم.» رفتن شاه تاثیر مهمی در پیروز انقلاب داشت: فرار او شادی و تقویت روحیه برای مردم انقلابی حاصل آورد و هم کل حاکمیت پهلوی را ناامید و مایوس از ادامه حکومت کرد.

پس از رفتن شاه از کشور، شورایی به جهت حفظ سلطنت تشکیل شد. «سیدجلال‌الدین تهرانی» رئیس شورای سلطنت، ۲ روز پس از خروج شاه از ایران به توصیه اعضای شورای سلطنت به ویژه شاپور بختیار، برای ملاقات و مذاکره با خمینی عازم پاریس شد ولی پیام خمینی مبنی بر غیرقانونی بودن شورای سلطنت، این ملاقات را غیرممکن کرد. همچنین خمینی، شرط ملاقات را استعفای کتبی با اعلام این نکته که شورای سلطنت غیرقانونی است، عنوان کرد.

سیدجلال‌الدین تهرانی در این شرایط، روز اول بهمن‌ماه ۱۳۵۷ استعفای خود را از ریاست و عضویت این شورا اعلام کرد و آن را غیرقانونی خواند. استدلال او این بود که «برای احترام به افکار عمومی با توجه به فتوای حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی دامت برکاته مبنی بر غیرقانونی بودن آن شورا آن را غیرقانونی دانسته و کناره‌گیری کردیم.» با استعفای تهرانی، عمر یک هفته‌ای این شورا به پایان رسید و به دنبال آن جمع کثیری از نمایندگان مجلس نیز استعفا کردند. زمزمه‌های بازگشت خمینی به کشور؛ از سیام دی‌ماه سال ۵۷، مطرح شد. ارتش که از بحرانی شدن وضعیت ترس داشت ۴ بهمن فرودگاه را بست. همین مسئله باعث شد تجمعات خیابانی شدت بیش‌تری بگیرد و حرکت تجمعات به سمت میدان آزادی و فرودگاه مهرآباد بیش‌تر شد. این وضعیت باعث شد بختیار دستور تعطیلی ۳ روزه فرودگاه‌ها را صادر کند؛ دستوری که به انقلابی‌تر شدن فضا کمک کرد.

از طرف دیگر بختیار اعلام کرد برای ملاقات با آیت‌الله خمینی اگر لازم باشد به پاریس خواهد رفت. خمینی نیز در پاسخ، دولت بختیار را غیرقانونی دانست و تاکید کرد: «تا بختیار استعفا نکند، ملاقاتی در کار نیست.»

به این ترتیب در دوران ۳۷ روزه (۱۶ دی تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷) دولت شاپور بختیار شمار زیادی از مردم، به ویژه در بهمن‌ماه، به قتل رسیدند. یکی از خونین‌ترین این تظاهرات‌ها ۸ بهمن ۵۷ در تهران رخ داد. روزنامه کیهان با چاپ تصاویری از کشتار مردم تهران با عنوان «لحظات شهادت و حماسه در تهران» خبر از جان‌باختن ده‌ها تن و مجروح شدن ۲۰۰ نفر داد. سومین روز تظاهرات گسترده در تهران به صحنه خشونت کم‌نظیری میدل شد. سربازان در چند نقطه با مردم درگیر شدند و به سوی آنان آتش گشودند. بحرانی‌ترین نقطه تهران میدان ۲۴ اسفند (میدان انقلاب) و خیابان‌های اطراف آن تا دانشگاه تهران بود. طبق گزارش خبرنگاران کیهان، زد و خوردها ۳۲ کشته و ۲۰۰ مجروح داشت. یک خبرنگار ایتالیایی هم در حوادث تهران هدف گلوله قرار گرفت. روزنامه اطلاعات هم از کشته شدن یک فیلمبردار فرانسوی که مقابل سینما کاپری هدف قرار گرفت خبر داد و کشته شدن یک خبرنگار خارجی دیگر را نیز تایید کرد. تظاهرات ظهر شروع شد و تا ساعت ۹ شب ادامه داشت. ظهر، تظاهرات



گسترده دانشگاه تهران به میدان ۲۴ اسفند کشیده شد و به دنبال کشتار خونین در این میدان، تظاهرات خونین دیگری در میدان‌های فویزه و ژاله و خیابان‌های کورش، فرح‌آباد، شهباز و آیزنهاور صورت گرفت. تظاهرات به سمت ژاندارمری پایین میدان ۲۴ اسفند کشیده شد و نیروهای نظامی که در پشت بام این مرکز سنگر گرفته بودند رگبار را بر روی مردم گشودند و تعداد زیادی جان باختند و یا مجروح شدند.

در پی حادثه خونین ۸ بهمن میدان ۲۴ اسفند، خمینی بیانیه تندی علیه حکومت پهلوی صادر و اعلام کرد در اسرع وقت به تهران خواهند آمد. دولت بختیار هم که فشار را سنگین دیده بود، دست از تعطیلی فرودگاه برداشت و فرودگاه ۹ بهمن بازگشایی شد.

«امام صبح فردا در تهران است» این تیتر روزنامه کیهان در ۱۱ بهمن ۱۳۵۷ بود. شعار «وای به حالت بختیار اگر امام فردا نیاید» حالا جایگزین شعار «وای به روزی که مسلح شویم» شده است. خمینی از آبان ۴۳ تا بهمن ۵۷ در تبعید به سر برده بود. جلسات در مدرسه رفاه و مدرسه علوی برگزار می‌شود؛ یکی به عنوان محل دیدارها و قرارهای خمینی بود و یکی برای هماهنگی نیروهای مذهبی استفاده می‌شد.

مجلس شورای ملی روز ۱۵ بهمن، با توجه به این‌که بیش از ۴۰ نفر از نمایندگان استعفا کرده بودند شروع به کار کرده بود. بختیار در این جلسه حضور یافته بود و از طرف دیگر بازرگان و سحابی با هم به مدرسه آمده بودند. هاشمی‌رفسنجانی، بهشتی، مطهری، خامنه‌ای، باهنر و دیگران هم حضور داشتند. خمینی حکم ریاست دولت موقت بارزگان را تایید می‌کند.

صبح روز ۱۹ بهمن در تهران مردم از خیابان‌های نیروی هوایی، شهنواز، فرح‌آباد، میدان خراسان، نارمک، بدرثانی، نظام‌آباد و... به سوی میدان آزادی به راه افتادند و در حمایت از دولت بازرگان شعار سر دادند. در پایان این تظاهرات، قطع‌نامه‌ای در ۷ بند قرانت شد. بدین ترتیب مهندس بازرگان کار خود را آغاز کرد. اگرچه هائیزر به تهران آمده بود تا جلوی انقلاب ایران را بگیرد و نقشه کودتای نظامی از طریق ارتش را دارد اما شعارهای مردمی از جمله «ارتش تو یار ما باش»؛ «برادر ارتشی چرا برادر کشی»، و امثالهم چنددستی شدیدی در ارتش به‌وجود آورده بود که تعداد زیادی از ارتشی‌ها را به سمت مردم متمایل کرده بود. چند تن از فرماندهان ارتش نیز از پیش با انقلاب همراه شده‌اند و حتی در شورای انقلاب نیز حضور داشتند. در این میان اما پیمان همافران نیروی هوایی ارتش در پیوند ارتش با انقلاب و خروج نیروهای ارتشی از فرمانبرداری تیمسارهای طرفدار شاه بود. جمعی از پرسنل نیروی هوایی در مقابل خمینی رژه رفتند و سرود خواندند.

عصر روز ۲۰ بهمن بختیار در حضور بازرگان از سمت نخست‌وزیری استعفا کند اما این امر را به روز یکشنبه ۲۲ بهمن موکول کرد. بختیار می‌خواست آخرین شانس خود را برای حفظ قدرت، با استفاده از قدرت همه‌جانبه ارتش، امتحان کند. در این حال گروهی از طرفداران قانون اساسی، شاه و دولت بختیار در ورزشگاه امجدیه تهران تجمع کردند.

آخرین تلاش‌های دولت بختیار برای ادامه سلطنت روز ۲۱ بهمن ماه با افزایش زمان حکومت نظامی صورت گرفت، فرماندار نظامی تهران در اعلامیه شماره ۴۰ خود، ساعات حکومت نظامی را از ساعت چهار و نیم بعدازظهر تا ساعت ۵ صبح افزایش داد و اجتماع بیش از ۲ نفر در این مدت را ممنوع اعلام کرد اما خمینی، دستور لغو حکومت نظامی و حضور مردم در خیابان‌ها را صادر کرد.

پس از شکست حکومت نظامی و همراهی بخش زیادی از ارتش با مردم، تنها گارد شاهنشاهی بود که به دفاع از سلطنت می‌پرداخت و بین آنها و مردم جنگ خونینی صورت گرفته بود. گارد شاهنشاهی از کشتار مردم هیچ ابایی نداشت اما جمعیت زیاد مردم علیه را با نیروهای انقلابی کرد. با تلاش برخی دوستان بختیار و نیز نزدیکان مهندس بازرگان، بنا شد جلسه‌ای با حضور بازرگان، بختیار و قره‌باغی تشکیل شود. عباس امیرانظام درباره این جلسه می‌گوید: قبل از جلسه، بختیار به من تلفن زد و گفت استعفای خود را در جلسه تسلیم خواهد کرد. اما بختیار در جلسه حاضر نشد و تنها نامه استعفای خود را برای جلسه فرستاد. واحدهای نظامی چند شهر، از جمله لشکر زرهی قزوین، به سوی تهران روانه شدند. مردم، جاده تهران- کرج را به منظور جلوگیری از ورود واحدهای نظامی، مسدود کردند. نبرد شدید مردم با نیروهای گارد در خیابان‌های تهران شدت بیشتری پیدا کرد. در پی این درگیری‌ها، پزشکی قانونی مملو از شهدایی بود که در آن چند روز کشته شده و شناسایی نشده بودند. تسلیحات ارتش، زندان اوین، ساواک سلطنت‌آباد، مجلسین سنا و شورا، رادیو و تلویزیون، نخست‌وزیری، ژاندارمری و شهرستانی، به دست مردم تصرف شد. نصیری، رییس ساواک، سالارجاف، قاتل مردم کردستان و سپهبد رحیمی، توسط مردم بازداشت شدند. همچنین سپهبد برده‌ای، فرمانده نیروی زمینی، محمدامین و بیگلری، جانشین فرماندهان گارد به هلاکت رسیدند. محلاتی به نمایندگی از خمینی در رادیوی ملی این را اعلام کرد: «شما صدای انقلاب اسلامی ایران را می‌شنوید!» نیروهای سه‌گانه ارتش با حضور در نزد خمینی، استعفای کردند.

بازرگان طی یک نطق تلویزیونی، ضمن تشکر از احاد مختلف مردم و خصوصاً از اعلام بی‌طرفی ارتش در مسائل سیاسی گفت: تیمسار قره‌باغی در ملاقات حضوری، همکاری خود را با دولت موقت اینجانب اظهار کرده است. از سوی حضرات آیات مرعشی‌نجفی و شیرازی، اعلامیه‌های جداگانه‌ای خطاب به ملت ایران منتشر شد و پیروزی انقلاب اسلامی تبریک گفته شد.

مردم مراکز اداری و دولتی مانند شهرستانی، ساواک، استناداری، فرمانداری و... را به تصرف خود درمی‌آوردند و کمیته‌های مسلح انقلابی تشکیل می‌دهند. با فرار بختیار از ایران و اعلام بی‌طرفی ارتش در روز ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، حکومتی کار خود را آغاز کرد که آن روز بیش‌تر مردم تصور نمی‌کردند انقلاب‌شان توسط همین حکومت به رهبری خمینی شدیداً سرکوب و نابود خواهد شد.

### اعتصاب‌ها کمر حکومت پهلوی را شکست

اعتصابات به طور کلی ریشه در مسائل سیاسی و اقتصادی دارند، هرچند گاه ممکن است مسائلی خارج از این دست نیز به آن دامن بزنند، اما در کل اکثر اعتصابات متأثر از نارضایتی‌های سیاسی و اقتصادی میان بخش‌هایی خاصی از مردم است.

یکی از رویدادهای مهم در تسریع پیروزی انقلاب و سرنگونی حکومت پهلوی، تشدید اعتصابات نهادها و نهادهای مهم سیاسی و اقتصادی بود که بعد از وقایع شهریور ۱۳۵۷ روند رو به رشدی پیدا کرد. این اعتصابات که ابتدا بسیار کم‌اهمیت تلقی یا نادیده انگاشته می‌شدند، به‌تدریج به عامل فلج‌کننده اقتصاد کشور تبدیل شدند و بقای حکومت را با چالش جدی مواجه ساختند.

اعتصابات به طور عمده در بخش‌ها و نهادهای مختلف حکومتی که فعالیت آن‌ها از اهمیت بیش‌تری برخوردار بود، همچون شرکت نفت، کارکنان برق، کارکنان رادیو و تلویزیون و قشرهای خاص فرهنگی همچون گروه نویسندگان صورت گرفت و به‌تدریج بسیاری از شرکت‌ها و نهادهای مهم کشوری را دربرگرفت. با این مقدمه، در ادامه به بررسی اعتصابات در روزها و ماه‌های منتهی به انقلاب اسلامی و تاثیر آن پرداخته می‌شود.

در مورد اعتراضات شکل‌گرفته در سال ۱۳۵۷ نیز می‌توان این نظر را قاطعانه عنوان نمود. گذشته از ناراضی‌های سیاسی از حکومت که خود دلایل متعددی داشت، بحران اقتصادی از دیگر عوامل مهم در بروز بحران‌های سیاسی - اقتصادی و شکل‌گیری اعتصابات محسوب می‌شد. این در حالی است که بسیاری تصور می‌کنند به دلیل افزایش قیمت نفت در دهه ۱۳۵۰، وضعیت اقتصادی کشور در سطح مطلوبی قرار داشت و عمده ناراضی‌ها به مسائل سیاسی بازمی‌گشت، اما برخلاف این تصور، وضعیت اقتصادی کشور در همان برهه زمانی هم با مشکلات و بحران‌های جدی، همچون بیکاری، تورم، رکود و سایر معضلات اقتصادی مواجه بود. چنان‌که به گفته پژوهش‌گران اقتصادی، وضعیت «سال ۱۹۷۹ دیدگاه جالبی به دست نمی‌دهد. بیکاری و افزایش قیمت‌ها به حد بحرانی رسیده و برنامه‌ریزی‌های کشور احتیاج به اعتماد به نفس پیدا کردن دارند و دوباره منظم کردن اولویت‌ها و پایه‌ریزی چهارچوب رشد آینده اقتصادی که البته در شرایط سیاسی کنونی رسیدن به این اهداف مشکل به نظر می‌رسد.» (دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج ۱، بخش ۴، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۸۶، ص ۷)

از لحاظ سیاسی نیز گرچه شاه تحت تاثیر تحولاتی چون روی کار آمدن کارتر و تاکید او بر حقوق بشر مجبور به ایجاد فضای باز سیاسی شده بود، اما وقوع برخی از اعتراضات سیاسی همچون اعتراضات دی‌ماه ۱۳۵۶ شهر قم و یا واقعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ نشان داد که سیاست فضای باز سیاسی، موضوعی اجباری، موقت و فرمالیته بوده و شاه اساساً اعتقادی به آن ندارد. با این حال این تحولات باعث شکل‌گیری تدریجی اعتصابات شد. نکته جالبی که در رابطه با اعتصابات وجود دارد این است که اعتصابات در ابتدا ناچیز و کم‌اهمیت انگاشته می‌شدند. مسعود انصاری، پسرخاله فرح و از جمله افرادی که در دستگاه سلطنتی حضور داشت، با اشاره به این موضوع در خاطرات خود آورده است: «با وجود دگرگونی در فضای سیاسی کشور، مخصوصاً در اواخر ۱۳۵۶ که با تظاهرات قم به‌صورت محسوس نمایان شد، تا بهار ۱۳۵۷ بیاید و حتی تا دوران شریف امامی و ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، هنوز در دربار کسی اهمیت اتفاقات و تظاهرات و اعتصابات و به‌صحنه آمدن نیروهای مذهبی و ابراز مخالفت گروه‌های سیاسی را جدی نمی‌گرفت.» (احمدعلی مسعود انصاری، من و خاندان پهلوی، تنظیم و نوشته محمد برقی و حسین سرفراز، تهران، نشر فاخته، جلد دوم، ۱۳۷۱، ص ۶۷) بعد از این تحولات، نیمه دوم سال ۱۳۵۷ تا زمان پیروزی انقلاب، اعتصابات از سوی گروه‌ها و نهادهای مختلف به یکی از مشخصه‌های مهم بحران سیاسی و اقتصادی کشور تبدیل شد.

هر چه فضای سیاسی بسته‌تر و کنترل بر اوضاع تشدید می‌شد، به همان اندازه بر دامنه اعتراضات و اعتصابات افزوده می‌شد. طبق یک نمونه از گزارش‌های موجود از آن روزها، «وقتی تلاش‌هایی برای تجدید استقرار کنترل‌های شدیدتر در نوامبر به عمل آمد، کارکنان تأسیسات رادیو و تلویزیون در امتناع به قبول سانسور اعتصاب کردند. با اینکه اعتصابات در ایران غیرقانونی می‌باشد، ولی تعداد قابل توجهی اعتصابات غیرمجاز رخ داد و در آخرین فصل سال ۱۹۷۸ بیش‌تر کشور به وسیله اعتصابات در تمام بخش‌ها فلج شد.» (دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ج ۲، ص ۸۳)

در آبان‌ماه همان سال، یک اعتصاب مهم‌تر از کارکنان رادیو و تلویزیون رخ داد که تاثیر مهمی بر ارتش و سایر ارکان مهم حکومتی داشت و آن اعتصاب کارکنان شرکت نفت بود. کارکنان شرکت نفت گذشته از مسائل سیاسی، در آستانه تمدید قرارداد خواستار اصلاح شرایط کاری کارگران و افزایش حقوق خود بودند، اما این درخواست هیچ‌گاه عملی نشد و در نهایت باعث شکل‌گیری اعتصابات گسترده از سوی کارگران شرکت نفت شد. «در اثر اعتصاب نفتی، ذخایر ارتش تحلیل رفته بود. تنها سوخت مصرفی ارتش و نیروی هوایی از طریق عربستان سعودی دریافت می‌شد که هم دریافت آن مشکل بود و هم گران تمام می‌شد. ربیعی پیش‌بینی کرده بود و ذخیره ده روز نیروی هوایی را حفظ کرده بود. نیروی زمینی آن‌قدرها خوش‌شانس نبود. گازونیل و بنزین مورد استفاده اتومبیل‌ها را هم نداشت.» (رابرت هایزر، خاطرات ژنرال هایزر، ماموریت در تهران، ترجمه علی‌اکبر عبدالرشیدی، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۶۵، ص ۳۵)

اعتصابات شرکت نفت، ترور برخی از شخصیت‌های نزدیک به حکومت پهلوی از جمله پل‌گریم، مستشار آمریکایی را که یکی از نمایندگان کنسرسیوم بود، نیز به همراه داشت. گفته می‌شود «برخی از مؤسسين عرب گروه موحدین که از اهل علم و طلاب علوم دینی هم بودند، در عملیات نظامی ترور پل‌گریم، مدیر آمریکایی شرکت نفت، نقش اصلی را داشتند. نامبرده مانع اصلی شکل‌گیری اعتصابات سراسری نفت بود، ولی با ترور او هیمنه آمریکا و رژیم وابسته‌اش، در خوزستان شکسته شد و کارکنان شریف نفت دست به اعتصاب عمومی زدند.» (موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، دبیرخانه دانی همایش‌ها، ایران و استعمار انگلیس: مجموعه سخنرانی‌ها و مقالات، تهران، موسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی، ۱۳۹۱، ص ۲۱۴)

در کنار این اعتصابات، گروه‌های فرهنگی نیز به اعتصابات پیوستند و اعتراض خود را از این طریق به نمایش گذاشتند. فرد هالیدی در رابطه با این موضوع و اهمیت آن در کتاب خود آورده است: «در ۱۹۷۷ و ۱۹۷۸ دگرگونی بسیار مهمی پدید آمد، گو اینکه پیش‌بینی در مورد دوام آن غیرممکن است. برای اولین‌بار یک مخالفت آشکار و مداوم، از طریق اعتراض‌های نویسندگان و سیاستمداران که خواستار آزادی بودند با تظاهرات وسیع دانشجویان و اعتصاب غذای طولانی زندانیان سیاسی در مارس ۱۹۷۸، در صحنه مبارزات سیاسی ایران، پدیدار شد.» (فرد هالیدی، ایران، دیکتاتوری و توسعه، ترجمه محسن یلفانی و علی طلوع، تهران، علم، ۱۳۵۸، ص ۲۰۳-۲۰۲)

دامنه اعتراضات هم‌زمان با روزهای منتهی به پیروزی انقلاب به حدی گسترش یافت که از کنترل حکومت خارج شد. در این شرایط شاه مجبور شد دست به اصلاحاتی بزند تا شاید از این طریق بتواند دامنه اعتصابات را مهار نماید. «دولت به سرعت با تقاضاهای افزایش دستمزد ۲۵ درصدی و حتی ۵۰ درصدی موافقت نمود، اما این اصلاحات هم تغییری در شرایط ایجاد نکرد؛ تورم لجام‌گسیخته در پیش است... دانشجویان از حضور در کلاس‌ها سرباز می‌زنند و یک وزیر جدید هم با دیدن اینکه ابعاد اصلاحات مورد نیاز، کاملاً فراتر از دستگاه اداری اوست، استعفا کرد.» (هارنی، همان، ص ۶۲)

نتیجه‌بخش نبودن اصلاحات اقتصادی، باعث شد تمام تلاش دستگاه سلطنتی به حمایت از دولت بختیار و کمک به تثبیت اوضاع و پایان دادن به اعتصابات و تظاهرات و بررسی امکان اشغال نظامی اماکن حساس، موسسات دولتی و مراکز حیاتی اقتصادی و بازداشت رهبران و عناصر فعال مخالفین محدود شود. (مثل برف آب خواهیم شد، مذاکرات شورای فرماندهان ارتش دی و بهمن ۵۷، تهران، موسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۶۵، صص ۳۵-۳۴)

اما واقعیت آن است که هیچ یک از اقدامات صورت‌گرفته نتوانست تأثیری بر روند اعتصابات داشته باشد؛ زیرا دیگر خواست نهایی مردم انجام اصلاحات نبود، بلکه هدف اعتراضات، بدنه حکومت و شخص شاه بود. در حقیقت اعتصابات، اتمام حجت مردم با شاه و نمایش عزم جدی آنان در برکناری وی و تغییر حکومت بود؛ از این رو اعتصابات تا ۲۱ بهمن‌ماه ادامه یافت و در نهایت با فرمان امام مبنی بر شکستن اعتصابات پایان یافت.

اهمیت اعتصابات سیاسی و اقتصادی از آن‌جا ناشی می‌شود که به گفته بسیاری از پژوهش‌گران اقتصادی و سیاسی، بحران‌های اقتصادی و عوامل تشدیدکننده آن همچون اعتصابات عمومی، خود می‌توانند به تنهایی عامل انقلابات سیاسی در حکومت‌های دیکتاتوری باشند؛ چرا که به دلیل بسته بودن سیستم سیاسی، اقتصاد تنها عامل جلب رضایت مردم و ثبات حکومت است؛ بنابراین با از بین رفتن آن وقوع انقلابات می‌تواند حتمی و گریزناپذیر باشد؛ بحرانی که در حکومت پهلوی نیز رخ داد و پایان کار آن را رقم زد؛ بدین معنا که با تشدید بحران سیاسی، وضعیت اقتصادی کشور با مشکلات عدیده‌ای همچون بیکاری، تورم، رکود، افزایش مهاجرت از روستاها به شهرها و شکل‌گیری زاغه‌نشینی و سایر بحران‌های اقتصادی مواجه شد و تنها عامل پیوند مردم و حکومت را از هم گسست؛ گسستی که نتیجه آن شکل‌گیری اعتصابات گسترده و فلج‌کننده‌ای بود که باعث تسریع روند سقوط حکومت پهلوی گردید.

انقلاب محصول انباشته شدن مطالبات مردم از حاکمیت است به خصوص حاکمیتی که دیکتاتور و سرکوبگر و زورگو باشد و به خواسته‌ها مردم اهمیتی ندهد.

عدم آزادی و استبداد پیش‌زمینه شکل‌گیری انقلاب هستند و می‌توان به لحاظ نظری به آن پرداخت. به ویژه این‌که جامعه ایران به لحاظ تاریخی حتی دموکراسی بورژوازی را تجربه نکرده بود. تمایزی کلی که میان دولت و جامعه برقرار می‌شود، انقلاب را گرایش‌ها و جنبش‌های مختلف اجتماعی-سیاسی و سازمان‌هایی پیش می‌برند که جایگاه استراتژیکی در جامعه خود دارند. آن‌ها برای به‌دست آوردن قدرت با همدیگر رقابت می‌کنند. به باور من وقوع یک انقلاب موفق نیازمند وجود مجموعه‌ای از شرایط لازم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. به لحاظ سیاسی، لازم است قدرت و اقتدار حاکمیت در نتیجه وقوع برخی تحولات داخلی یا بین‌المللی به صورت جدی تضعیف شود. جنبش‌ها و نهادها و سازمان‌هایی که در پی سرنگونی حاکمیت هستند، از ضعف قدرت سیاسی حکومت سود برده و باعث سرنگونی حکومت می‌شوند. البته در جامعه نیز باید تمایل به تغییر و تحولات انقلابی وجود داشته باشد و در عین حال وجود دو عامل اجتماعی ضروری است: نخست این‌که جنبش‌ها و سازمان‌های مخالف حکومت باید ابزارهای اجتماعی لازم را برای نشر افکار و آرا و شعارها و تبلیغات خود در جامعه و انسجام پیوندهای لازم با افشار مردم داشته باشند. دوم این‌که مردمی که از شرایط موجود ناراضی هستند به حمایت از جنبش‌های اجتماعی و نیروهای سرنگونی‌طلب بپیوندند. در حالی که فرایند بسیج انقلابی بسیار مهم است. اما در فرهنگ سیاسی ایرانی سنت همکاری سیاسی بسیار ضعیف است و احزاب و سازمان‌های سیاسی به دلیل کشمکش‌ها و رقابت‌های درونی گرایش‌های بسیار فردگرایانه و فرقه‌ای را درون خود جای داده‌اند. مهم‌تر این‌که جامعه ما از فقدان اصول مشخص تلاش جمعی و دستیابی به هدف مشخص رنج می‌برد.

سه‌شنبه بیست و یکم بهمن ۱۳۹۹ - نهم فوریه ۲۰۲۱

ادامه دارد.

## آرایش تقسیم قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی ایران! (بخش سوم)

بهرام رحمانی

[bahram.rehmani@gmail.com](mailto:bahram.rehmani@gmail.com)

### تقسیم قدرت در حلقه محدود حاکمیت

شکستن بلوک دست‌چین شده قدرت در دوران پهلوی یکی از شعارها و اهداف انقلابیون بود؛ اما انحصار قدرت در بین طبقه و افرادی خاص، پس از به قدرت رسیدن روحانیون نیز به شکل دیگری تا امروز ادامه یافته است. نتایج پژوهشی که اخیراً منتشر شده نشان می‌دهد که دولت‌های مختلف در چهار دهه اخیر، از دولت موقت گرفته تا دولت فعلی حسن روحانی، همگی مدیران خود را از درون شبکه‌ای تنگ و تاریخ شامل هم‌زمانی‌ها، اقوام و آشنایان انتخاب کرده‌اند. این پژوهش با عنوان «تحلیل توزیع منابع قدرت سیاسی در ایران» در شماره پاییز فصلنامه «بررسی مسائل اجتماعی ایران» وابسته به دانشگاه تهران منتشر شده است.

مسئله این پژوهش «توزیع متراکم قدرت» بین نخبگان سیاسی طی ۴۰ سال گذشته در حوزه قوه مجریه است. هدف پژوهش نیز روشن کردن چگونگی «توزیع متمرکز قدرت سیاسی در گروه محدودی از نخبگان سیاسی» ذکر شده است.



نتایج این پژوهش نشان می‌دهد افرادی که نسبت یا رابطه نزدیکی با صاحبان قدرت، همچون نخست وزیر و رئیس جمهور، داشته‌اند به چرخه توزیع قدرت راه یافته و ماندگار شده‌اند و همین موضوع باعث شده است تا توزیع قدرت در قوه مجریه فقط منحصر به گروه محدودی از «نخبگان درون حاکمیت» باشد.

نکته مهم، بر اساس این پژوهش، آن است که «عنصر ساختاری» در دستیابی به منابع قدرت سیاسی عملاً «سرمایه‌گذاری افراد در شبکه روابط اجتماعی» بوده است. عضویت در شبکه‌های روابط اجتماعی به گسترش دارایی ارتباطی منجر شده و این دارایی فرصت دستیابی افراد به «قدرت سیاسی» را تسهیل کرده است.

یکی از نتایج این تحقیق این است که از سال ۱۳۵۷ تاکنون مقام‌های ارشد قوه مجریه، شامل نخست وزیر، رئیس جمهور و وزیر، شامل فقط ۳۶۵ نفر بوده است که ۱۳۹ نفر از آن‌ها نیز «بیش از یک بار» در قوه مجریه حضور داشته‌اند.

کنکاش در فهرست این افراد نشان می‌دهد ۱۴۸ نفر از کسانی که تاکنون به قوه مجریه راه یافته‌اند دارای نسبت یا ارتباطی با نخست وزیر یا رئیس جمهور بوده‌اند: «هم‌سازمانی»، «هم‌پارلمانی»، «هم‌دانشگاهی» یا «هم‌کابینه‌ای». در این میان، وزن «هم‌کابینه‌ای» بیش از سایر موارد بوده است.

این تحقیق می‌گوید که «دوستی» در توزیع قدرت در دولت‌های میرحسین موسوی، محمد خاتمی، اکبر هاشمی رفسنجانی، مهدی بازرگان، محمود احمدی‌نژاد و حسن روحانی بیش‌ترین نقش را ایفا کرده است.

به نوشته این تحقیق، عضویت در شبکه موسوی در دولت سوم و چهارم و در شبکه هاشمی در دولت ششم و در شبکه خاتمی در دولت هشتم وزن بیش‌تری در توزیع قدرت داشته است.

۱۹ عضو دولت‌های روحانی زیرمجموعه عضویت در شبکه خاتمی بوده‌اند و وزن شبکه هاشمی در دولت روحانی ۱۰ عضو بوده است.

وزن عضویت در شبکه روحانی در کابینه اول او ۱۰ نفر بود و در دولت دوم او این وزن افزایش یافت؛ دلیل آن هم بازتثبیت تعداد زیادی از وزیران در کابینه دوم روحانی بوده است.

این تحقیق می‌گوید که دستیابی به قدرت در کابینه روحانی در پرتو «عضویت در شبکه خاتمی و هاشمی» صورت گرفت. اعضای شبکه احمدی‌نژاد دستیابی به قدرت را در دولت نهم و دهم تجربه کردند و پس از آن، از چرخه قدرت سیاسی، قوه مجریه، خارج شدند.

بر اساس داده‌های موجود، ۷۴ نفر از افراد مورد مطالعه در شبکه رابطه دوستی خاتمی بوده‌اند که ۳۵ نفر از آن‌ها در شبکه پیوندهای متقاطع عضویت داشته‌اند.

حلقه ارتباطی موسوی هم ۸۵ نفر است که ۳۵ نفر از آن‌ها پیوندهای متقاطع داشته‌اند.

دولت هاشمی رفسنجانی با وزن ۵۳ نفر در مرتبه سوم قرار دارد که ۱۶ نفر از اعضای شبکه‌اش، عضویت متقاطع داشته‌اند. عضویت در حلقه ارتباطی علی خامنه‌ای با ۲۵ نفر، احمدی‌نژاد با ۳۲ نفر، روحانی با ۲۵ و بازرگان با ۳۱ نفر از عوامل مهم توزیع قدرت طی ۴۰ سال اخیر بوده‌اند.

در بخش دیگری از این پژوهش آمده که ارتباط با رهبران، امکان دستیابی به قدرت در دولت‌های جمهوری اسلامی طی ۴۰ سال اخیر را تولید و بازتولید کرده است. مانند ارتباط با آیت‌الله روح‌الله خمینی، آیت‌الله علی خامنه‌ای، محمد بهشتی و هاشمی رفسنجانی.

این تحقیق همچنین می‌گوید که حزب جمهوری اسلامی ایران با ۵۳ مورد بیش‌ترین وزن را در فرایند دستیابی به منبع قدرت سیاسی داشته است.

بعد از حزب جمهوری، به ترتیب عضویت در شبکه حزب کارگزاران سازندگی با ۲۶، حزب مؤتلفه اسلامی با ۲۰ و جبهه مشارکت با ۱۷ مورد، فرصت دستیابی و بسیج منابع برای کنش ابزاری معطوف به بازده قدرت را داشته‌اند.

در دولت موقت عضویت در شبکه نهضت آزادی، در دولت‌های اول تا چهارم رابطه نهادی با حزب جمهوری اسلامی، در دولت‌های پنجم و ششم عضویت در شبکه جناح راست و نیز پیوند نهادی با حزب کارگزاران سازندگی نقش مهمی در توزیع قدرت داشته است.

در دولت‌های هفتم و هشتم هم عضویت در شبکه‌های جناح چپ و حزب مشارکت و در دولت‌های نهم و دهم عضویت در شبکه‌های راست اصول‌گرا و نظامی و در دولت یازدهم و دوازدهم عضویت در چهار شبکه حزبی اعتدال‌گرا، حزب کارگزاران سازندگی و اصلاح‌طلبان و شبکه اصول‌گرایی میانه‌رو، منبع ساختاری برای دستیابی به قدرت بوده است.

دولت اول و دوم روحانی در مقایسه با دولت‌های پیشین تا حد زیادی ماهیت انتلافی دارد. شواهد تجربی ناظر بر رابطه شبکه‌ای در سه سطح نهادی رسمی، آشنایی یا دوستی و حزبی دلالت بر آن دارد که بازرگان، نهضت آزادی و جبهه ملی سه حلقه ارتباطی میان اعضای دولت موقت هستند.

در دولت ابوالحسن بنی‌صدر عضویت در شبکه حزب جمهوری اسلامی نقش مهمی در دستیابی به قدرت داشته است. این تحقیق می‌گوید که ۷۵ درصد از اعضای دولت اول عضو شبکه حزب جمهوری اسلامی و گروه‌های همسو بوده‌اند.

این پژوهش می‌گوید که در دولت محمدعلی رجایی نیز عضویت در شبکه حزب جمهوری اسلامی نقش مهمی در دستیابی به قدرت داشته است. در این دوره سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب مؤتلفه نیز بخشی از اعضای کابینه بوده است.

بررسی‌ها درباره شبکه روابط اجتماعی نشان می‌دهد که بیش از ۹۳ درصد از اعضای دولت رجایی عضو یا مورد حمایت حزب جمهوری اسلامی بودند و سهم سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در کابینه ۱۳ درصد بود.

روح‌الله خمینی، محمد حسینی بهشتی و علی خامنه‌ای در کانون حلقه ارتباطی این کابینه بوده‌اند.

آن‌طور که در این پژوهش آمده، در دولت خامنه‌ای نیز شبکه حزب جمهوری اسلامی گروه اصلی در دولت بود و مانند دوره پیشین، سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و حزب مؤتلفه نیز از اعضای اصلی کابینه بودند.

این تحقیق می‌گوید که «در دور دوم دولت خامنه‌ای، از شبکه حزب مؤتلفه اسلامی تنها رفیق‌دوست حضور داشت و مهم‌ترین تغییر، حذف حزب مؤتلفه و ورود روحانیون مبارز به ساختار قوه مجریه» بود.

شبکه روابط اجتماعی ۹۳٫۳۷ درصد از اعضای دولت چهارم از نوع دوستی-نهادی بوده است. از میان ۲۹ نفر، حدود ۱۰ درصد رابطه خویشاوندی با همدیگر داشته‌اند.

این تحقیق همچنین می‌گوید که ۴۸٫۳ درصد از اعضای دولت چهارم عضو یا از افراد مورد حمایت حزب جمهوری اسلامی بوده‌اند و شبکه‌های شخصی و پیوندهای میان نخبگان سیاسی به ویژه ارتباط با آیت‌الله خمینی، میرحسین موسوی و علی خامنه‌ای امکان دستیابی به قدرت را تولید و بازتولید کرده است.

میرحسین موسوی مهم‌ترین فرد موجود در کانون حلقه ارتباطی این کابینه بود.

این تحقیق می‌گوید که در دولت اول علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، عضویت در شبکه حزبی نقش مهمی در دستیابی به قدرت نداشته است و تعلق جناحی و پیوندهای شخصی و کاری نقش بیشتری در قدرت‌گیری افراد ایفا کرده است و تنها پنج عضو از کابینه در حلقه ساختاری شبکه حزبی حضور داشته‌اند.

آن‌طور که در این تحقیق آمده ۵۳٫۸ درصد از اعضای دولت اول هاشمی در حلقه شبکه او بوده و با او ارتباط دوستی و آشنایی داشته‌اند. عضویت در کابینه‌های پیشین و هم‌پارلمانی بودن با هاشمی، صفت ساختاری شبکه روابط نخبگان قدرت در کابینه او محسوب می‌شود.

این تحقیق همچنین می‌گوید که ۴۲٫۳ درصد از اعضای دولت پنجم از جناح راست بوده و از مجمع روحانیون مبارز هم دو نفر در دولت حضور داشته‌اند.

در دولت دوم هاشمی رفسنجانی، شبکه پیوندهای شخصی و ارتباط با هاشمی رفسنجانی و عضویت در شبکه حزب کارگزاران سازندگی نقش مهمی در دستیابی به قدرت داشته است.

حزب مؤتلفه نیز از حلقه‌های ساختاری شبکه روابط اجتماعی بخشی از اعضای کابینه دوم هاشمی بوده است. عضویت در کابینه‌های پیشین و هم‌کابینه‌ای بودن با هاشمی صفت رابطه ساختاری رسمی میان نخبگان قدرت در کابینه ششم محسوب می‌شود.

در این دوره ۵۰ درصد از اعضای دولت عضو حزب کارگزاران سازندگی بودند.

این تحقیق همچنین نشان می‌دهد که در دولت اول محمد خاتمی، شبکه نهادی رسمی و حزبی و شبکه پیوندهای شخصی و ارتباط با خاتمی نقش مهمی در دستیابی به قدرت سیاسی داشته است.

در این دوره، روابط مشترک کاری میان نخبگان قدرت سیاسی درون‌دولتی و بین‌دولتی مبنای پیوند میان نخبگان قدرت سیاسی بوده است.

در دولت دوم خاتمی، شبکه‌های شخصی و پیوندهای میان نخبگان سیاسی به‌ویژه ارتباط با خاتمی، صفت ساختاری شبکه روابط نخبگان قدرت در کابینه او محسوب می‌شود.

عضویت در شبکه جبهه مشارکت و حزب کارگزاران سازندگی نقش مهمی در دستیابی به قدرت داشته است.

در این دوره ۳۸٫۵ درصد از اعضای دولت عضو جبهه مشارکت بودند و سهم حزب کارگزاران سازندگی هم ۱۵٫۴ بوده است.

در دولت اول محمود احمدی‌نژاد تنها شش نفر عضویت در شبکه حزبی داشته‌اند. عضویت در نهادهای نظامی و اقتصادی نقش مهمی در دستیابی به قدرت داشته است.

علاوه بر این، شبکه‌های نهادی، شبکه‌های شخصی و پیوندهای میان نخبگان سیاسی، به‌ویژه ارتباط با احمدی‌نژاد، امکان دستیابی به قدرت را تولید و بازتولید کرده است.

این تحقیق همچنین می‌گوید که شبکه پیوندهای شخصی و نهادی مثل هم‌دانشگاهی بودن با احمدی‌نژاد و نظامی-امنیتی بودن و عضویت در شبکه‌های اقتصادی و پارلمانی صفت ساختاری شبکه روابط نخبگان قدرت در کابینه نهم محسوب می‌شود.

در این دوره، ۴۶٫۹ درصد از اعضای دولت، عضو جبهه اصول‌گرایی و ۲۱٫۹ درصد از اعضای دولت هم عضو در شبکه نظامی-امنیتی بوده‌اند. ۱۵٫۶ درصد کابینه دولت نهم هم از افراد عضو پارلمان تشکیل شده بود.

در دولت دوم احمدی‌نژاد، تنها پنج نفر عضویت در شبکه حزبی یا تشکل سیاسی داشته‌اند. در این دوره، ۵۶٫۷ درصد از اعضای دولت، عضو جبهه اصول‌گرایی بوده‌اند. چهار عضو دولت دهم هم عضو شبکه‌های نظامی بودند و هم‌کابینه‌ای بودن و هم

دانشگاهی بودن با احمدی‌نژاد صفت ساختاری شبکه روابط نخبگان قدرت در کابینه دهم بوده است.

در دولت اول حسن روحانی هم عضویت در شبکه نهادی دولت‌های هاشمی و خاتمی نقش مهمی در دستیابی به قدرت داشته است.



پیروزی روحانی نتیجه عاملیت هاشمی رفسنجانی و خاتمی در حیات سیاسی آن دوره از تاریخ ایران است که از طریق استراتژی ائتلاف این دو رهبر سیاسی محقق شد.

علاوه بر آن، حلقه شبکه ساختاری بخشی از اعضای کابینه، مرکز تحقیقات استراتژیک مجمع تشخیص مصلحت نظام بوده است که روابط مشترک کاری میان روحانی و نخبگان قدرت سیاسی درون آن مرکز مبنای پیوند و ارتباط میان نخبگان قدرت سیاسی بوده است.

شبکه پیوندهای شخصی و نهادی با هاشمی و خاتمی و روحانی نقش مهمی در دستیابی به قدرت سیاسی داشته است. در این دوره، اکثریت اعضا دولت عضویت در شبکه حزب اعتدال و توسعه و جبهه مشارکت و احزاب نزدیک به این جبهه داشته‌اند.

عضویت در شبکه‌های دولت هاشمی و خاتمی و رابطه همکاری با روحانی صفت ساختاری شبکه روابط نخبگان قدرت در دولت یازدهم محسوب می‌شود.

در دولت دوم روحانی هم شبکه پیوندهای شخصی و نهادی با روحانی نقش مهمی در دستیابی به قدرت سیاسی داشته است. در این دوره اکثریت اعضا دولت عضویت در شبکه حزب اعتدال و توسعه و اصول‌گرای میانه‌رو و اصلاح‌طلبان داشته‌اند. این تحقیق نشان می‌دهد که عضویت در شبکه‌های دولت خاتمی و رابطه نهادی با روحانی در دولت یازدهم، صفت ساختاری شبکه روابط نخبگان قدرت در کابینه دوازدهم محسوب می‌شود.

بنابراین در این ۴۲ سال حاکمیت جمهوری اسلامی هیچ شهروند آگاه و باسواد و تحصیل کرده و متخصصی که شیعه نباشد و افکار آزاد و انسان‌دوستانه و مستقل داشته باشد به هیچ‌وجه نمی‌تواند به این شبکه مخوف قدرت نزدیک شود. در این حکومت زنان که نصف جامعه را تشکیل می‌دهند به طور سیستماتیک سرکوب شده‌اند. اقلیت‌ها مذهبی هیچ حق و حقوقی ندارند. اقلیت‌های ملی حتی از زبان مادری خود محرومند و فقر و گرسنگی نه تنها در استان‌های دوردست کشور، بلکه گرسنگانی را می‌بینیم که کلان شهرها را در محاصره خود گرفته‌اند و در حلبی‌آبادهای حاشیه شهرها در فقر و فلاکت زندگی می‌کنند و...

### تقسیم عادلانه ثروت‌های جامعه بین یاران امام

آش آن قدر شور شده است که حتی روزنامه «جمهوری اسلامی»، برخوردار از پوشش مالی دفتر خامنه‌ای رهبر جمهوری اسلامی و به سردبیری مسیح مهاجری روحانی مشهور و باسابقه، از «حیف و میل» در برخی از نهادهای امپراتوری مالی خامنه‌ای به‌شدت انتقاد کرد.

مهاجری شنبه ۶ ژانویه در مقاله‌ای نوشت که نهادهای چون «کمیته امداد خمینی، بنیاد مستضعفان» و موارد مشابه دیگر که همه آنها تحت نظارت مستقیم دفتر رهبر هستند، «به‌جای نجات فقرا و محرومان، باعث افزایش شمار این قشرها شده‌اند». مهاجری همچنین مطرح ساخت آیا این تخصیص‌ها و بودجه بندی‌های کلان برای این مراکز، ابدی هستند یا این که روزی پایان خواهند یافت؟

مهاجری افزود این مقامات فکر می‌کنند که آن‌ها تا روز قیامت با حقوق‌های نجومی در آسمان خراش‌ها باقی خواهند ماند، در حالی که فقر و محرومیت در کشور ادامه دارد.

به نظر مهاجری، «پس از چهار دهه از تشکیل نهادهایی چون بنیاد مستضعفان و کمیته امداد، توزیع میلیون‌ها سبد کمک نشان می‌دهد که آن‌ها در مأموریت خود برای از بین بردن فقر، ناکام مانده است.»

نکته قابل توجه این است که نهادهای زیر نظر ولی‌فقیه تحت عناوین زیادی مانند امداد، مبارزه با فقر و محرومیت یا پیش‌برد توسعه و اموری از این دست، همه از پرداخت مالیات معاف هستند، اما در واقع، منبع درآمد برای علی‌خامنه‌ای به‌شمار می‌آیند. پرویز فتاح مدیر بنیاد مستضعفان سال گذشته اعلام کرد که درآمد بنیاد با ۳۴ درصد افزایش به ۳۶۰ تریلیون ریال (حدود ۲/۵ میلیارد دلار) در پایان سال ایران منتهی به ۲۰ مارس ۲۰۲۰، رسیده‌است که بیانیگر ۷ تریلیون ریال سود سالانه است.

بنیاد مستضعفان پس از شرکت ملی نفت ایران، دومین نهاد بزرگ اقتصادی کشور است که مالک نزدیک به ۲۰۰ کارخانه و ده‌ها شرکت مالی از جمله بانک و بسیاری از املاک و مستغلات در مناطق مختلف کشور است.

علاوه بر این بنیاد مستضعفان یکی از سه موسسه مالی غول پیکر زیر سلطه خامنه‌ای در کنار «آستانه قدس رضوی (که تولید حرم اما رضا در مشهد بر عهده داشته) و «ستاد اجرایی فرمان امام» است که علاوه بر اشراف بر املاک و مستغلات، مجموعه ای دیگر از مراکز را نیز زیر کنترل خود دارد.

این نهادها خارج از حیطه دولت فعالیت داشته و با حکم خامنه‌ای در سال ۱۹۹۳ از پرداخت مالیات معاف و مشمول ممیزی دولت نمی‌شوند و در برابر پارلمان ایران نیز پاسخگو نیستند.

گفتنی است این اولین بار نیست که روزنامه «جمهوری اسلامی» از سیاست‌های خامنه‌ای و حکومت انتقاد می‌کند و اولین روزنامه بود که در آوریل گذشته از شیوه مدیریت بحران کرونا در کشور انتقاد کرد.

این روزنامه دسامبر گذشته همچنین از تندروهایی که بر نهادهای تصمیم‌گیری تسلط داشته و مانع تصویب مقررات معاهده گروه مالی بین‌المللی «اف ای تی اف» در مورد مبارزه با تروریسم و پولشویی می‌شوند، انتقاد کرد.

این روزنامه، سخنگوی حزب «جمهوری اسلامی» در دهه ۸۰ بود، اما بعدها با انحلال حزب، انتشار آن ادامه یافت.

نام علی خامنه‌ای برای چندین سال به عنوان صاحب روزنامه و مدیرمسئول آن در لیست مسئولان روزنامه بود اما نام او در دهه ۱۹۹۰ حذف شد اگرچه دفتر او هنوز هزینه این روزنامه را پرداخت می‌کند.

یکی از نخستین نهادهایی که در آن تشکیل شد «بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی ایران» نام گرفت. اما امروز شرایط به‌شکلی است که به نظر می‌آید مهم‌ترین دستاورد جمهوری اسلامی در حمایت از مستضعفان، رعایت مساوات در تقسیم فقر میان همه مردم ایران بوده است!

حالا با گذشت ۴۲ از پیروزی این انقلاب، مهم‌ترین مسئله‌ای که ذهن مردم ایران را به خود مشغول کرده، این است که دستاورد انقلاب مستضعفان برای اقشار محروم جامعه چه بوده است؟ آیا دستاورد این انقلاب تامین رفاه اقتصادی، آزادی اجتماعی و سیاسی برای مستضعفان جامعه بوده است؟

خمینی در خصوص برنامه کلی حکومت انقلابی برای رساندن ثروت ملی به اقشار محروم جامعه در فرمان تاسیس بنیاد مستضعفان و جانبازان می‌گوید: «تمام اموال منقول و غیرمنقول سلسله پهلوی و شاخه‌ها و عمال و مربوطین به این سلسله را که در طول مدت سلطه غیرقانونی از بیت‌المال مسلمین اختلاس نموده‌اند به نفع مستمندان و کارگران و کارمندان ضعیف مصادره نمایید و منقولات آن در بانک‌ها با شماره به اسم شورای انقلاب یا اسم اینجانب سپرده شود و غیرمنقول از قبیل مستغلات و اراضی ثبت و مضبوط شود تا به نفع مستمندان از هر طبقه صرف گردد.»

طبق این فرمان، از نظر ایشان مستضعفان همان مستمندان، کارگران و کارمندان ضعیف و کوخ‌نشین بودند که حق ایشان در دوره حکومت قبل پایمال شده بود، اما این مفهوم از نظر رهبر بعدی تغییر کرد.

چهار دهه بعد، سیدعلی خامنه‌ای رهبر فعلی جمهوری اسلامی ایران در سخنرانی پیرامون معنای واژه مستضعفان تغییر داد و به آن جنبه اینولوژیک داد. مستضعفان، همان‌ها بودند که بنیادی برای بازگرداندن حق‌شان با فرمان خمینی تشکیل شد، بنیادی که چهل و دو سال بعد در «روستای ابوالفضل» استان خوزستان به بهانه مالکیت زمین‌ها، با بولدورز تلاش کرد خانه محروم‌ترین اقشار جامعه ایرانی را خراب کند. اقدامی که نمایشی کامل از تغییر دیدگاه نسبت به حق محرومان و معنای مستضعف درون حکومت فعلی است.

در سال‌های اخیر گزارش‌های متعددی در مورد ثروت رهبر جمهوری اسلامی و نهادهایی که مستقیماً به دفتر او مربوط هستند، منتشر شده است، از جمله خبرگزاری رویترز گزارش کمتر از ۶ سال پیش از حکمرانی خامنه‌ای بر یک «امپراتوری ۹۵ میلیارد دلاری» خبر داده بود.

این تنها یک بخش از ثروت خامنه‌ای و مربوط به ستاد اجرایی فرمان امام است، ثروتی که به تخمین وزارت امور خارجه آمریکا تا سال گذشته رشدی بیش از دو برابری داشته و ارزشی برابر با ۲۰۰ میلیارد دلاری پیدا کرده است.

ستاد اجرایی فرمان امام، سازمانی حکومتی تحت عنوان خیریه و تحت کنترل رهبر جمهوری اسلامی است، که در سال ۱۳۶۸ به فرمان روح‌الله خمینی تاسیس شد. مهم‌ترین دستور کار آن شناسایی و مصادره اموال وابستگان رژیم پهلوی بود. مصادره اموال و دارایی‌ها توسط این ستاد تاکنون در مورد برخی از زندانیان سیاسی و عقیدتی ادامه داشته است.

این نهاد وظیفه مدیریت اموالی که طبق اصل ۴۹ قانون اساسی و دیگر قوانین، در اختیار ولی فقیه هستند را بر عهده دارد و در دو حوزه اصلی امور خیریه و بخش اقتصادی فعالیت می‌کند. ستاد اجرایی فرمان امام که از ۵۷ شرکت تشکیل شده در زمینه‌هایی چون خدمات مالی و بانکداری، املاک و مستغلات، صنعت نفت، مخابرات و دامپروری فعالیت می‌کنند.

بنیاد مستضعفان، از دیگر نهادهای زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی، امروز مالکیت ۱۸۹ شرکت و موسسه همچون: بانک سینا، بنیاد علوی و شرکت نفت بهران را در اختیار دارد. بر اساس آنچه در وب سایت این سازمان قید شده است در سال مالی ۱۳۹۵ درآمد بنیاد مستضعفان بیش از ۲۸ هزار میلیارد تومان و سود خالص آن بالغ بر ۳ هزار میلیارد تومان و میزان دارایی‌های این بنیاد بیش از ۵۶ هزار میلیارد تومان برآورد شده است. در وب سایت رسمی این سازمان به درآمد یا سود آن پس از سال ۹۵ اشاره‌ای نشده است.

بنیاد مستضعفان انقلاب اسلامی، بنا به فرمان خمینی خطاب به شورای انقلاب، در تاریخ ۹ اسفند ۱۳۵۷ با اموال مصادره شده خانواده محمدرضا پهلوی، وابستگان آن دربار و برخی کارخانه‌داران و بازرگانان، با هدف کمک به فقرا و نیازمندان، تاسیس شد و از آن زمان مستقیماً زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی اداره می‌شود.

در سال ۱۳۶۸ بنیاد مستضعفان، مالک بیش از ۸۰۰ شرکت و بنگاه اقتصادی بود، که کلیه آن‌ها از نوع اموال مصادره شده بودند. در پی خصوصی‌سازی و واگذاری اموال به بخش خصوصی، شمار این شرکت‌ها در سال ۱۳۷۸ به ۴۰۰ شرکت رسید، که البته همه آن‌ها واگذار نشد و برخی از آن‌ها، به دلیل سوء مدیریت، تعطیل شد تا در نهایت در سال ۱۳۸۸ این موسسه در مجموع مالکیت کمتر از ۱۴۰ شرکت را در اختیار داشت.

بنیاد مستضعفان از لحاظ حقوقی، نه شرکتی دولتی محسوب می‌شود و نه خصوصی؛ بلکه موسسه‌ای ناسودبر است، که دولت اجازه دخالت در امور آن را ندارد و در قبال عملکردش، تنها باید به رهبر جمهوری اسلامی پاسخ‌گو باشد. این بنگاه بزرگ اقتصادی، زمانی به عنوان بزرگ‌ترین ملاک ایران مطرح بود و امروز نیز پس از شرکت ملی نفت ایران، بزرگ‌ترین بنگاه اقتصادی است که فارغ از نظارت‌های دولتی مستقیماً توسط رهبر جمهوری اسلامی اداره می‌شود.

این نهاد در زمینه‌های مختلف اقتصادی و تجاری همچون؛ ارائه خدمات فرهنگی و آموزشی، چاپ و انتشارات، تولید و توزیع برق، خدمات جهانگردی، ترابری و کشتی‌رانی، خدمات بیمه، بانکداری و سرمایه‌گذاری، پیمان‌کاری عمومی و بازرگانی فعالیت می‌کند.

پس از اعمال تحریم‌های آمریکا نیز اختیار فروش بخشی از نفت ایران، «بدون محدودیت» به این سازمان واگذار شده است؛ آن هم در شرایطی که هیچ‌یک از ارگان‌های نظارتی همچون سازمان بازرسی کل کشور و دیوان محاسبات کشور امکان تحقیق و تفحص درباره این بنیاد را ندارند.

تولیت «استان‌های مقدسه» در ایران را هم خامنه‌ای تعیین می‌کند و به این وسیله با واسطه بر اموال در اختیار اماکن تسلط پیدا می‌کند.

آستان قدس در لغت به معنی «بارگاه پاک و مطهر امام و امام زادگان» است ولی به‌طور عموم به مجموعه حرم، دستگاه‌ها، نهادها، ادارات فرهنگی، صنعتی، کشاورزی و گفتار درمانی گفته می‌شود که مشتمل بر ادارات و موقوفات تاریخی این اماکن است.

در میان آستان‌های قدس، مشهورترین و ثروتمندترین آن‌ها آستان قدس رضوی است. بازوی اقتصادی آستان قدس، سازمان اقتصادی رضوی نام دارد.



سال ۱۳۷۷ فعالیت‌های اقتصادی آستان رسماً از دیگر فعالیت‌ها جدا شد و در پی آن سازمان اقتصادی رضوی در اوایل سال ۱۳۸۳ ثبت شد. در حال حاضر تعداد کارکنان این موسسه به حدود ۱۲ هزار نفر می‌رسد.

این سازمان مسئول سر و سامان دادن به شبکه پیچیده اقتصادی آستان است. این سازمان مدیریت ۸۹ شرکت و موسسه را برعهده دارد که در ۴۴ مورد بیش‌تر از ۵۰ درصد سهام را در اختیار دارد.

سابقه بعضی از این شرکت‌ها که موقوفی هستند به دهه‌ها پیش برمی‌گردد. اما در دهه ۱۳۷۰ و اوایل ۱۳۸۰ خورشیدی شرکت‌های قدیمی‌تر سر و شکل یا نام تازه گرفتند و شرکت‌های جدید، برای «تامین و ایجاد مالی و اقتصادی مطمئن برای فعالیت‌های فرهنگی و اهداف عالی» آستان، زنجیروار ایجاد شدند.

فراگیر بودن فعالیت‌های اقتصادی آستان آن را به مجموعه‌ای تبدیل کرده که به نظر می‌آید قادر است تقریباً در هر زمینه‌ای نیازهای خود را برطرف کند. همین باعث شده که منتقدانش آن را به «کشوری مستقل و خودکفا» یا «نهادی دولت‌ساز» تشبیه کنند. معاف بودن این شرکت‌ها از مالیات بارها موجب اعتراض دولت و نمایندگان مجلس شد.

قرارگاه خاتم از دیگر نهادهای اقتصادی ثروتمند و ثروت‌ساز زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی است.

قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء، قرارگاهی از زیرمجموعه‌های سپاه پاسداران انقلاب اسلامی است، که در حال حاضر «بزرگ‌ترین پیمان‌کار پروژه‌های دولتی ایران» است. قرارگاه سازندگی خاتم‌الانبیاء پس از پایان جنگ ایران و عراق و به دستور خامنه‌ای و با حکم محسن رضایی تشکیل شد. هدف از تأسیس آن «آبرسانی، صدور نفت و گاز، پروژه‌های سدسازی، انتقال آب و نیرو و راه‌سازی» بود.

قرارگاه خاتم که در امور سازندگی فعالیت می‌کند، نه مدیرعامل دارد و نه رییس؛ بلکه فرمانده دارد. شخصی که به‌عنوان فرمانده قرارگاه معرفی می‌شود، جانشین فرمانده کل سپاه در قرارگاه خاتم است؛ بنابراین فرماندهان کل سپاه را می‌توان فرمانده اصلی قرارگاه دانست.

قرارگاه خاتم‌الانبیاء با مالکیت حداقل ۸۱۲ شرکت، ۶۵۰ هزار نفر نیروی شاغل مستقیم و غیرمستقیم، در سال‌های اخیر به بزرگ‌ترین و ثروتمندترین پیمان‌کار کشور تبدیل شده است. سال‌های اخیر به بزرگ‌ترین و ثروتمندترین پیمان‌کار کشور تبدیل شده است. قرارگاه خاتم‌الانبیاء صدها (و بنا به برخی گزارش‌ها هزاران) پروژه در دست انجام در حوزه‌های نفت، گاز و پتروشیمی (مخازن، سازه‌های فلزی و تاسیسات دریایی، خطوط انتقال و خدمات مهندسی و مشاوره)، صنعت (معدن و صنایع معدنی) و عمران (سد و بند، اسکله و سازه‌های دریایی، راه، تونل و سازه‌های زیرزمینی، ابنیه و سازه‌های سنگین، شبکه‌های آبیاری و زه‌کشی، و خطوط انتقال آب) در دست اجرا دارد و بنابراین گزارش‌های رسمی بخش عمده‌ای قراردادهای این «بدون مناقصه» در اختیار می‌گیرد.

قرارگاه خاتم از اوایل دهه نود و به دستور رهبر جمهوری اسلامی دیگر قراردادهای زیر سیصد میلیارد تومان را قبول نمی‌کند. اما این نهاد نظامی-اقتصادی با اتکا به رانت اطلاعاتی و سیستم لجستیکی‌اش، در قراردادهای کلان یک‌هفته‌تاز میدان شده است. قراردادهای میلیارد دلاری قرارگاه خاتم‌الانبیاء از سال ۸۴ که معمولاً در فضای غیررقابتی با ترک مناقصه و به صورت ویژه منعقد می‌شوند؛ توجیه مقامات نظام برای ترک مناقصه‌های مد نظر قرارگاه خاتم این است که «بخش خصوصی ایران در این پروژه‌ها، توان ورود و رقابت و تامین منابع مالی و لجستیک را ندارد.»

این تنها بخشی از اموال خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی است؛ آن بخشی که با توجه به ظرفیت‌های قانونی یا خلع‌های قانونی جمهوری اسلامی به صورت رسمی در اختیار خامنه‌ای قرار گرفته است.

در مورد بررسی بخش‌های غیررسمی یا غیرقانونی اموالی که در اختیار رهبر جمهوری اسلامی است، باید منتظر پایان دوران زعامت او ماند. اما همین مقدار از ثروت که به صورت رسمی در اختیار خامنه‌ای قرار دارد، «۶۰ درصد از ثروت ملی ایران» را تشکیل می‌دهد. (ایرنا) یعنی مجموع چهار نهاد «ستاد اجرایی فرمان امام»، «قرارگاه خاتم»، «آستان قدس» و «بنیاد مستضعفان» به تنهایی بیش از نیمی از ثروت ایران را در اختیار دارند که هیچ‌یک از آن‌ها ارتباطی با «دولت و مجلس ندارند» و یک‌سره توسط رهبر جمهوری اسلامی اداره می‌شوند.

خامنه‌ای با این میزان از ثروت دوام سیستمی را تضمین می‌کند که هیچ منتحبی، اعم از رییس جمهوری یا نمایندگان مجلس توانایی برهم زدن نظم آن را ندارند.

در واقع یاران امام از روز اول انقلاب موبه‌مو به حرف او عمل کردند. ایشان غنایم انقلاب را به نام مستضعفان صادره و سپس میان دوستان و نزدیکان به‌رسم امانت تقسیم کردند!

افشاء ۶۳ حساب بانکی رییس سابق قوه قضاییه سابق و محل صرف آن جایگاه مستضعفان را تعیین کرده است. یا خانه محل زندگی علی اکبر ولایتی وزیر خارجه سابق و مشاور فعلی رهبر ایران و میزان دارایی و نوع زندگی بسیاری از صاحب منصبان پس از انقلاب در قصرها و ویلاهای شهرک باستی‌هیلز، کلارک لواسان و باغ‌های دماوند یا حوزه‌های علمیه لاکچری تهران و قم و ثروت‌هایی که در دست واسطه‌ها و کارچاق‌کن‌های اقتصادی ایشان طی این سال‌ها انباشته شده است.

در این میان نظر کسانی مانند صادق محصولی وزیر کشور دولت محمود احمدی‌نژاد در خصوص ثروت‌های افسانه‌ای، نشان‌دهنده بخش مهمی از نتایج انقلاب در ۴۲ سال گذشته و شکل دقیق تحقق حکومت مستضعفان و تحول معنای کلمه مستضعف است. او در پاسخ به سوال رسانه‌ها در خصوص ثروت خود ادعا کرد: «ثروتم متعلق به امام زمان است و این امانتی است که پس از ظهور حضرت در اختیار ایشان قرار می‌گیرد.»

شیخ حسن روحانی در خصوص حوادث آبان ۹۸ و اعتراض‌هایی که به اعتراض گسترده محرومان در ایران شهرت پیدا کرد و کشته‌شدن چند صد نفر در آن روزها با شلیک گلوله به سر، که تنها خواسته‌شان رفع فقری بی‌سابقه در نتیجه فشار کمرشکن تورم و گرانی در کشور بود صحبتی نکرد.

همان‌طور که مسئولان حکومت جمهوری اسلامی ایران در طول این سال‌ها هیچ توضیحی در خصوص پرونده‌های فساد چند هزار میلیاردی چهره‌های عالی‌رتبه نظام و آقازاده‌های ایشان نمی‌دهند. پرونده‌هایی که از واگذاری جنگل‌های شمال به فرزند نخستین رییس قوه قضاییه محمد یزدی که توسط عباس پاییزدار نماینده مجلس افشاء شد آغاز و تا پرونده فساد اقتصادی داماد و

برادرزاده‌های سید محمود هاشمی شاهرودی رییس اسبق قوه قضاییه و پرونده رشوه‌خواری و فساد برادر و پسر عمه صادق لاریجانی رییس سابق این قوه و یا برادر حسن روحانی ادامه داشته است.

بسیاری از سرداران با سابقه سپاه پاسداران، مراجع تقلید حکومتی، مداحان و وابستگان روسای جمهوری و وزرا، بارها و بارها با ارقامی نجومی افشا شده‌اند؛ یا در مورد نمایندگان مجلس از جمله محمدباقر قالیباف شهردار سابق تهران و رییس فعلی مجلس شورای اسلامی که به مجلس انقلابی شهرت یافته، با افشاء پرونده او در موضوع واگذاری املاک شهرداری و گرفتن مساعدت مالی در انتخابات ریاست‌جمهوری از اشخاص مسنده‌دار در جریان رقابت‌های انتخاباتی گذشته از سوی رقبای رسانه ملی صراحتاً اعلام شد.

نگاهی به آمار و ارقام تورم اقتصادی از سال ۵۷ تا امروز در سهم سبد و درآمد خانوار طی این دوره نشان می‌دهد که سطح درآمد و رفاه مردم در مقیاس جهانی طی این دوران کاهش چشمگیری داشته و در سال ۲۰۲۰ ایران در رتبه‌بندی رفاه موسسه لگاتوم به جایگاه بی‌سابقه ۱۲۰ سقوط کرده است.

دی‌ماه ۱۳۹۹ نیز مدیرکل دفتر مطالعات اقتصادی مرکز پژوهش‌های مجلس با بیان این‌که ۳۵ درصد مردم زیر خطر فقر هستند در خصوص وضع اسفناک اقتصادی مستضعفان جامعه گفت: «در دهک‌های یک تا سه، مصرف کالری کاهش یافته و همچنین مصرف گوشت با کاهش زیادی مواجه و تبدیل به مصرف مرغ و تخم‌مرغ شده است.»

این رقم یعنی ۳۰ میلیون ایرانی فقیر، آماري که تقریباً معادل کل جمعیت ایران در سال ۵۷ است. همچنین طبق آمار رسمی نزدیک به نیمی از مردم ایران را در خط مطلق فقر و فلاکت قرار داده است.

حکومتي که به‌جز زیان ناشی از اختلاس و رانت، تنها در سال‌های جنگ با کشور عراق ۴۴۰ میلیارد دلار خسارت را به کشور تحمیل کرد.

با در نظر گرفتن این رقم در کنار آمار مربوط به کشته و مجروح شدگان جنگ و خسارت‌های انسانی در طول چهار دهه گذشته و همچنین زیان وارد شده به کشور در اثر مهاجرت چندین میلیون ایرانی به دلایل مختلف، بعید است بتوان در صورت حل تمام مشکلات فعلی هم دورنمای روشنی برای جبران بخشی از آن در نظر گرفت.

جمهوری اسلامی پس از موج گسترده بازداشت، شکنجه و اعدام‌های صحرایی سال‌های ابتدایی دهه شصت و تسویه خونین در سال‌های پایانی این دهه از میان مخالفان، هنوز به همین سیاست جنایت‌کارانه خود ادامه می‌دهد.

تنها در دی و بهمن‌ماه سال جاری بازداشت بیش از ۱۰۰ نفر از فعالان مدنی، سیاسی، نویسندگان و روزنامه‌نگاران و اعدام بیش از ۲۰ نفر در استان‌های سیستان و بلوچستان، کردستان، آذربایجان و خوزستان تنها بخشی کوچکی از مجموعه جنایت‌های جمهوری اسلامی علیه شهروندان ایران است.

جامعه ما در حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به شدت ناآرام است. خیلی مهم است کسی که وضعیت ثبات و امنیت در کشور ایجاد کند. امنیتی که خود جمهوری اسلامی به عنوان حکومت امنیت شهروندان ایران را به شدت به خطر انداخته و جامعه را ناامن کرده است. در چنین وضعیتی این مردم هستند که باید فکری به حال خود و جامعه‌شان بکنند.

بخش عمده‌ای از اقتصاد در ایران اتفاقاً توسط سران و مقامات و نهادهای دولتی و نزدیکان آن‌ها زیرزمینی شده است. وقتی اقتصاد زیرزمینی می‌شود مفهومش این است که افراد خاصی به منابع پول و قدرت دسترسی دارند و بقیه ندارند. مابقی داستان شفافیت، عدالت و رقابت در چنین شرایطی به مسائل غیرواقعی تبدیل می‌شود. زمانی‌که مبادله مالی در ایران متوقف می‌شود و شما از طریق عادی نمی‌توانید مبادله کنید، کل تجارت ایران باید ۶۰ دور بچرخد و هزار و یک گرفتاری داشته باشد. مفهوم شفافیت و رقابت در چنین شرایطی چیست؟ وقتی شفافیت نباشد فساد رخ می‌دهد. در جامعه‌ای که پر از فساد است مردم چه‌طور می‌توانند آرامش داشته باشند؟

آن طرف کارخانه تولید فساد با سرعت فساد تولید می‌کند و این طرف به مردم می‌گویند که تحمل کنید و اسمش را هم مقاومت اقتصادی می‌گذارند. مفهومش این است که مردم را به سمت فقر مطلق پیش می‌برد.

فساد دو تعریف دارد. یک بخش آن مربوط به همه کسانی است که به قدرت دسترسی دارند و در معرض فساد هستند. این همه جا هست و هیچ جایی در دنیا نیست که فساد صفر شود. به همین خاطر مرتباً بحث پرسش‌گری، نظارت مجلس، شفافیت و مباحثی از این دست مطرح می‌شود، اما ممکن است شما فضایی را فراهم کنید که اقتصاد را غیررسمی و زیرزمینی می‌کند. در این‌جا برای فساد بستر زایش ایجاد کرده‌اید. این با دادن رشوه توسط یک مدیر در بخش خصوصی یا سوءاستفاده از موقعیت در بخش دولتی متفاوت است. شما سیستمی درست کرده‌اید که فساد تولید می‌کند. مشکل ما در ایران این است که زمانی که اقتصاد توسط حکومت و ارگان‌هایش زیرزمینی شد مردم چه‌کار کنند؟

در ایران سیاست رسمی حاکمیت همواره این است که بگوید ما مشمول تحریم‌های سازمان ملل و یا آمریکا هستیم در حالی که اگر دقت شود می‌بینیم همواره از جنبه فساد بحث می‌شود. به بهانه این‌که این تحریم‌ها دور زده شود بخش عمده‌ای از اقتصاد ایران را زیرزمینی کردند. ده‌هاست که در اقتصاد واژه‌ای به نام بازار زیرزمینی و بازار سیاه وجود دارد. بخشی از آن برای مواد مخدر و بخشی برای فرار مالیاتی است. بنابراین همواره بخشی از بازار و هم دولت غیرشفاف و غیررسمی است. خرید و فروش عادی از فولاد و پتروشیمی گرفته تا پسته غیررسمی است بنابراین همه چیز به سمت غیررسمی شدن می‌رود و مرتب اندازه اقتصاد غیررسمی در برابر اقتصاد رسمی بزرگ‌تر می‌شود.

زمانی‌که اقتصاد غیررسمی شود بازیگران هم عوض می‌شوند، تاجری که در بازار می‌توانست فروش صادر کند یا نخ وارد کند یا هر کالای دیگری را مبادله کند دیگر بازیگر این بازار نیست، بلکه این‌جا بازیگران عوض می‌شوند، حمل‌ونقل‌چی عوض می‌شود، زیرا دیگر نمی‌توانند با بیمه بین‌المللی کار کنند و مبادله پول و همه چیز عوض می‌شود. کم‌کم بازیگران و قاعده قرارداد عوض می‌شود و نمی‌توانند قرارداد شفاف ببندند و ال سی باز کنند، همه چیز نقدی می‌شود و به تدریج شبکه‌هایی از عوامل مختلف از میدا تا مقصد ایجاد می‌شوند. نتیجه این می‌شود که جام ما یک اقتصاد غیررسمی داشته باشد که به تدریج بر کل اقتصاد شما حاکم می‌شود و یک طرف ذی‌نفع و یک طرف متضرر می‌شوند. آن‌که متضرر می‌شود شهروندان ایران اند. شما هزینه مبادله کالا در ایران را با افغانستان مقایسه کنید. در ایران به دلیل این‌که نمی‌توانند قرارداد رسمی ببندند نحوه انتقال کالا

به این صورت است که باید کالا را از ایران به کشور دیگری ببرند و آن را تغییر مبد بدهند، به نام شخص دیگری کنند، پول به نام شخص دیگری دریافت شود و نهایتاً پول به شکل دیگری وارد ایران شود. همه چیز در این روند غیررسمی است و هر مرحله هزینه‌ای دارد.

در یک محاسبه‌ای که کارشناسان اقتصادی از سال ۱۳۸۵ تا ۱۳۹۸ انجام داده‌اند نشان می‌دهد میزان تجارت خارجی ایران ۲۰۸۱ میلیارد دلار بوده است. اگر بازار غیررسمی که حول این میزان تجارت را تنها ۲۰ درصد این رقم برآورد کنیم که احياناً بیش‌تر است مفهوم این شکل‌گیری یک ظرفیت بیش از ۴۰۰ میلیارد دلاری است. شبکه‌های بین‌المللی حول و حوش این بازار در این مدت تحکیم یافته و در هم تنیده شده‌اند و همه جا در پی منافع خوشان هستند. از این‌رو هیچ نشانی هم برای گذاشتن یک نقطه پایانی بر این بازار نمی‌بینید و اگر برجام ایجاد می‌شود، بلافاصله با آن مخالفت می‌شود و مسیر الحاق به FATF هم کور می‌شود.

کسی که می‌گوید پول به نام من دریافت شود و من پول را به حساب شما می‌ریزم درصد می‌گیرد، کسی که تغییر Origin می‌دهد بسته به نوع کالا و مقدار پول درصد می‌گیرد و از طرفی کالا به جای این‌که مستقیم به مقصد برود به بندری ارسال می‌شود و از آن‌جا به جای دیگری می‌رود و این تخلیه و بارگیری مجدد هزینه دارد. چند بار این کالا بیمه می‌شود و به این سادگی نیست. ضمناً آن کسی که جنس را می‌خرد به دلیل این‌که می‌داند در این فرایند دارد جنس می‌خرد دست برتر را دارد و با شما چانه می‌زند و می‌گوید که باید ارزان‌تر بفروشی. همه این‌ها هزینه است و این رقم کمی نیست. سالانه ۲۰ تا ۲۵ میلیارد دلار است که محدود به یک سال هم نیست. تا حالا بیش از ۱۵ سال به طول انجامیده و هیچ نشانی هم وجود ندارد که تمام می‌شود. این بازار بسیار بزرگی است که ادامه دارد. به تدریج در این بازار عده‌ای ذی‌نفع شده‌اند. در دستگاه خریدار، در حمل و نقل، باتک مقصد، بانک واسطه میانی و همه مراحل یک عده ذی‌نفع می‌شوند. من وقتی این‌ها را از منظر اقتصاد سیاسی نگاه کنیم می‌بینم یک دفعه شبکه‌ای به وجود می‌آید که نان‌شان در ادامه وضعیت است. این شبکه کارش تولید کالا یا هیچ چیز دیگری نیست فقط کارش این است که کالا را به صورت غیررسمی جابه‌جا کند.

در حالی که مردم باید بدانند هزینه این سیاست هم از نظر اقتصادی و مالی چه قدر است و هم چه شبکه‌هایی در آن تشکیل می‌شود و آن‌ها چه منافع دارند. این شبکه‌ها هرگز نمی‌گویند به خاطر این‌که ما سودهای کلان می‌بریم دوست داریم این کار ادامه پیدا کند. این کار فقط در یک صورت قابل حل است آن هم این‌که آگاهی اجتماعی نسبت به شبکه فساد که در این دهه‌ها تشکیل شده است غلبه کند. تاکنون نتیجه این اقتصاد غیررسمی شدن اقتصاد ایران سلطه فساد، توسعه فقر، بیکاری مطلق و انواع گرفتاری‌ها در این کشور است.

### فساد سیستماتیک در جمهوری اسلامی ایران

در تازه‌ترین گزارش سازمان معروف «شفافیت بین‌المللی»، که پنج‌شنبه ۲۸ ژانویه ۲۰۲۱ انتشار یافت، جمهوری اسلامی ایران از لحاظ درجه فساد در بین ۱۸۰ کشور مورد بررسی در رده ۱۴۹ قرار گرفته است.

به ارزیابی این سازمان، ایران در طبقه‌بندی جهانی کشورها از دیدگاه فساد مالی در فهرست قرمز قرار گرفته و از لحاظ درجه آلودگی به این آفت هم‌ردیف کامرون، گوآتمالا، لبنان، ماگاسکار، موزامبیک، نیجریه و تاجیکستان است.

«شفافیت بین‌المللی»، که یک سازمان غیردولتی آلمانی الاصل است و در حدود یک‌صد کشور جهان نمایندگی دارد، از سال ۱۹۹۵ به این سو گزارش سالانه‌ای را منتشر می‌کند که به طبقه‌بندی کشورها از دیدگاه فساد مالی اختصاص دارد و در محافل اقتصادی و دانشگاهی جهان از اعتبار فراوان برخوردار است.

فساد، به تعریف سازمان «شفافیت بین‌المللی»، سوءاستفاده صاحب منصبان از موقعیت سیاسی و دولتی به منظور دست‌یابی به امتیازهای مالی و مواهب مادی است. ارزیابی دقیق دامنه فساد در یک کشور بر پایه ملاک‌های مشخص و قابل اندازه‌گیری علمی طبعاً امکان‌پذیر نیست، به ویژه از آن‌رو که فاسدان در تاریخ‌خانه عمل می‌کنند و بر مکانیسم‌های پنهان‌کاری تسلط کامل دارند. پس چه باید کرد؟

راه برون‌رفت از این دشواری، از دیدگاه «شفافیت بین‌المللی»، استفاده از شاخص تازه‌ای است که «ادراک فساد» نامیده شده و بر پایه نظرخواهی از نمایندگان محافل مالی، فعالان اقتصادی، کارشناسان، دانشگاهیان و نمایندگان جامعه مدنی در درون و بیرون کشورها تهیه می‌شود. به بیان دیگر «ادراک فساد» شاخصی است مرکب که بر پایه دریافت محافل کسب و کار داخلی و بین‌المللی، کانون‌های علمی و کارشناسی درونی و بیرونی و نیز جامعه مدنی از مظاهر فساد در یک کشور و دامنه آن تعریف می‌شود، از رشوه‌خواری صاحب منصبان گرفته تا بهای «امضاها و طلایی» و اختلاس در مزایده‌ها و مناقصه‌های دولتی و...

آنچه در گزارش چند سال گذشته این سازمان بیش از همه توجه ایرانی‌ها را به خود جلب می‌کند، فرو رفتن هر چه بیش‌تر کشور در گرداب فساد مالی است. طی چهار سال گذشته، از ۲۰۱۷ تا ۲۰۲۰ میلادی، نمره ایران بر پایه شاخص «ادراک فساد» به گونه‌ای دانی هر سال کمتر شده و از ۳۰ به ۲۵ سقوط کرده است. هم‌زمان جایگاه ایران در فهرست کشورها از لحاظ فساد مالی که در سال ۲۰۱۷ در رده ۱۳۰ بود، در سال ۲۰۲۰ به رده ۱۴۹ سقوط کرده است.

در تازه‌ترین گزارش «شفافیت بین‌المللی» می‌بینیم که ایران در طبقه‌بندی کشورها از لحاظ فساد مالی صد پله پایین‌تر از رواندا، ۸۲ پله پایین‌تر از سنگال و ۶۳ پله پایین‌تر از بورکینا فاسو است.

در میان ۱۸ کشور مورد بررسی در خاورمیانه و آفریقای شمالی، تنها چهار کشور عراق و لیبی و یمن و سوریه از لحاظ درجه فساد در وضعیتی بدتر از ایران هستند.

جالب است که در همین منطقه، امارات متحده عربی در جدول «شفافیت بین‌المللی» در رده ۲۱ است و از لحاظ فساد در وضعیتی مناسب‌تر از فرانسه و آمریکا قرار دارد. در همان جدول کشورهای خاورمیانه و آفریقای شمالی می‌بینیم که ایران از لحاظ درجه فساد ۱۱۹ پله بعد از قطر، ۱۱۴ پله بعد از اسرائیل، ۱۰۰ پله بعد از عمان و ۹۷ پله بعد از عربستان سعودی است.

همین فساد گسترده و «سیستما تیک» است که ایران را، در طبقه‌بندی سازمان «شفافیت بین‌المللی»، در جایگاه شرم‌آور کنونی قرار داده است. نکته بسیار مهم آن‌که این جایگاه تاکنون هیچ‌گاه به صورت رسمی با اعتراض و یا تکذیب منابع کارشناسی جمهوری اسلامی و چهره‌های شاخص حاکمیت روبه‌رو نشده است.

### جنگ و جهاد دایمی اسلام‌گرایان علیه بشریت

اسلام‌گرایان شیعه بیش از چهار دهه است ادعا می‌کنند طرح و برنامه متفاوت و تازه‌ای برای اداره دنیا دارند و جهان تشنه سخنان و ایده‌های آن‌هاست: «راه ما نه سوسیالیستی است نه مکتبی بر لیبرال‌دموکراسی. ما به برکت اسلام راه سومی را به ملت‌ها ارائه کرده‌ایم که باید بیش‌ازپیش با سخن منطقی و عمل خود، دل‌ها را به این راه سودمند برای بشریت جذب کنیم و ملت‌ها را از نفوذ روزافزون فرهنگ منحط غرب نجات دهیم.» (سیدعلی خامنه‌ای ۱۷ مهر ۱۳۹۸)

جمهوری اسلامی ایران یکی از شنیع‌ترین و عقب‌مانده‌ترین حکومت‌های سرمایه‌داری جهان است که خامنه‌ای آن را نمایندگی می‌کند. البته این ادعا در خطابه‌های ایدئولوژیک اسلام‌گرایان در دهه‌های قبل از تاسیس جمهوری اسلامی برای راه‌اندازی جنگ مذهبی ریشه دارد.

لشکرکشی‌های مسلمانان به اروپا و آفریقا و مناطق غرب آسیا و آسیای مرکزی و ایران نمایان‌گر این خوی سلطه‌گری در میان سیاست‌مداران و نظامیان مسلمان صدر اسلام بوده است.

تهدید بمب‌گذاری‌ها و عملیات تروریستی اسلام‌گرایان هیچ کشوری را در دنیا رها نکرده است. اسلام‌گرایان در دوران جدید نشان داده‌اند که هر جا قدرت پیدا کنند، ظرفیت تخریب بالایی دارند.

البته باید تاکید کنیم که قدرت‌گیری جمهوری اسلامی یک عامل مهم ظهور گروه‌های تروستی اسلامی در منطقه و جهان بوده است. خمینی بنیان‌گذار جمهوری جهل و جنایت و ترور و دزد اسلامی ایران تروریسم را علنا و با صدای بلند با فتوای خود ترور سلمان رشدی نویسنده هندی-انگلیسی را به دلیل نوشتن رمان آیه‌های شیطانی با صدای بلند به جهانیان اعلام کرد.

مسلمانان نخست جامعه بدوی مدینه در عصر محمد پیامبر اسلام را «مدینه فاضله» معرفی می‌کنند و بعد نوید آن را به جهانیان دادند. مدینه فاضله معرفی کردن مدینه مثل آن است که امروز بگویند جامعه دوران جاهلیت و ناآگاهی بشر بهترین جامعه دنیا بود بنابراین امروز هم می‌خواهند کلیه امکانات مدرن زندگی را دور بریزند و جامعه را برگردانند به آن دوران. به عبارت دیگر بازگشت به جامعه قبیله‌ای-شباتی است که در آن بشر به دلیل ناآگاهی و ترس از وقایع طبیعی به خرافات اسلامی پناه ببرد و در ذهن و فکر خدایی برای خود بسازد. اما تجربه تاکنون نشان داده است که جمهوری اسلامی ایران این نسخه را برای جامعه می‌پیچد اما خودشان در کاخ‌ها زندگی می‌کنند، با ماشین‌های ضدگلوله رفت‌وآمد می‌کنند، از مدرن‌ترین ابزارها و امکانات جامعه مدرن نیز برخوردار هستند و...

در واقع می‌توانیم تاکید کنیم که گروه‌ها و دولت‌های اسلامی و در راس همه جمهوری اسلامی ایران نه تنها هیچ چیزی درباره علم و دانش و آگاهی بشر به جهان عرضه نکرده‌اند، بلکه مردم را به تبعیت از خرافات مذهبی، سانسور، سرکوب، شلاق، جنگ، ترور، دست و پا بردن فرا می‌خوانند و اگر کسی هم آن‌ها را قبول نکند شدیداً تنبیه خواهد شد!

در واقع ۴۲ سال سرکوب و سانسور، سرکوب و زندان، شکنجه و اعدام، تهدید و ترور، غارت اموال عمومی مردم، زن‌ستیزی، کودک‌آزاری، دشمنی با علم و دانش بشری حتی در دوران سخت کنونی هم‌گیری و ویروس کرونا، سازمان‌دهی جنگ‌های معروف به «جنگ‌های نیابتی» در منطقه و تلاش برای ساختن بمب اتم حتی به بهای جنگ و کشتار و... تنها گوشه‌های کوچکی از کارنامه سرتاپا سیاه جمهوری اسلامی ایران است. به معنای واقعی در کارنامه صدها هزار صفحه‌ای این حکومت و حشت و ترور، حتی یک ورق سفید و یا مفید نیز برای انسان و طبیعت نمی‌توان پیدا کرد!

چهارشنبه بیست و دوم بهمن ۱۳۹۹ - دهم فوریه ۲۰۲۱

ادامه دارد.

## شبکه‌های مختلف امنیتی و تروریستی جمهوری اسلامی ایران! (بخش چهارم)

بهرام رحمانی

[bahram.rehmani@gmail.com](mailto:bahram.rehmani@gmail.com)

### شبکه‌های مختلف امنیتی - تروریستی جمهوری اسلامی

هنوز چند هفته‌ای از انقلاب ۱۳۵۷ نمی‌گذشت که دو مدیر ارشد ساواک برای سازماندهی نهادهای اطلاعاتی و امنیتی ایران با دولت موقت مهدی بازرگان به توافق رسیدند. ابراهیم یزدی و عباس امیرانتظام و برخی دیگر از اعضای دولت موقت از جمله عبدالعلی بازرگان درباره چگونگی توافق با مدیران ساواک بصراحت توضیح داده‌اند.

ابراهیم یزدی و عباس امیرانتظام و برخی دیگر از اعضای دولت موقت از جمله عبدالعلی بازرگان درباره چگونگی توافق با مدیران ساواک به صراحت توضیح داده‌اند.



یکی از این چهره‌ها، سرتیپ منوچهر هاشمی ریاست اداره هشتم یعنی بخش ضدجاسوسی ساواک بود. او ۱۵ سال ریاست این اداره را برعهده داشت که برای آمریکا و بلوک غرب اهمیت استراتژیک داشت و بخشی از ماموریتش مقابله با بلوک شرق تعریف شده بود.

درست به همین خاطر، ماموران این اداره به طور مستمر از آموزش‌های آمریکا، اسرائیل و بریتانیا بهره‌مند بودند. علاوه بر سرتیپ منوچهر هاشمی، علی‌اکبر فرازیان مدیرکل اداره دوم ساواک نیز چهره دیگری بود که برای کار، با دولت موقت به توافق رسید.

این دو مامور عالی‌رتبه در واقع معمار آشتی و همکاری حکومت پس از انقلاب با اعضای فراری ساواک بودند، به ویژه کارمندان اداره دوم (اطلاعات خارجی)، هفتم (بررسی) و هشتم (ضدجاسوسی) ساواک.

با وجود حساسیت‌های برخی جناح‌های حکومت و همچنین گروه‌های چپ و اپوزیسیون، علی‌اکبر فرازیان و منوچهر هاشمی نزدیک به دو سال همکاری خود را با دولت موقت و به خصوص عبدالعلی بازرگان و مهدی چمران ادامه دادند.

منوچهر هاشمی در سال ۱۳۷۳ خاطرات خود درباره ساواک را در کتابی به نام «داوری» منتشر کرد. او می‌گوید تقریباً ۹۰ درصد کارمندان اداره هشتم به کار بازگشتند و حتی پس از استعفای دولت موقت کار خود را ادامه دادند.

کارمندان ساواک در سال‌های بعد، تحت نام «شرکتی‌ها» و گاهی در مراکز مستقل، به کار با دفتر تحقیقات نخست‌وزیری و سپس وزارت اطلاعات ادامه دادند.

در تمام این سال‌ها، حسین فردوست یکی اصلی‌ترین چهره‌های امنیتی در دوران سلطنت محمدرضا شاه نیز با نیروهای امنیتی ایران همکاری می‌کرد.

اما بهره‌گیری از نیروهای ساواک تنها برگ برنده نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی - به ویژه در حوزه ضد جاسوسی - نبود. در ابتدای سال ۱۳۷۲-۱۹۹۳ میلادی نهادهای امنیتی غربی اطلاعاتی به دست آوردند که حاکی از شباهت سازمان‌های اطلاعاتی ایران با ساختار سازمان کاگ ب (سرویس اطلاعاتی و امنیتی اتحاد جماهیر شوروی) بود.

تا آن زمان گمان می‌رفت ساختار سازمان‌های اصلی اطلاعات خارجی و ضدجاسوسی جمهوری اسلامی متکی به بنیان‌های ساواک باشد که عمدتاً از الگوهای غربی و بخصوص سیا و موساد اقتباس شده بود.

اما ارزیابی کارگروه ایران در اداره حفاظت از قانون اساسی آلمان (BFV) که مسنول اطلاعات داخلی است نشان می‌داد «وزارت اطلاعات تحت تاثیر کارمندان سابق کاگ ب به پیشرفت‌های مهم و قابل ملاحظه‌ای دست یافته است.»

بنا بر ارزیابی اطلاعات داخلی آلمان، کارمندان سابق کاگ ب ظاهراً در سمت مشاور وزارت اطلاعات فعالیت می‌کردند. گفته می‌شود ارتباط جمهوری اسلامی با جبهه شرق نخست در دوران فرماندهی ابوشریف (عباس آقا زمانی) بر سپاه برقرار می‌شود.

بر اساس این گزارش‌ها، پیشرفت‌های اطلاعاتی ایران عمدتاً در زمینه فناوری‌های مراقبت و شناسایی بود.

ارزیابی اداره حفاظت از قانون اساسی آلمان (BFV) نشان می‌داد وزارت اطلاعات همچون کاگ ب سازمان ویژه‌ای تشکیل داده بود که به تهیه و بکارگیری جدیدترین تکنولوژی‌های مراقبت و ارتباطات و انتقال داده می‌پرداخت.

به عنوان مثال، در ابتدای دهه ۱۹۹۰ سازمان‌های اطلاعاتی آلمان کشف کرده بودند که ایران برای تکنیک‌های اطلاعاتی و انتقال داده از سازمان مجزایی به عنوان «سپاس» استفاده می‌کند؛ این موضوع شباهت زیادی به ساختار کاگ ب داشت که سازمانی ویژه برای همین کار داشت.

محمدعلی عمویی که پس از انقلاب عضو کمیته مرکزی حزب توده بود در کتاب خاطراتش «صبر تلخ»، به ارتباط جمهوری اسلامی با جبهه شرق اشاره‌هایی می‌کند. به گفته عمویی این ارتباط در دوران فرماندهی ابوشریف (عباس آقا زمانی) در سپاه برقرار می‌شود و بعدتر اطلاعات سپاه از همین طریق آموزش‌هایی می‌بیند.

این ارتباط اطلاعاتی البته به شوروی منحصر نبود و حکومت نوپای ایران از همان سال‌های نخست با اطلاعات آلمان غربی (فدرال) ارتباطاتی برقرار کرده بود.

به گفته ابوالحسن بنی‌صدر، در سال‌های اول پس از انقلاب طرحی به شورای انقلاب رفت که اطلاعات خارجی ایران در وزارت خارجه و اطلاعات داخلی در وزارت کشور متمرکز شوند. این طرح هیچ‌وقت اجرا نشد.

اما در تقسیم‌بندی‌های بعدی، «امنیت داخلی» به اطلاعات سپاه پاسداران و کمیته‌ها و «اطلاعات خارجی» به دفتر تحقیقات نخست‌وزیری سپرده شد.

در سال‌های اول پس از انقلاب قرار بود اطلاعات خارجی ایران در وزارت خارجه و اطلاعات داخلی در وزارت کشور متمرکز شوند اما عملاً «امنیت داخلی» به اطلاعات سپاه پاسداران و کمیته‌ها و «اطلاعات خارجی» به دفتر تحقیقات نخست‌وزیری سپرده شد.

دفتر تحقیقات نخست‌وزیری عمدتاً در سه محور ضد جاسوسی، اطلاعات خارجی و حراست کار می‌کرد. بخش حراست تنها بخش داخلی این دفتر بود که البته زمینه‌ای شد برای تشکیل حراست‌های کل کشور.

در دهه شصت، سپاه نقش چندانی در مأموریت‌های اطلاعاتی خارجی و بویژه ضد جاسوسی بازی نمی‌کرد. در آن سال‌ها اطلاعات خارجی سپاه عملاً به اطلاعات جنگ (با عراق) محدود بود.

حسین قاسمی عضو پیشین سپاه و فرماندار سابق شیراز به نقل از یک مقام پیشین اطلاعاتی سپاه نوشته ضد جاسوسی سپاه که با عنوان هسته «۲۰۰۰» شناخته می‌شد، پس از خرداد ۱۳۶۰ تعطیل شد. شمار اعضای این بخش چند ده نفر گفته شده بود. در دهه شصت، اطلاعات خارجی و ضد جاسوسی در ابتدا به اطلاعات نخست‌وزیری و از سال ۱۳۶۳ به وزارت اطلاعات سپرده شد.

از میانه دهه شصت تا اوایل دهه هفتاد وزارت اطلاعات یک‌هتاز عرصه‌های امنیتی بویژه اطلاعات خارجی و ضد جاسوسی بود. استیلاي وزارت اطلاعات اما زیاد طول نکشید و سپاه پاسداران که نه از همکاری با اطلاعات نخست‌وزیری دل خوشی داشت نه از ادغام با وزارت اطلاعات، به عرصه بازگشت.

یک عضو سابق اطلاعات سپاه که خواست نامش فاش شود به بی‌بی‌سی درباره تحولات پس از تشکیل وزارت اطلاعات گفت: «در معاونت اطلاعات سپاه دویست سیصد نیرو بیش‌تر نمانده بود.»

اما چند اتفاق ورق را آرام آرام برگرداند و زمینه فعالیت مجدد اطلاعات سپاه به ویژه بخش اطلاعات خارجی این نیرو را فراهم کرد.

در ابتدای دهه هفتاد با اعلام آیت‌الله خامنه‌ای رهبر حکومت ایران، نیروی قدس در ستاد مرکزی سپاه تشکیل شد که فرصتی شد برای ورود دوباره سپاه به عرصه اطلاعات خارجی.

سپاه قدس در ابتدا از دل معاونت اطلاعات سپاه بیرون آمد که نیرویی عملاً به حاشیه رانده بود. در همین دوران، یک اتفاق دیگر هم دست سپاه را بیش از پیش باز کرد: جنگ بوسنی. اطلاعات سپاه به آن‌جا نیرو فرستاد، برای خود جای پای در اروپا باز کرد و هرگز عقب ننشست.

این منبع آگاه به بی‌بی‌سی فارسی گفت: «جنگ بوسنی نقطه عطف بود، سپاه در اروپای شرقی جا باز کرد. در این جنگ سپاه متوجه شد که می‌تواند در چارت سازمانی وزارت خارجه حضور داشته باشد و بدین ترتیب شماری از اعضای سپاه در دوره عالی اطلاعات استراتژیک شرکت کردند.»

ایده دوره عالی اطلاعات استراتژیک (در دو سطح کارشناسی و کارشناسی ارشد) در معاونت اطلاعات سپاه در سال ۱۹۹۲ برای تربیت وابسته‌های نظامی در خارج شکل گرفته بود و سرانجام سپاه توانست از رهبر ایران سهمیه‌ای برای برخی کشورها بگیرد. از آن به بعد سپاه بمرور توانست وابستگان اطلاعاتی-نظامی خود را در سفارتخانه‌ها داشته باشد و فعالیت‌های خارجی را توسعه دهد. تا پیش از این، وابستگان نظامی و امنیتی سفارتخانه‌ها مطلقاً در دست وزارت اطلاعات و ارتش بود.

در ادامه تحولات سیاسی که از میانه دهه هفتاد شمسی رخ داد، سپاه یک گام بلند دیگر نیز برداشت که شاید بتوان گفت این نیرو را قادر ساخته در فعالیت‌های مرتبط با اطلاعات خارجی و ضد جاسوسی با وزارت اطلاعات رقابت کند.

گام بلند سپاه این بار تشکیل یک واحد اطلاعاتی مستقل بود که از درون حفاظت اطلاعات سپاه بیرون آمد. به موازات رشد اطلاعات سپاه، وزارت اطلاعات با بحران‌های درونی مواجه بود: بی‌اعتمادی حاکمیت به دولت خاتمی برای اداره وزارت اطلاعات و بعدها دستگیری شماری از اعضای این وزارتخانه در قتل‌های زنجیره‌ای.

پس از قتل‌های زنجیره‌ای شماری از نیروهای این وزارتخانه نگران کنترلی بودند که بر این وزارت خانه و فعالیت‌هایش اعمال می‌شد. در این سال‌ها روح‌الله حسینیان پیاپی این اختلاف‌ها را خاطر نشان و از دخالت جناح نزدیک به دولت خاتمی در کار وزارت اطلاعات انتقاد می‌کرد.

رابطه با شیعیان پاکستان، افغانستان، تاجیکستان و لبنان و برخی دیگر از کشورهای عربی نیز فرصتی بزرگ به سپاه می‌داد. یک عضو سابق اطلاعات سپاه به شرط ناشناس ماندن به بی‌بی‌سی گفت در سال‌های اول پس از انقلاب، حکومت ایران نه تنها الهام‌بخش گروه‌های شبه‌نظامی و مسلمانان منطقه بود، بلکه فرصت یافته بود از امکانات عملیاتی و تجربه اطلاعاتی آنها هم استفاده کند.

به مرور رابطه با شیعیان منطقه کاملاً به سپاه واگذار شد و نقش سپاه را در فعالیت‌های اطلاعاتی و ضد جاسوسی پررنگ‌تر کرد. نظریه‌هایی همچون «ایران به مثابه امه القرای جهان اسلام» و «حفاظت از مرزها در جنگ‌های نیابتی» هم، مفهوم امنیت و فعالیت اطلاعاتی را برای حکومت ایران بسط داده‌اند.

این بسط مفهوم امنیت اما خود را در بسط سازمان‌ها امنیتی و فعالیت‌های اطلاعاتی نشان داده است.

در اوایل دهه شصت، حکومت ایران با تشکیل «ستاد امنیت کشور» کوشید اطلاعات سپاه و نخست‌وزیری و کمیته را با هم هماهنگ کند. سال‌ها بعد در دهه هشتاد هم دولت محمود احمدی‌نژاد کوشید با تشکیل «شورای هماهنگی اطلاعاتی» به هماهنگی نهادهای اطلاعاتی کمک کند. اما این نهاد هم در عمل موفق نبود و روسای جمهوری ایران بارها از عملکردش ابراز ناامیدی کردند.

به نظر می‌رسد وضعیت امنیتی ایران به دوران پیش از تشکیل وزارت اطلاعات بازگشته است که ابوالقاسم مصباحی از نیروهای ارشد سابق اطلاعاتی در توصیفش می‌گفت: «برای یک برنامه ترور چند تیم مجزا از هم وارد عمل می‌شوند.»

هر چند تعریف دل‌بخواه از مفهوم «امنیت» محدود به نهادهای امنیتی ایران نیست، اما به نظر می‌رسد در ایران این نهادها می‌کوشند تعریف این مفهوم را با عملکرد خود تطبیق دهند.

حسن روحانی، نخستین کسی بود که اکبر هاشمی رفسنجانی در سال ۱۳۶۸ به او پیشنهاد داد وزیر اطلاعات شود. علت این پیشنهاد، شاید بیش‌تر از سوابق امنیتی در تصفیه‌های ارتش و مذاکرات مک‌فارلین، به این بر می‌گشت که حسن روحانی در سال ۱۳۶۲، در سمت نماینده مجلس، مسنول کمیسیون تدوین «قانون تاسیس وزارت اطلاعات» بود.

روحانی اما پیشنهاد وزارت اطلاعات را نپذیرفت و به جای آن به عنوان نماینده آیت‌الله خامنه‌ای، برای تاسیس نهاد امنیتی دیگری قدم پیش گذاشت: «شورای عالی امنیت ملی».

در تمام آن سال‌هایی که جمهوری اسلامی با رسوایی مداخله نهادهای امنیتی نظام در «ترور» فعالان سیاسی خارج کشور همچون ماجرا میکونوس و قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکران دست و پنجه نرم می‌کرد، روحانی برای ۱۶ سال دبیر شورای عالی امنیت ملی ماند.

با توجه به چنین سابقه‌ای بود که وقتی در سال ۱۳۹۲ به ریاست جمهوری رسید، انتظارات گسترده‌ای برای اصلاحات و سازماندهی دوباره وزارت اطلاعاتی مطرح شد. به ویژه آنکه در دوران احمدی‌نژاد کشمکش‌ها و تصفیه‌های درون وزارت و شایعات بیرون کشیدن اطلاعات محرمانه سران نظام، این وزارتخانه را با بحران مواجه کرد.

علوی می‌گفت وقتی پیشنهاد تاسیس وزارت اطلاعات را گرفت در نقاشی و بازیگری تناثرهای کم‌دی بیش‌تر تجربه داشت تا کارهای امنیتی.

در همان سال نخست انتخاب روحانی به عنوان رییس جمهور، سعید حجاریان از بنیان‌گذاران وزارت اطلاعات، از روحانی خواست در این وزارتخانه «اصلاحاتی اساسی» انجام دهد. حجاریان در آن سال گفته بود روحانی «خودش وزیر را انتخاب کرده و دیگر نمی‌توان گفت که نگذاشتند».

اشاره حجاریان به انتخاب محمود علوی، در سمت وزیر اطلاعات بود؛ وزیری که قرار بود بار سنگین این مأموریت را بر دوش بکشد اما به قول خودش هیچ «سابقه و آورده‌ای» در امور امنیتی نداشت.

انتخاب علوی «کم‌تجربه» در حالی صورت می‌گرفت که در گمانه‌زنی‌های اولیه، چهره‌هایی با سابقه امنیتی مطرح بودند: احمد شفیعی، معاون پیشین وزارت اطلاعات و علی یونسی وزیر اطلاعات دولت اصلاحات.

در نهایت، اما روحانی علوی را برگزید. گزینه‌ای که هم در جناح‌بندی‌های سیاسی حساسیت ایجاد نکند و هم با او هماهنگ باشد. شاید روحانی امید داشت خلاء کم‌تجربگی آقای علوی را با کابینه‌ای پر کند که شمار زیادی از اعضای سابقه امنیتی داشتند.

اما چهار سال پس از روی کار آمدن دولت یازدهم، علی مطهری، از حامیان دولت و نایب رئیس مجلس به طور علنی اعلام کرد آقای علوی «صلابت و صراحت» لازم را برای دفاع از اختیارات وزارت اطلاعات ندارد؛ در آن زمان، آقای مطهری به طوری علنی نگرانی‌اش را از گسترش فعالیت‌های سازمان اطلاعات سپاه اعلام کرد.

از زمان روی کار آمدن دولت روحانی، وزارت اطلاعات به طور کامل با سیاست‌های دولت همسو و همراه بود. با این حال، این وزارتخانه نتوانست در مقابل موازی‌کاری سازمان اطلاعات سپاه قدمی بردارد.

افول جایگاه وزارت اطلاعات در یکی دو سال اخیر به حدی رسید که دست‌کم در چهار پرونده حساس امنیتی ابتکار عمل به سازمان اطلاعات سپاه واگذار شد و نظر صریح وزارت اطلاعات نقض شد:

«ادمین‌های کانال‌های تلگرامی اصلاح‌طلب و هوادار دولت بر خلاف اعلام نظر صریح وزارت اطلاعات بازداشت و محکوم می‌شوند

یکی از اعضای تیم مذاکرات هسته‌ای با وجود مخالفت وزارت اطلاعات به جاسوسی متهم می‌شود  
فعالان محیط زیست موسسه میراث حیات وحش پارسیان هم با وجود مخالفت وزارت اطلاعات به جاسوسی متهم می‌شوند  
هیأت تحقیق و تفحص مجلس در جریان رسیدگی به پرونده نفوذ افراد دوتابعیتی‌ها از سازمان اطلاعات سپاه و فوه قضاییه تشکر و قدردانی، در مقابل از وزارت اطلاعات به خاطر عدم همکاری و مسامحه انتقاد می‌کند».

موازی‌کاری امنیتی روندی بود که از دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی شدت گرفت. به مرور معاونت اطلاعات سپاه نقش پررنگ‌تری پیدا کرد تا سر انجام در سال ۱۳۸۸، از نظر سازمانی به استقلال رسید و سازمان اطلاعات سپاه را تاسیس کرد.

احمدی‌نژاد در دولت نخست خود تلاش کرد نهادهای امنیتی را زیر چتر تشکلی به نام «شورای هماهنگی اطلاعاتی» گردآورد. محمود احمدی‌نژاد در دولت نخست خود تلاش کرد نهادهای امنیتی از جمله معاونت اطلاعات سپاه را زیر چتر تشکلی به نام «شورای هماهنگی اطلاعاتی» گردآورد.

قرار بود وزارت اطلاعات در راس «شورای هماهنگی اطلاعاتی» قرار داشته باشد. اما در نهایت سال ۱۳۹۶ حسن روحانی، ضمن انتقاد از موازی‌کاری‌ها، اعلام کرد تنها توقعش از وزیر اطلاعات آن است که «محکم پشت فرمان شورای هماهنگی اطلاعاتی» بنشیند.

۳۴ سال پس از تاسیس وزارت اطلاعات، این نهاد امنیتی به همان نقطه‌ای بازگشته که پیش از تشکیل در آن قرار داشت. در چند سال نخست پس از انقلاب، به سبب تعدد نهادهای امنیتی، ریاست جمهوری یک شورا با عنوان «ستاد امنیت کشور» تشکیل داد.

در اوایل دهه شصت «ستاد امنیت کشور» نیز مانند یک دبیرخانه قرار بود وظیفه هماهنگی سازمان‌های اطلاعاتی ایران را بر عهده بگیرد.

اما بعدتر، در سال ۱۳۶۳، این نقش به وزارت اطلاعات واگذار شد و دیگر نهادها موازی امنیتی در آن ادغام شدند. فلاحيان معتقد است پراکندگی درون وزارت اطلاعات پیش از هر چیز به خواستگاه نیروهای تشکلی‌دهنده آن باز می‌گردد.



سال ۱۳۷۶، وقتی محمد خاتمی، به قربانعلی دری نجف‌آبادی پیشنهاد کرد وزیر اطلاعات دولت اصلاحات شود، او برای مشورت سراغ علی اکبر ولایتی رفت. ولایتی نیز در جواب به دری نجف‌آبادی هشدار داده بود که این وزارتخانه مانند «شهری است که با گرایش‌ها و رویکردهای مختلف اداره می‌شود».

نشانه‌هایی هست که اختلاف این جناح‌ها تا امروز ادامه پیدا کرده، تا جایی که فروردین ماه امسال، زمانی که آیت‌الله علی خامنه‌ای، در دیدار با جمعی از کارکنان اطلاعات گفت «جناح بازی در وزارت اطلاعات گناه است».

علی فلاحیان، از بنیان‌گذاران و وزیر پیشین اطلاعات معتقد است پراکندگی درون وزارت اطلاعات پیش از هر چیز به خاستگاه نیروهای تشکیل دهنده آن باز می‌گردد.

وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۳ از تجمیع نیروهای چند واحد اطلاعاتی تشکیل شده بود: دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری، واحد اطلاعات کمیته انقلاب اسلامی، واحد اطلاعات سپاه پاسداران و تشکیلات اطلاعاتی دادستانی.

این تعدد نهادهای امنیتی در شش سال نخست انقلاب در حالی پیش آمده بود که در ابتدا شورای انقلاب تصویب کرده بود که برای مسائل امنیتی داخلی یک سازمان در وزارت کشور و برای مسائل خارجی یک سازمان در وزارت خارجه تشکیل شود.

اما با درگیری‌ها و سرکوب سیاسی پس از انقلاب، به ویژه پس از کودتای نوژه، نه تنها این طرح مسکوت ماند بلکه در جمهوری اسلامی تراکم نهادهای امنیتی به وجود آمد.

واحد اطلاعات کمیته پس از انفجار دفتر نخست وزیری شماری از کارکنان دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری را دستگیر کرد

در آن سال‌ها، این سازمان‌های متعدد امنیتی نه تنها همچون ابزار یک جریان سیاسی به شمار می‌آمدند، بلکه گاهی با یکدیگر رقابت می‌کردند.

در یکی از مشهورترین موارد، واحد اطلاعات کمیته که در مسائل داخلی متمرکز بود، پس از انفجار دفتر نخست وزیر و کشته شدن محمدعلی رجایی در آن، شماری از کارکنان دفتر اطلاعات و تحقیقات نخست وزیری را، که گمان می‌رفت مسعود کشمیری با آنجا همکاری داشته است بازداشت کرد.

همین موضوع در مورد سپاه پاسداران نیز تکرار شد که دست کم در اولین سال‌های پس از انقلاب بیش از ارتش مورد اعتماد آیت الله خمینی و بیت او بود. این نیرو نیز به سرعت واحد اطلاعات ویژه خود را راه انداخت و از قضا در جریان دستگیری عوامل کودتای نوژه ابتکار عمل را در دست گرفت و در رأس کمیته‌ای قرار گرفت که کمیته بهارستان و کمیته ستاد مشترک ارتش در آن قرار داشت.

ابوالقاسم مصباحی، از اعضای ارشد وزارت اطلاعات که در سال ۱۳۷۵ از ایران فرار کرد و به عنوان شاهد و منبع مطلع در دادگاه رسیدگی به ترور رهبران حزب دموکرات کردستان (میکونوس) شهادت داد، درباره موازی‌کاری‌های امنیتی در آن سال‌ها می‌گوید: «مثلاً برای قتل پسر خواهر دو قلو شاه در پاریس، تعقیب بنی‌صدر و رجوی پنج تیم مستقل از یکدیگر در عملیات شرکت داشتند و برای برنامه قتل هادی خرسندی در تابستان ۱۹۸۵ نیز در لندن دو تیم مختلف شرکت داشتند».

در حقیقت قرار بود تاسیس وزارت اطلاعات در مرداد ۱۳۶۳ پایانی باشد بر همین پراکندگی و موازی‌کاری چند نهاد اطلاعاتی-امنیتی.

هر چند ادغام نیروهای امنیتی به قیمت آن تمام شد که تمام رقابت‌ها و درگیری‌های بیرونی برای سال‌ها در درون وزارت اطلاعات کشیده شود و برای سال‌ها ادامه یابد.

کشمکش‌های داخلی در وزارت اطلاعات در ۳۴ سالی که از عمر این نهاد می‌گذرد به افشای اسناد محرمانه و همین‌طور چند موج تصفیه انجامیده است.

۱۵ دی‌ماه ۱۳۷۷، در اتفاقی بی‌سابقه، شبکه یک صدا و سیما، در بخش خبری ساعت ۲ بعد از ظهر، بیانیه‌ای از وزارت اطلاعات درباره تحولات این نهاد قرآنت کرد.

در این بیانیه تاریخی، قتل‌های زنجیره‌ای نویسندگان و فعالان سیاسی در آذرماه ۱۳۷۷، به شماری از نیروهای «مسئولیت‌ناشناس، کج‌اندیش و خودسر» وزارت اطلاعات نسبت داده شده بود.

انتشار این اطلاعیه، همچون جرقه‌ای، آتش اختلافات جناحی و درون تشکیلاتی وزارت اطلاعات را شعله ور ساخت. این اختلافات که دستکم از زمان تشکیل وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۳ از افکار عمومی پنهان مانده بود، حالا به رسانه‌ها و حتی تلویزیون درز پیدا می‌کرد.

یکسوی این درگیری، محافظه‌کارانی بودند که آن روزها روح‌الله حسینیان به نحوی سخنگویشان به شمار می‌آمد. آن‌ها کمیته تحقیق سه نفره محمد خاتمی، رئیس جمهوری وقت را تحت نفوذ «جناح چپ» وزارت می‌دانستند که قصد داشتند وزارت اطلاعات را در دست بگیرند.

افشاگری‌ها تا آنجا ادامه یافت که فیلم‌هایی به شدت محرمانه از شکنجه شماری از اعضای وزارت اطلاعات به دست دیگر اعضای این وزارتخانه به دست مخالفان حکومت بیفتند.

روح‌الله حسینیان می‌گوید جناح منتسب به سعید حجازیان و علی ربیعی، مشاور وقت محمد خاتمی «نیروهای مذهبی و مخلص وزارت اطلاعات قلع و قمع کردند» و تا جایی پیش رفتند که «بهترین افراد این وزارتخانه دستگیر شوند».

بعدها محمد نیازی، رییس سازمان نیروهای مسلح که مسئول رسیدگی به پرونده قتل‌های زنجیره‌ای سیاسی شد، گفت در این پرونده دستکم ۲۳ نفر تحت تعقیب قرار گرفته‌اند و ۳۳۰ نفر نیز به عنوان مطلع و گواه احضار شده‌اند.

در آن سال‌ها، تصفیه و بازداشت اعضای این سازمان به حدی رسیده بود که روح‌الله حسینیان در مصاحبه‌ای گفت «هر وزارتخانه دیگری بود، به کلی متلاشی شده بود».

برخی این دوران را نقطه عطفی در تاریخ وزارت اطلاعات می‌دانند که از آن تاریخ به بعد، وزارت اطلاعات، دیگر تنها صحنه‌گردان مسائل امنیتی در ایران به شمار نمی‌آید. در مقابل هرچه از وزن وزارت اطلاعات کاسته می‌شد، نهادهای امنیتی دیگر به ویژه معاونت اطلاعات سپاه پاسداران، از جایگاه ویژه‌ای برخوردار می‌شوند.

این اولین تنش درونی در این وزارتخانه نبود چرا که در سال‌های آخر دهه شصت شماری از نیروهای ارشد وزارت اطلاعات به نهادهای دیگر رفته بودند. برخی ناظران سال‌های ۶۸ تا ۷۲ را سال‌های قدرت‌گیری جناح راست می‌دانند. در این سال‌ها، علی فلاحیان ریاست وزارت اطلاعات را می‌گیرد، مجد یزدی به ریاست قوه قضاییه می‌رسد و در مجلس نیز از سال ۱۳۷۱ علی اکبر ناطق نوری و جناح موسوم به راست قدرت را به دست می‌گیرند.

در همین سال‌هاست که شماری از نیروهای موسوم به «جناح چپ»، از وزارت اطلاعات به مرکز تحقیقات استراتژیک ریاست جمهوری می‌روند. نیروهایی که برخی از آن‌ها، از مقامات ارشد وزارت اطلاعات بودند که در سمت‌هایی چون مدیرکلی و معاونت وزارت فعالیت می‌کردند.

سال‌ها بعد، سومین موج تغییرات و تصفیه‌ها در وزارت اطلاعات در بین‌های سال ۱۳۸۸ تا ۱۳۹۰ رخ می‌دهد. در این دوران محمود احمدی‌نژاد ابتدا غلامحسین محسنی اژه‌ای را از ریاست وزارت اطلاعات برکنار کرد و سپس حیدر مصلحی را مجبور به استعفا کرد. هم‌زمان شایعات نیز درباره خروج پرونده‌های محرمانه سران حکومت از وزارت خانه و همچنین جابه‌جایی گسترده مدیران و معاونان این نهاد مطرح شد. این تغییرات به اختلاف آیت‌الله خامنه‌ای و محمود احمدی‌نژاد انجامید و سر آخر منجر به یازده روز خانه‌نشینی قهر رییس جمهوری وقت شد.

حسن یونسی، فرزند وزیر اطلاعات دولت خاتمی در آن زمان نوشت: «از ابتدای تاسیس وزارت اطلاعات تا کنون چنین تصفیه حساب یکجا با انگیزه‌های سیاسی بی‌سابقه بوده.» او در یادداشت کوتاهی نوشت «آقای احمدی‌نژاد پس از برکناری غلامحسین محسنی اژه‌ای، چندین معاون این وزارتخانه را نیز تغییر داده است.»

به گفته حسن یونسی، کارگزار این تغییرات «جریان تندرویی بود که سال‌ها با ایجاد سازمان امنیت موازی در دیگر نهادها»، به دنبال اهداف خود بودند.

در نهایت موج تغییرات در وزارت اطلاعات، پس از استعفای حیدر مصلحی با دخالت آیت‌الله خامنه‌ای و بازگشت به کار آقای مصلحی متوقف شد.

بحران‌هایی پیاپی که وزارت اطلاعات در سه دهه گذشته پشت سر گذاشت، از جمله دلایل درونی خوانده می‌شود که نقش این وزارتخانه در سیاست‌های امنیتی ایران را کم رنگ کرده است.

این وزارتخانه اگرچه در دوران ریاست جمهوری حسن روحانی در مقایسه با سه رییس جمهوری قبلی، از جهت درون سازمانی شرایط داخلی با ثباتی را از سر گذرانده، اما نتوانسته جایگاه پیشین خود در دهه شصت و اوایل دهه هفتاد را بازیابد.

اما این در حالی است که دستگاه‌های اطلاعاتی و امنیتی ایران در داخل با اعتراضات و ناآرامی‌های سیاسی و اجتماعی کم سابقه‌ای مواجهند و در خارج هم با علاوه بر ترور مخالفین با دولت‌های رقیب‌شان نیز سخت درگیر هستند.

خبرگزاری فارس، وابسته به سپاه پاسداران ایران، روز سه‌شنبه، ۲۲ مهر ۱۳۹۳، در گزارشی خبر داد که نهادهای «اطلاعاتی-حفاظتی» در جمهوری اسلامی از سال ۱۳۶۸ تاکنون از پنج نهاد به ۱۶ نهاد افزایش یافته است.

این خبرگزاری در گزارش خود نوشت که بر اساس قانون تاسیس وزارت اطلاعات در سال ۱۳۶۲ و قانون تمرکز اطلاعات، مصوبه مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۶۸، «وزارت اطلاعات»، «واحد اطلاعات سپاه پاسداران»، «واحد اطلاعات ارتش جمهوری اسلامی»، «واحد اطلاعات نیروی انتظامی» و «حفاظت-اطلاعات سپاه پاسداران» نهادهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی بودند.

خبرگزاری فارس در ادامه گزارش خود می‌نویسد که طی دو دهه اخیر «نهادهای اطلاعاتی و حفاظتی جدیدی نیز تاسیس شده و تعداد نهادهای اطلاعاتی - حفاظتی کشور هم اکنون به ۱۶ نهاد افزایش یافته است.»

خبرگزاری فارس در گزارش خود اشاره‌ای به نام نهادهایی که به گفته این خبرگزاری در دو دهه اخیر تاسیس شده‌اند نکرده است.

حفاظت-اطلاعات قوه قضاییه جمهوری اسلامی از جمله نهادهایی است که در قانون تشکیل وزارت اطلاعات به آن اشاره‌ای نشده و بر اساس گزارش‌ها بیش از یک دهه قبل تاسیس شده است.

در همین زمینه سعید مرتضوی، دادستان سابق تهران، روز دوشنبه، هفتم مهر، گفته بود که حفاظت-اطلاعات قوه قضاییه از یک دهه قبل فعالیت می‌کند و به «پرونده‌های مهمی» رسیدگی کرده است.

ستاد حفاظت اجتماعی قوه قضاییه نیز از جمله دیگر نهادهایی است که در زمان ریاست محمود هاشمی شاهرودی بر قوه قضاییه تاسیس شد.

از سوی دیگر بر اساس گزارش‌ها در دفتر رهبر جمهوری اسلامی که از آن به عنوان «بیت رهبری» نام برده می‌شود، نیز دفاتری با عنوان دفاتر حفاظت-اطلاعات مشغول به فعالیت هستند.

دفتر عمومی حفاظت-اطلاعات فرماندهی کل قوا از جمله دفاتری است که رئیس آن با حکم مستقیم رهبر جمهوری اسلامی انتخاب می‌شود و وظیفه ارتباط با سازمان‌های اطلاعاتی نیروهای مسلح را بر عهده دارد.

سازمان حفاظت-اطلاعات وزارت دفاع از جمله دیگر سازمان‌های اطلاعاتی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی است.

مرکز تحقیقات اسلامی مجلس که یک نهاد پژوهشی وابسته به مجلس شورای اسلامی است، نیز در تیرماه ۱۳۹۳ در گزارشی خبر داد که در ایران تشکیلاتی به نام «قاضی شنود» با تأیید رهبر جمهوری اسلامی ایران انتخاب می‌شود و تنها به او و رئیس شورای عالی امنیت ملی پاسخگو است.

در ماده دو قانون اساسی نام تشکیل وزارت اطلاعات شورایی برای برقراری هماهنگی بین دستگاه‌های اطلاعاتی با ۹ عضو پیش‌بینی شده است.

علاوه بر نمایندگان پنج دستگاه اطلاعاتی مورد اشاره در گزارش خبرگزاری فارس، دادستان کل کشور، وزیر کشور یا نماینده تام‌الاختیار او، وزیر امور خارجه یا نماینده تام‌الاختیار او و مسئول حفاظت-اطلاعات ارتش اعضای این ستاد را تشکیل می‌دهند.

خبرگزاری فارس در گزارش خود تهیه برآوردهای اطلاعاتی- امنیتی مشترک و پیگیری و هماهنگی اجرای «کیس‌ها(پرونده‌ها) و عملیات‌های اطلاعاتی مشترک» را از جمله اقدامات این شورا در یک سال اخیر ذکر کرده است.

البته شبکه‌های امنیتی جمهوری اسلامی ایران بسیار وسیع هستند و نام‌های مختلفی نیز دارند. برای مثال ۳۰۰ گروه امری‌معروف و نهی از منکر با همکاری سپاه تهران تشکیل و برای فعالیت آن‌ها مجوز صادر شده است. معاون اجتماعی سپاه تهران با اعلام این مطلب گفت: «روزانه هرکدام از آمران به معروف و ناهیان از منکر، ۱۲ مورد تذکر لسانی ارائه می‌کنند.» وحید امیریان با اشاره به حمایت‌های قانونی از این افراد که با «مجزوز» به امری‌معروف و نهی از منکر می‌پردازند، گفت: «اگر به آمران معروف توهینی صورت گیرد با هماهنگی‌ها و تعامل، نیروی انتظامی استان و مراجع قضایی برخورد خواهند کرد.» قائم‌مقام ستاد امری‌معروف و نهی از منکر کشور نیز اظهار امیدواری کرد تا پایان سال ۱۴۰۰، تعداد «گروه‌های جهادی تخصصی فریضه امری‌معروف و نهی از منکر به ۱۰ هزار اکیپ» برسد. روح‌الله میرزایی در جلسه امری‌معروف و نهی از منکر استان کردستان گفت: «اگر مردم بتوانند به راحتی امری‌معروف و نهی از منکر کنند شاهد کاهش قابل‌توجه آسیب‌های اجتماعی خواهیم بود.»

در احکام دین اسلام، «معروف» به اعمال واجب و مستحب دینی گفته می‌شود و «منکر» شامل اعمال حرام و مکروه است. امر به انجام معروف و نهی از منکر یکی از فروع دین نزد مسلمانان شیعه شناخته می‌شود که انجام آن از واجبات «کفایی» است؛ یعنی اگر دیگران به اندازه کافی آن را انجام دهند، برای دیگران واجب الزامی نخواهد بود.

شرایط امری‌معروف و نهی از منکر، همچنین آداب، مراتب و احکام آن نزد مراجع شیعه همیشه محل اختلاف بوده است. ستاد امری‌معروف و نهی از منکر در ایران، در سال ۱۳۷۲ به‌منظور هماهنگی و یکپارچه‌سازی اعمالی که تا قبل از آن در قالب «کمیته انقلاب اسلامی، بسیج مساجد و نیروهای انقلابی» برای «احیای فریضه الهی» ایجاد شد و برای آن ردیف بودجه‌ای در نظر گرفته شد. این ستاد، مستقیماً زیر نظر رهبر قرار دارد و طبق اساسنامه‌ی خود اداره می‌شود. در بودجه ۱۴۰۰ رقمی نزدیک به ۳۵ میلیارد تومان به این ستاد و فعالیت‌هایش تعلق خواهد گرفت اما همچنان به نظر مقامات مشغول در این ستاد این مبلغ «ناچیز» است.

آذرماه امسال معاون امری‌معروف و نهی از منکر خراسان رضوی با گلیایه از بودجه «ناچیز و محدود» که با آن نمی‌توان امکانات رفاهی مناسب آماده کرد و ایجاد امکانات رفاهی، اداری و مکانی برای دبیر امری‌معروف در شهرستان‌ها را جزئی از مسئولیت مقامات شهر دانست. خاتعلی ابراهیمی گفت: «دبیران ستاد باید در شهرستان خود از امکانات خوبی بهره‌مند شوند که از مسئولین رده بالا این تقاضا را داریم مکانی مناسب برای دبیران ستاد امری‌معروف تدارک ببینند.» مرگ علی خلیلی بر اثر جراحات وارده بر اثر درگیری «نهی از منکر» باعث شد مجلس قانون «حمایت از آمران به معروف و ناهیان از منکر» را تصویب و ابلاغ کند.

در سال‌های اخیر اعمال مربوط به «امری‌معروف و نهی از منکر» بارها منجر به درگیری‌های خشن شده است. عده‌ای در این نزاع‌ها آسیب‌های جدی دیده‌اند و در مواردی به مرگ یکی از طرفین ختم شده است. «شهید امری‌معروف و نهی از منکر» عبارتی است که جمهوری اسلامی برای افراد تذکردهنده جان‌باخته استفاده می‌کند.

کاظم صدیقی امام‌جمعه موقت تهران که پس از احمد جنتی، رییس ستاد امری‌معروف و نهی از منکر شد، اخیراً با وجود محدودیت‌های مربوط به همه‌گیری کرونا در مراسم تشییع‌چنانچه یکی از این «شهدا» شرکت کرد.

یکی از دلایل صدور مجوز برای گروه‌های جهادی، حمایت حقوقی از آن‌ها در منازعات حقوقی احتمالی عنوان شده است. هرچند تعدادی از منتقدین دینی این عمل را در راستای محدودیت هر چه بیشتر فرایض دینی و تبدیل تکالیف مذهبی به مشاغل دولتی می‌دانند. عملی که با اشاره به «کفایت انجام عمل امری‌معروف» توسط گروه‌های سازمان‌یافته حکومتی، الزام مذهبی آن را برای سایر افراد از بین می‌برد.

در طرحی که برای حمایت قانونی از آمران به معروف و ناهیان از منکر در سال ۹۳ در مجلس شورای اسلامی تصویب شد، آمده است: «وزارت کشور پس از کسب نظر ستاد، نسبت به صدور مجوز برای سازمان‌های مردم‌نهادی که در زمینه امری‌معروف و نهی از منکر قصد فعالیت دارند، اقدام می‌کند.» اما ستاد با اظهار نارضایتی از سخت بودن صدور مجوز «سمن» در وزارت کشور، تصمیم گرفت مجوز گروه‌های جهادی را خودش صادر کند.

تنها منکری که در قوانین مربوط به وظایف شورای امری‌معروف و نهی از منکر به آن اشاره شده، «حجاب» است. «اقدام، پیگیری و نظارت بر اجرای راهکارهای اجرایی عفاف و حجاب دستگاه(مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی) از وظایف این شوراهاست.»

این امری است که منتقدین فراوانی از جمله در داخل این ستاد دارد. این افراد معتقدند نباید کارکرد ستاد را به «حجاب» تقلیل داد. آن‌ها تلاش می‌کنند از ظرفیت این تشکیلات برای اهداف وسیع‌تری بهره ببرند.

جلیل محبی که از دی‌ماه سال گذشته دبیر ستاد احیای امری‌معروف و نهی از منکر شده است رویکرد جدید این ستاد را «تاکید بر امری‌معروف و نهی از منکر حاکمان توسط مردم» عنوان می‌کند.

او با انتقاد از این‌که در جامعه همیشه امری‌معروف و نهی از منکر با توصیه به حجاب مترادف بوده است می‌گوید: «این‌جا ستاد عفاف و حجاب و امری‌معروف حجاب نیست، این‌جا ستاد مسئولیت اجتماعی و بی‌تفاوت نبودن مردم است.»

اما او نیز همچون سایر همکارانش به تربیت و استفاده از نیروهای منظم و سازمان‌یافته برای این «مسئولیت اجتماعی» باور دارد.

صدور مجوزهای امری‌معروف و نهی از منکر در موضوعات تخصصی مسئولین، مجلس و مقامات، این پرسش را به ذهن می‌آورد که شاید با بالا رفتن هزینه برخورد با شهروندان، حالا کفه «منکرات» در نزدیکی آغاز زمان مبارزات انتخاباتی ریاست جمهوری در ایران، به ضرر مسئولین سنگین شده است تا این نیروهای «تربیت‌شده و تحت حمایت قانون» که حتی از زیر بار مجوز گرفتن از وزارت کشور نیز شانه خالی کرده‌اند به عنوان بازوی تبلیغاتی سازمان‌یافته عمل کنند.

در حالی که طبق قانون مصوب مجلس، وزارت کشور حتی نمی‌تواند به درخواست تجمع آن‌ها پاسخ منفی بدهد دور از انتظار نیست اگر در هفته‌های آینده شاهد تجمعات «آمران معروف و ناهیان منکر» در جلوی ساختمان‌های دولتی یا حتی کاخ ریاست جمهوری باشیم.

یا به تازگی معاون فرهنگی و تبلیغات سپاه پاسداران، با تاکید بر این که فعالان فرهنگی در سپاه سطح‌بندی شدند و از آن‌ها در مجامع مختلف استفاده می‌شود، گفت تعداد افرادی که تاکنون تحت عنوان «فرهنگ‌یار» سازماندهی شده‌اند، ۱۱ هزار و ۷۰۰ نفر شامل سخنران، نویسنده، راوی، هنرمند و فعال قرآنی است؛ اما از این تعداد، آن‌هایی که مورد تایید نهایی قرار گرفتند و برای آن‌ها حکم صادر شده، تعداد پنج هزار نفر را شامل می‌شوند.

حسین محبی در گفتگو با دفاع پرس اظهار داشت برنامه‌های سپاه برای «انتقال ارزش‌های انقلاب و دفاع مقدس» به نسل جوان است.

در همین راستا، غلامرضا سلیمانی رییس سازمان بسیج سال گذشته اعلام کرد که ۱۰۰۰ گردان سایبری از جوانان انقلابی و پرتحرک در سراسر ایران سازماندهی شده است. به طور معمول هدف اصلی سپاه از فعالیت‌های فرهنگی، تبلیغات و مقابله با مخالفان و دگراندیشان است.

موضوع «گردان‌های عملیات فرهنگی فضای مجازی» نخستین بار در سال ۱۳۹۴ و در رزمایش سالانه قرارگاه ثارالله سپاه تهران رسانه‌ای شد.

در اخبار مربوط به این رزمایش گفته شد که ۲۳ «گردان عملیات فرهنگی در فضای مجازی» که زیر نظر قرارگاه امنیتی ثارالله فعالیت می‌کنند در این رزمایش حضور خواهند داشت. اعضای فعال این ۲۳ گردان که تنها در استان تهران مشغول به کار بودند، در سال ۱۳۹۴ بیش از ۳ هزار نفر اعلام شده بود.

اهداف این گردان‌ها نیز «پیگیری اهداف انقلاب اسلامی در فضای سایبری»، مدیریت پیام با استفاده از تولیدات مختلف و زبان‌های گوناگون، استفاده از ابزارهای رسانه، سازمان‌دهی و کادرسازی گردان‌های سایبری و انجام عملیات‌های سایبری با پیگیری اهداف کلان نظام و انقلاب عنوان شده است.

در سال ۱۳۹۵ تشکیلات جدیدی به نام «سازمان فضای مجازی سراج» هم تشکیل شد تا به‌عنوان یک مرکز «غیردولتی» موضوع آموزش و ایجاد هماهنگی میان نیروهای پراکنده ارزشی در فضای مجازی را پیگیری کند. حضور سردار نجات، معاون فرهنگی وقت سپاه پاسداران، در افتتاح این سازمان و شواهد مربوط به ۳ سال فعالیت آن‌ها نشان می‌دهد که این سازمان گرچه خود را «غیردولتی» می‌خواند ولی از سازمان‌های زیرمجموعه معاونت فرهنگی سپاه پاسداران است.

سازمان‌دهی فعالان ارزشی شبکه‌های مجازی در موضوعات مختلف از جمله به چهره‌های اپوزیسیون تا ایجاد شبیه در کمپین‌های حقوق بشری، حمایت از ابراهیم رئیسی و اقداماتش، بخشی از فعالیت‌های سازمان فضای مجازی سراج بوده است. توسعه نفوذ سپاه در فضای مجازی و سازمان‌دهی این حجم از نیرو و امکانات در این بخش، مستلزم تخصیص بودجه‌ای قابل‌توجه است که در هیچ‌یک از گزارش‌ها و اخبار به آن اشاره‌ای نشده است.

«سازمان اطلاعات سپاه»، در کنار «سازمان حفاظت اطلاعات سپاه» و «حفاظت سپاه» تنها یکی از سه زیرمجموعه سپاه پاسداران است که وظایف اطلاعاتی - امنیتی جمهوری اسلامی ایران را بر عهده دارند.

این سه مجموعه، بسیار پیچیده هستند.

حسین طائب از ابتدای تاسیس سازمان اطلاعات سپاه، ریاست آن را بر عهده داشته. او در دیدارهای مسئولان سپاه با رهبر، معمولاً در کنار مسئولان طراز اول این نهاد نمی‌نشیند.

«سازمان اطلاعات سپاه» نهاد اطلاعاتی نسبتاً جدیدی است. تشکیل این سازمان، در مهر ماه ۱۳۸۸ اعلام شد. البته پیش از این تاریخ هم، در مطالب رسانه‌ها و اظهار نظرهای فعالان و مسئولان سیاسی به کرات از «اطلاعات سپاه» نام برده شده است. اما باید توجه داشت که قبل از مهر ۱۳۸۸، سپاه دارای یک «معاونت اطلاعات» بوده که مطالب رسانه‌های آن مقطع در مورد اطلاعات سپاه، مشخصاً به همین معاونت اشاره داشته است.

این معاونت، بعد از انتخابات ۱۳۸۸ به یک سازمان اطلاعاتی جدید منصوب شد که مستقیماً زیر نظر رهبری قرار داشت. سازمانی که بر خلاف وزارت اطلاعات، پاسخگوی رییس جمهور نبود و مجلس نیز، امکان احضار رئیس آن برای پاسخگویی را نداشت. در عین حال، برخلاف گذشته که معاونت اطلاعات سپاه به طور غیررسمی در حیطه مسئولیت وزارت اطلاعات دخالت می‌کرد، سازمان جدید رسماً یکی از دو دستگاه اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شد.

رییس سازمان اطلاعات سپاه پاسداران، اگرچه منصوب رهبر و مستقیماً به او پاسخگوست، اما باید با فرمانده سپاه پاسداران و رییس دفتر نمایندگی ولی‌فقیه در سپاه نیز هماهنگ باشد.

ریاست سازمان، از زمان تاسیس آن تاکنون با حسین طائب است که پیش از انتصاب خود به این سمت، فرماندهی «نیروی مقاومت بسیج» را عهده دار بود. این نیرو پس از انتخابات، به «سازمان بسیج مستضعفین» تبدیل شد.

پیش از حسین نجات، یکی از فرماندهان کمتر شناخته شده سپاه، سرتیپ پاسدار مجید حسینی، جانشین رییس سازمان اطلاعات سپاه بوده است.

سازمان حفاظت اطلاعات سپاه، بر خلاف سازمان اطلاعات سپاه یا معاونت اطلاعات سپاه (قبل از مهر ۱۳۸۸) معمولاً در خارج از سپاه پاسداران فعالیت نمی‌کند.

این نهاد، نوعی تشکیلات اطلاعاتی داخلی سپاه است که وظایفی چون مقابله با جاسوسی در داخل این نیروی نظامی، جلوگیری از نفوذ جریان‌های ناهمسو با خط مشی سپاه، جلوگیری از راه یافتن اطلاعات محرمانه به خارج از سپاه و سرانجام نظارت سیاسی- امنیتی بر فرماندهان و پرسنل این نیرو مسلح را بر عهده دارد.

مطابق رسمی نانوخته در جمهوری اسلامی ایران، روسای سازمان حفاظت اطلاعات سپاه چندان «رسانه‌ای» نمی‌شوند و سختی ممکن است بتوان عکس یا خبری از آن‌ها پیدا کرد. به عنوان نمونه، رییس فعلی حفاظت اطلاعات سپاه، سرتیپ پاسدار محمد کاظمی است که احتمالاً، بسیاری تاکنون اسم او را هم نشنیده‌اند.

یکی از محدود دفعاتی که عکسی از کاظمی منتشر شده، در سایت مشرق نزدیک به سپاه پاسداران بوده که او را در میان تعدادی از دیگر فرماندهان نظامی و اطلاعاتی نیروهای مسلح ایران نشان می‌دهد.

قبل از رییس فعلی حفاظت اطلاعات سپاه، به ترتیب غلامحسین رضائی، محمد کاظمی (در نخستین دوره ریاست بر سازمان)، مرتضی رضایی و علی سعیدی ریاست این نهاد امنیتی را بر عهده داشته‌اند که آن‌ها نیز در زمان تصدی مسئولیت، از حضور در رسانه‌ها پرهیز می‌کرده‌اند.

علی سعیدی، نماینده رهبری در سپاه، اگرچه شخصیتی رسانه‌ای است، اما در زمان تصدی مسئولیت حفاظت اطلاعات سپاه، که از زمان تاسیس این نهاد در سال ۱۳۶۲ تا سال ۱۳۷۲ ادامه یافت، از حضور در انظار عمومی خودداری می‌کرد؛ تا آن‌جا که از حدود یک دهه مسئولیت او در این نهاد، ردپای قابل توجهی در رسانه‌ها باقی نمانده است.

جانشین رییس سازمان حفاظت اطلاعات سپاه، سرتیپ دوم پاسدار رحیم یعقوبی است. حفاظت سپاه، به انجام وظایف حفاظتی - امنیتی (و نه اطلاعاتی) می‌پردازد. این سازمان، که بعضاً تحت عنوان «سپاه حفاظت» هم از آن نام برده می‌شود، وظیفه حفاظت از شخصیت‌ها و اماکن حساس و نیز تامین امنیت پروازهای غیرنظامی را بر عهده دارد.

این سازمان، بعد از انتخابات ۱۳۸۸ و تغییرات ساختاری سپاه پاسداران (که شامل تبدیل «نیروی مقاومت بسیج» به «سازمان بسیج مستضعفین» و نیز تشکیل «سازمان اطلاعات سپاه» نیز می‌شد) ایجاد شد. هرچند روایت‌هایی هم وجود دارد که مطابق آن‌ها، تشکیل این سازمان به اواخر سال ۱۳۸۷ بر می‌گردد.

در زمان تشکیل حفاظت سپاه، گفته می‌شد که این سازمان از تجمیع سه یگان حفاظتی زبده سپاه به وجود آمده است: «سپاه حفاظت هواپیمایی» که مسئولیت مقابله با هواپیمارهایی و اقدامات خرابکارانه را در هواپیماها و فرودگاه‌ها عهده دار است، «سپاه انصارالمهدی» که مسئولیت حفاظت از مقام‌های ارشد حکومتی - غیر از رهبر - به عهده دارد و «سپاه ولی امر» که مسئول حفاظت از رهبر است.

در عین حال، مشخص نیست که آیا سپاه ولی امر، هم اکنون واقعا زیر نظر فرماندهی حفاظت سپاه قرار دارد یا این‌که به خاطر اهمیت بسیار ویژه آن - در عمل به طور مستقل فعالیت می‌کند.

فرمانده سپاه حفاظت، سرتیپ علی اصغر گرجی‌زاده است که با حفظ سمت، فرماندهی سپاه حفاظت انصار المهدی را هم بر عهده دارد.

هم‌چنین، فرماندهی سپاه حفاظت هواپیمایی با سرتیپ دوم صفرعلی موسوی و فرماندهی سپاه ولی امر با سرتیپ تمام ابراهیم جباری است. (پیش از ابراهیم جباری، حسین نجات که اخیراً جانشین رئیس سازمان اطلاعات شده، فرماندهی سپاه ولی امر را عهده دار بود)

جانشین فرمانده حفاظت سپاه، با سرتیپ دوم پاسدار محمدحسن کاظمی است که به خاطر شباهت اسمی خود با رییس حفاظت اطلاعات سپاه (سرتیپ محمد کاظمی) بعضاً با او اشتباه گرفته می‌شود. تا جایی که در مواردی، حتی برخی خبرگزاری‌های نزدیک به سپاه نیز، او را به عنوان رئیس سازمان حفاظت اطلاعات سپاه معرفی کرده‌اند.

تعدد سازمان‌های امنیتی - اطلاعاتی در ایران، معمولاً عامل بروز ناهماهنگی و حتی اختلاف میان این سازمان‌ها بوده است. این پدیده، وقتی پای موازی‌کاری امنیتی میان نهادهای زیر نظر رهبری و وزرات اطلاعات در میان باشد (که زیرمجموعه دولت محسوب می‌شود)، به راحتی قابل فهم است. اما وجود دستگاه‌های متعدد اطلاعاتی - امنیتی در یک نهاد انتصابی واحد همچون سپاه، ممکن است از منطبق جداگانه‌ای تبعیت کند.

به طور کلی قابل توجه است که تمام این سازمان‌ها، به طور مستقیم و غیرمستقیم زیر نظر رهبر جمهوری اسلامی ایران قرار دارند. مقامی که نه تنها فرمانده کل سپاه و رییس دفتر نمایندگی ولی‌فقیه، که روسای قوای چهارگانه سپاه (زمینی، دریایی، هوا - فضا و نیروی قدس) و نیز روسای سازمان‌های اطلاعات، بسیج مستضعفین و حفاظت اطلاعات را (آخری را با پیشنهاد فرمانده سپاه) منصوب می‌کند.

وجود چنین ساختاری در سپاه پاسداران، از مهم‌ترین ابزارهای پیش‌بینی شده برای تضمین کنترل رهبر جمهوری اسلامی ایران بر این نهاد تعیین‌کننده حکومتی است. نهادی که محافظه‌کاران حاکم بر ایران، آن را مهم‌ترین نیروی محافظت‌کننده از حکومت در مقابل تهدیدهای داخلی و خارجی می‌دانند.

## تروریسم جمهوری اسلامی ایران

ترور و حذف فیزیکی مخالفان در خارج از مرزهای ایران رویه مرسوم جمهوری اسلامی در چهل‌ودو سال گذشته بوده است. روزنامه صبح ترکیه: یک دیپلمات ایرانی در استانبول به اتهام مشارکت در قتل مسعود مولوی بازداشت شد.

روزنامه «دیلی صباح» چاپ ترکیه روز پنج شنبه ۲۳ بهمن خبر داد که اوایل هفته جاری یک دیپلمات کنسولگری ایران در استانبول به اتهام مشارکت در قتل مسعود مولوی وردنجانی شهروند ایرانی در ترکیه در سال ۲۰۱۹ بازداشت شده است.

محمودرضا ناصرزاده، ۴۳ ساله، متهم است که اسناد شناسایی جعلی به علی اسفنجانی که مغز متفکر طرح قتل مولوی وردنجانی بود تحویل داده است که قاچاقی به ایران فرار کند.

مسعود مولوی وردنجانی ۲۳ آبان سال ۹۸ در محله شیشلی استانبول هدف اصابت گلوله قرار گرفت و کشته شد. قاتل یک گلوله به قلب و یک گلوله به پای مولوی شلیک کرده بود.

این گزارش می‌گوید که مولوی مامور سابق اطلاعاتی ایران بود و بعد از سفر به ترکیه، از طریق فضای مجازی دست به افشاگری در زمینه فساد مقامات ایران می‌زد.

روزنامه صباح می‌نویسد نام ناصرزاده، دیپلمات کنسولگری جمهوری اسلامی در استانبول، در جریان بازپرسی از سیاوش ابادری شلمزاری که متهم به کمک به فرار اسفنجانی به ایران است، مطرح شده بود. دادگاه ترکیه قرار بازداشت ناصرزاده را صادر کرده و او از اوایل هفته جاری در بازداشت است. دیپلمات کنسولگری ایران با این حال مدعی است که در زمان قتل مولوی وردنجانی در ترکیه حضور نداشته و با اسفنجانی نیز آشنا نیست.

اما این روزنامه ترکیه نوشته است: سیاوش شلمزاری اعتراف کرده که وقتی اسفنجانی در فرودگاه تهران از هواپیما پیاده شد، ناصرزاده همراه با مرد دیگری که «حاج آقا» نامیده می‌شد و چند مامور اطلاعاتی جمهوری اسلامی، از او استقبال کردند. به گفته او، در شناسنامه جدید و جعلی اسفنجانی نام «عباس» قید شده بود. این گزارش می‌گوید بعد از این که مسعود مولوی وردنجانی از ایران فرار کرده و در ژوئن ۲۰۱۸ ساکن استانبول شد، اسفنجانی با او دوست شد و اطلاعات او را به نیروهای امنیتی ایران می‌داد.

روزنامه صباح می‌گوید اسفنجانی کسی بود که مولوی وردنجانی را هنگامی که به قتل رسید، همراهی می‌کرد. این گزارش در ادامه می‌نویسد تحقیقات نشان می‌دهد که قاتل، شخصی به اسم عبدالوهاب کوچاک بود که از اعضای شبکه قاچاق مواد مخدر تحت رهبری «ناجی شریفی زیندشتی» بوده است. کوچاک قبل از قتل مسعود مولوی وردنجانی، با اسفنجانی نیز دیدار کرده بود.

زیندشتی که گفته می‌شود پرونده‌های جنایی زیادی در ترکیه دارد ظاهراً به ایران فرار کرده است. نام او در پرونده ربودن و انتقال فرج‌الله چعب معروف به حبیب اسبوند، رهبر پیشین «حرکت النضال» خوزستان از ترکیه به ایران نیز مطرح است.

تلویزیون تی‌آرتی ترکیه آذرماه امسال گزارش داد که میت، سازمان اطلاعات ترکیه، اعضای یک شبکه ۱۱ نفره مرتبط با دستگاه‌های اطلاعاتی ایران که توسط زیندشتی مدیریت می‌شد و اقدام به «ربودن یا کشتن مخالفان حکومت ایران می‌کرد» را بازداشت کرده است.

اگرچه زیندشتی توانسته است به ایران فرار کند اما کوچاک به همراه هشت نفر دیگر بازداشت شده‌اند. خبرگزاری رویترز نیز فروردین امسال از قول دو مقام ترکیه گزارش داده بود مولوی وردنجانی به دستور دو مامور اطلاعاتی جمهوری اسلامی به قتل رسیده است.

به گفته یکی از مقام‌های امنیتی ترکیه که با این خبرگزاری گفت‌وگو کرده است، چند مظنون در این پرونده از جمله فرد قاتل اقرار کرده‌اند که «به دستور دو مامور اطلاعاتی در کنسولگری ایران» دست به این اقدام زده‌اند. جمهوری اسلامی ایران هنوز به بازداشت دیپلمات خود در کنسولگری‌اش در استانبول واکنش نشان نداده است.

محکومیت اسدالله اسدی، دیپلمات جمهوری اسلامی ایران، به حداکثر مجازات از سوی دستگاه قضایی بلژیک، یک دستاورد بزرگ تاریخی برای مبارزه با تروریسم در جهان و هم‌زمان یکی از بزرگ‌ترین رسوایی برای جمهوری اسلامی در حیات ۴۲ ساله این حکومت است.

اسدی به دلیل تلاش برای بمب‌گذاری در گردهم‌آیی مخالفان جمهوری اسلامی در پاریس، روز پنج‌شنبه ۱۶ بهمن ۱۳۹۹، از سوی دادگاه شهر آنتورپ به اتهام «سوء قصد با ماهیت تروریستی» و «مشارکت در فعالیت‌های یک گروه تروریستی» به ۲۰ سال زندان محکوم شد.

مجازات‌های سنگین ۱۵، ۱۷ و ۱۸ سال زندان برای سه همدست این دیپلمات - تروریست جمهوری اسلامی، و سلب تابعیت بلژیکی از آنان نیز نشان‌دهنده میزان جدیت توطئه خنثی‌شده و همچنین جدیت دادگاه در برابر اقدامات تروریستی و ناامن‌کننده جمهوری اسلامی ایران است.

گردهم‌آیی شورای ملی مقاومت ایران، شاخه سیاسی سازمان مجاهدین خلق ایران در ابتدا با حضور چند صد نفر برگزار می‌شد، اما در سال‌های اخیر با حضور هزاران نفر برگزار می‌شود. در این گردهم‌آیی سیاسی یک‌روزه، علاوه بر مسئولان مجاهدین، معمولاً چند ده‌ها تن از مقامات سرشناس سابق دولت‌های آمریکا و عربستان و اسرائیل و برخی کشورهای اروپایی بین‌المللی برای سخنرانی دعوت می‌شوند.

برای مثال رییس پیشین مجلس نمایندگان آمریکا، رودی جولیانی شهردار سابق نیویورک، جان بولتون سفیر پیشین آمریکا در سازمان ملل، ترکی فیصل مدیر پیشین سازمان اطلاعات عربستان سعودی، و همچنین چند تن از اعضای پارلمان‌های فرانسه و بریتانیا از جمله سخنرانان این گردهم‌آیی سال قبل مراسم مجاهدین بودند.

در تیرماه ۱۳۹۷، جمعیتی بین ۱۵ تا ۲۰ هزار نفر از نقاط مختلف در شانزدهمین گردهم‌آیی آن سال شورای ملی مقاومت ایران در ویلپنت، در حومه پاریس شرکت کردند، اما هیچ کدام خبر نداشتند که کسانی در پی تبدیل این گردهم‌آیی به «حمام خون» هستند.

ژرژ هانری بوتیه، وکیل شورای ملی مقاومت در دادگاه اسدالله اسدی، اعلام کرد اگر انفجار طبق برنامه‌ریزی رخ می‌داد، تعداد زیادی به واسطه خود انفجار و تعداد زیاد دیگری به واسطه پیامدهای آن جان خود را از دست می‌دادند یا آسیب جدی می‌دیدند. نیروهای اطلاعاتی جمهوری اسلامی، پیش از این اقدامات تروریستی را بارها در دل خاک اروپا انجام داده بودند، اما تصور انفجار بزرگ و کشتار وسیع در یک همایش بزرگ، نسبتاً دشوار بود.

وقتی مقام‌های بلژیک به طور رسمی از بازداشت دیپلمات ایرانی خبر دادند، محمدجواد ظریف، وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی در توییتی نوشت: «چه قدر تعجب برانگیز است که هم‌زمان با سفر ما به همراه رییس جمهوری ایران به اروپا، عملیات ادعایی ایران مطرح و یک نفر بازداشت شده است.»

دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی نه در زمان بازداشت عوامل این انفجار، نه در جریان رسیدگی به این پرونده و نه پس از صدور حکم برای متهمان، مسئولیتی در این زمینه قبول نکرد. همچنین جمهوری اسلامی ایران با تهدید اجرای حکم اعدام احمد رضا جلالی، استاد ایرانی-سوئدی دانشگاه‌های بلژیک در تلاش برای اعمال فشار بر اروپا در این پرونده بود. چند روز قبل از برگزاری گردهمایی مجاهدین خلق، یک زوج ایرانی-بلژیکی ساکن حومه شهر آنتورپ در بلژیک برای ملاقات با کسی که او را «دانیل» می‌خوانند، به یکی از شعبه‌های رستوران زنجیره‌ای پیتزا هات (Pizza Hut) در شهر لوکزامبورگ رفتند؛ امیر سعدونی متولد آبادان که اکنون ۴۰ ساله دارد و همسرش نسیمه نعیمی متولد اهواز که اکنون ۳۶ ساله است. نیروهای امنیتی بلژیک که این دو را زیر نظر داشتند و از ملاقات آنان با دانیل فیلم‌برداری کردند، اعلام کردند که از طرف یک سازمان اطلاعاتی «دوست» (احتمالاً موساد یا سرویس‌های آمریکایی) از طرح شوم این زوج ایرانی مطلع شده بودند. معمولاً در این نوع پرونده‌ها، سازمان‌های اطلاعاتی برای لو ندادن منبع اصلی، از به اشتراک گذاشتن اطلاعات از سوی یک سرویس امنیتی «ثالث» سخن می‌گویند.

«دانیل» در واقع همان اسدالله اسدی است که در لوکزامبورگ مواد منفجره را به قصد انجام حمله به همراه یک تلفن همراه و سیم‌کارتی با شماره اتریشی و همچنین ۲۲ هزار یورو به این زن و شوهر جوان تحویل داد. در کل، گزارش شده که امیر سعدونی ۱۲۰ هزار یورو و نسیمه نعیمی ۱۰۶ هزار یورو دریافت کرده‌اند.

دقیقاً روز برگزاری شانزدهمین گردهمایی سالانه شورای ملی مقاومت ایران، حدود ساعت ۱۱ صبح سی‌ام ژوئن ۲۰۱۸، برابر با نهم تیر ۱۳۹۷، این زوج ایرانی با هدف حمله به این گردهمایی از خانه خود در حومه آنتورپ سوار بر خودروشان که یک مرسدس بود، به سمت پاریس به راه افتادند.

اما خودرو آن‌ها در ساعت دوازده و نیم ظهر توسط نیروهای ویژه بلژیک حوالی بروکسل متوقف شد. پلیس یک بسته مشکوک به همراه سیم‌هایی را در کیف لوازم آرایش نسیمه نعیمی کشف می‌کند. از نظر پلیس، چاشنی انفجاری نشان می‌داد که یک عملیات حرفه‌ای در پیش بوده است.

همچنین بازرسان همان وهله اول متوجه شدند که در توان مالی این زوج پناهنده کارگر نبوده که این تجهیزات را تهیه کنند و حتماً پای دیگران در میان است. در جریان تحقیقات، امیر سعدونی بیش از همسرش اعتراف می‌کرد و نسیمه نعیمی هم وانمود می‌کرد که فکر می‌کرده این مواد منفجره برای «آتش‌بازی» است.

این دو اساساً در دادگاه، دفاع از خود را بر اساس «ناآگاهی» از حقیقت ماجرا بنا کرده بودند. اما در واقع، آنچه آنان حمل می‌کردند ۵۰۰ گرم تی‌ای‌تی‌پی (تری‌استون تری‌پراکسید) بود که بسیار مورد توجه و استفاده تروریست‌ها و بمب‌گذاران انتحاری است، چون به راحتی با سنسورهای فرودگاه‌ها و اماکن نظامی شناسایی نمی‌شود و همچنین قابلیت انفجاری بسیار زیادی دارد. با این حال، این دو خود در دادگاه مدعی بودند که از قدرت این ماده منفجره آگاه نبودند.

بر اساس تحقیقات، امیر سعدونی که نسبت به همسرش فردی «ساده‌لوح» بود، اولین بار در سال ۲۰۱۵ اسدی را در مونیخ آلمان ملاقات کرده است. اما نسیمه نعیمی فردی «حیله‌گر» توصیف شده که ارتباطات نزدیکی با سرویس‌های امنیتی ایران داشته است. او با این که پناهنده سیاسی بود، اما در بین سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۸، ۱۳ بار به ایران سفر کرد.

نسیمه نعیمی همچنین با یک هویت جعلی به نام «نگار»، بدون این که همسرش مطلع شود با او از طریق اینترنت رابطه‌ای «عاشقانه» برقرار می‌کند و در زمینه پیش‌برد طرح توطئه تلاش می‌کرده است. دادگاه امیر سعدونی را به ۱۵ سال زندان، اما همسرش را به سه سال بیشتر، یعنی ۱۸ سال زندان محکوم کرد.

همان روز برگزاری گردهمایی، حوالی ساعت ۱۹، مهرداد عرفانی سومین مظنون که یک شاعر متولد ۱۹۶۳ و ساکن شهر اوکل بلژیک بود، در پارکینگ سالن نمایشگاه‌های ویلپنت، محل برگزاری گردهمایی شورای ملی مقاومت ایران بازداشت شد. او بی‌خبر از بازداشت امیر و نسیمه، منتظر آنان بود تا مراحل نهایی طرح بمب‌گذاری را اجرا کنند.

بر اساس بررسی حساب پی‌پل مهرداد عرفانی، او یک جلیقه ضدگلوله نظامی، یک ضبط صوت جاسوسی و یک میکروفون یقه‌ای خریداری کرده بود و همچنین پلیس در خانه او تجهیزات جاسوسی از جمله عینک‌هایی با دوربین مخفی و عکس‌هایی از دفتر سازمان مجاهدین خلق پیدا کرد. به گفته پلیس، او از اسدی ۲۲۶ هزار یورو دریافت کرده بود.

مهرداد عرفانی که اکنون ۵۷ ساله است، به ۱۷ سال زندان محکوم شد. او تنها متهم حاضر در جلسه دادگاه بود و هنگام قرائت حکم دادگاه واکنشی به آن نشان نداد.

فردای آن روز، اسدالله اسدی که از سال ۲۰۱۴ به عنوان دبیر سوم سفارت جمهوری اسلامی در وین فعالیت می‌کرد، همراه با زن و دو پسرش سوار بر یک خودروی فورد اس-مکس قرمز رنگ اجاره‌ای در پارکینگ اتوبانی در آلمان و در نزدیکی فرانکفورت بود که بازداشت شد.

پلیس بعداً با بررسی تلفن‌ها متوجه شد که او با شماره‌های مختلف با عوامل طرح انفجار در تماس بوده است. همچنین در جریان بازداشت او، دفترچه حدوداً ۲۰۰ صفحه‌ای کشف شد که برای تحقیقات بسیار مهم بود.

آن طور که در گزارش‌ها آمده، در این دفترچه، اسدی آدرس ۳۰۰ مکان در حدود ده کشور اروپایی را یادداشت کرده بود، ۳۸ آدرس در اتریش، ۱۱۴ آدرس در آلمان، ۴۱ آدرس در فرانسه، ۱۹ آدرس در مجارستان و ۱۶ آدرس در بلژیک از جمله مرکز خرید مدیاسیته شهر لی‌بژ بلژیک.

همچنین در این دفترچه دو آدرس در نزدیکی تئاتر کاپوسین در لوکزامبورگ یادداشت شده بود، جایی که او محموله مواد منفجره را به همدستانش تحویل داد و سپس شب را در هتل ایبیس در شهر لی‌بژ بلژیک گذراند.

از نظر پلیس آلمان، این دفترچه همچون راهنمای اسدی برای انجام عملیات‌ها و تماس‌هایش بوده است. با این حال پلیس این احتمال را رد نکرد که او اطلاعات مربوط به ماموریت‌های خود را در این دفتر در میان انبوهی از آدرس‌های دیگر پنهان کرده است؛ از آدرس رستوران‌ها و هتل‌ها تا پارکینگ‌ها و مغازه‌ها.

مثلاً وقتی همسر اسدی از سوی نیروهای پلیس مورد بازجویی قرار گرفت، گفت که «موزه‌کاخ‌های بسیاری» را بازدید کرده است.



همچنین بررسی‌ها نشان داد که او سال گذشته‌اش محل برگزاری گردهم‌آیی شورای ملی مقاومت را از نزدیک بازدید کرده و از قبل این محل و همچنین هتل‌های محل اقامت شخصیت‌های مهمان در این گردهمایی را شناسایی کرده بود. در این پرونده همچنین نام محمدرضا زائری، روحانی نزدیک به حکومت در ایران نیز به میان آمد؛ کسی که اسناد مربوط به کرایه یک خودرو مورد استفاده اسدی به نام او بوده است.

تحقیقات خیلی زود نشان داد که اسدی، مامور اصلی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران برای عملیات‌های اطلاعاتی در اتریش و همچنین سراسر اروپاست. همچنین مدارکی از او کشف شد که پرداخت پول از سوی او به دیگران در اروپا را نشان می‌داد.

او از ابتدا این حربه را برای دفاع از خود به کار می‌برد که دارای مصونیت دیپلماتیک است و نمی‌تواند مورد پیگرد قضایی قرار گیرد. اما بازرسان معتقد بودند که او در کشوری (آلمان) بازداشت شده که دیگر دارای مصونیت دیپلماتیک نبوده است. ژان پل پانکراسیو، استاد حقوق بین‌الملل در دانشگاه‌های فرانسه، در این زمینه گفته است: «اگر دیپلماتی در کشوری به غیر از کشور محل مأموریت، جرمی به این سنگینی مرتکب شده باشد، مصونیت او از بین می‌رود.»

به نوشته مطبوعات بلژیک، در دوره‌ای که اسدی در زندان شهر هاسلت محبوس بود، بسیاری از مقام‌های ایرانی با او ملاقات کردند؛ علاوه بر دو پزشک ایرانی، اسدی با هفت عضو سفارت جمهوری اسلامی ایران در بلژیک و به ویژه پنج کارمند وزارت خارجه ایران که به طور ویژه در سال ۲۰۱۹ از ایران آمده بودند، ملاقات کرد.

رسانه‌های بلژیکی احتمال داده‌اند در میان این افراد، ماموران اطلاعاتی ایران نیز در پوشش دیپلمات با اسدی ملاقات کرده‌اند. پرونده اسدالله اسدی که حالا حدود ۵۰ سال دارد و بر اساس حکم دادگاه، باید تا ۷۰ سالگی پشت میله‌های زندان باشد، جزئیات بسیار دیگری نیز دارد.

این پرونده، نقطه عطفی در روابط ایران و اروپا به شمار می‌رود، هرچند که سایه وحشت ترورها و کشتارهای فرامرزی مخالفان جمهوری اسلامی از سوی نیروهای امنیتی‌اش همچنان گسترده است.

خبرگزاری آسوشیندپرس به نقل از آژانس اطلاعاتی و امنیتی بلژیک می‌گوید که اسدالله اسدی به دستور مقام‌های جمهوری اسلامی عمل کرده و مواد منفجره با خود به اروپا آورده بود.

گفته می‌شود دفترچه‌ای از اسدی کشف شده است که نشان می‌دهد او یک شبکه جاسوسی حدود ۳۰۰ نفره در ۱۱ کشور اروپایی سازمان داده و به آن‌ها پول و امکانات دیگر داده است. باید به دولت‌های اروپایی به ویژه دادگاه بلژیک فشار آورد تا این لیست همکاران اسدی را اعلام کنند.

سعید خطیب‌زاده، سخنگوی وزارت خارجه جمهوری اسلامی ایران در کنفرانس خبری یکشنبه پنجم بهمن درباره پرونده اسدالله اسدی سخن گفته بود.

خطیب‌زاده مدعی شده بود که اسدی، دیپلمات سابق جمهوری اسلامی با «نقض آشکار مصونیت دیپلماتیکش» دستگیر شده است. او این اقدام را «برخلاف عرف و حقوق بین‌الملل» دانست و گفته بود به همین دلیل ایران دادگاه بلژیک را برای رسیدگی به اتهامات اسدی تأیید نمی‌کند.

سخنگوی وزارت خارجه جمهوری اسلامی گفته بود که «داده‌های حقوقی مستند» و «مستندات کافی و روشن» علیه اسدی وجود ندارد و ادعا کرده بود که اروپا تنها می‌خواهد از این پرونده برای یک «کارزار اطلاعاتی علیه ایران» بهره‌برداری کند.

متأسفانه اکنون یک عضو هیات دبیران انجمن قلم ایران در تبعید به نام خاتم «زیبا کرباسی» همان سخنان سخنگوی دولت جمهوری اسلامی را تکرار کرده و فراخوان داده است همه از مهرداد عارفانی دفاع کنند و خودش نیز اشعارش را به آتش خواهد کشید. کرباسی در هیچ مجمعی به هیات دبیران انتخاب نشده بلکه پس از فوت زنده‌یاد «شهرورز رشید» دو عضو دیگر هیات دبیران کرباسی را به جای وی انتصاب کردند که من کتبا به این انتصاب اعتراض کردم.

من در فیس‌بوک خودم این اقدام کرباسی را محکوم کردم عقب‌نشینی کرد و نوشته خود را از صفحه خود حذف کرد اما در کمنت‌های مختلف به دفاع خود از عارفانی ادامه داد. دو سال پیش یعنی پس از اولین دادگاه دیپلمات-تروریست جمهوری اسلامی به همراه سه تن از همراهانش مطلبی نوشته و اسم کامل مهرداد عارفانی را نیز نوشته بودم کرباسی با ارسال یادداشتی از طریق امیل از عارفانی دفاع کرده بود. بنابراین زیبا کرباسی نه به عنوان شاعر احساسی بلکه با دو سال فکر به این دادگاه معترض است. جای شگفتی است که تا نوشتن این مطلب هنوز دو عضو دیگر هیات دبیران انجمن قلم ایران در تبعید کانون نویسندگان ایران در تبعید که دو نهاد دموکراتیک نویسندگان و هنرمندان و مترجمانه مخالف جمهوری اسلامی است در این مورد اقدامی نکرده‌اند و فراتر از آن برخی از اعضای قدیم این دو نهاد بعد از این بحث‌ها باز هم در صفحه کرباسی ظاهر می‌شوند و لایک می‌زنند؟!

حتی فرض کنیم که چنین دادگاهی به طور نمایشی و در کشمکش و رقابت دولت‌های اروپایی با جمهوری اسلامی برگزار شده است باز هم نه تنها هیچ مخالف جدی جمهوری اسلامی به آن معترض و منتقد نمی‌شود بلکه خوشحال هم می‌گردد چون که جمهوری اسلامی ایران به معنای واقعی یک حکومت تروریست و آدمکش و مافیایی است!

در واقع ترور مخالفان جمهوری اسلامی ایران در خارج از کشور، در دو دهه نخست پس از پیروزی انقلاب ۱۳۵۷، اغلب به وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی نسبت داده می‌شد و بسیاری شواهد نیز از این حکایت داشت، اما گروهی از مخالفان جمهوری اسلامی، نیروهای سپاه قدس را برنامه‌ریز اصلی ترورهای خارج از ایران در سال‌های اخیر معرفی کرده‌اند.

نیروی قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران یا سپاه قدس، نیروی ویژه و زیرشاخه‌ای از سپاه پاسداران است که مسئولیت فعالیت‌های نظامی برون‌مرزی را برعهده دارد. سپاه قدس در دوران جنگ ایران و عراق تشکیل شد و هدفش در آن زمان، انجام عملیات در خاک عراق بود.

البته فرماندهان سپاه پاسداران انقلاب اسلامی و سپاه قدس، بارها مخالفان‌شان در خارج کشور را به نابودی تهدید کرده‌اند؛ اما هیچ‌گاه مسئولیت هیچ تروری را برعهده نگرفته‌اند.

یکی از معدود کسانی که به‌طور مستقیم به نقش سپاه در یک ترور خارج از کشور اشاره کرده، انیس نقاش است. نقاش، فرد لبنانی‌تباری بود که گروه ترور نخست بختیار را در فرانسه رهبری می‌کرد و به اتهام کشتن یک پلیس و یک شهروند فرانسوی، یک‌دهه را در زندان گذراند. او حدود ده سال پیش، درباره ورودش به ماجرای ترور بختیار گفت: «حکم اعدام بختیار در دادگاه انقلاب صادر شد که امام (خمینی) هم آن را تایید کرد. من به بچه‌های سپاه گفتم که باید هرچه زودتر عمل کنید، چون این آدم خطرناکی است.»

چند سال پیش، آمریکا افرادی در سپاه قدس ایران را به برنامه‌ریزی برای ترور عادل الجبیر، سفیر وقت عربستان سعودی متهم کردند. وزارت دادگستری آمریکا در تاریخ ۱۹ مهر ۱۳۹۰، یک شهروند ایرانی-آمریکایی به‌نام منصور ارباب‌سیر را به‌عنوان متهم اصلی و یک شهروند دیگر ایرانی به‌نام علی‌غلام شکوری که به ادعای آمریکا از نیروهای ارشد قدس سپاه بود را به ارتباط گیری، طراحی و پرداخت پول جهت ترور عادل الجبیر، سفیر ریاض در واشنگتن متهم کرد.

جمهوری اسلامی ایران هم‌چون ترورهای پیشین، این اتهام را «سناریوی تبلیغاتی آمریکا و اسرائیل» دانست. غلام کشاورز، از کادرهای برجسته حزب کمونیست ایران، پناهنده سیاسی در سوئد بود که در سال ۱۹۸۹، برای دیدار مادرش به قبرس (لارناکا) رفت و جنازه‌اش برگشت. غلام، شبانگاه چهارم شهریور سال ۱۳۶۸ برابر با بیست و ششم آگوست ۱۹۸۹، در قبرس (شهر لارناکا)، مورد سوء قصد تروریست‌های حکومت اسلامی ایران قرار گرفت. سه گلوله به غلام اصابت کرده بود که یکی از ناحیه سر بود. او را به بیمارستان نیکوزیا، منتقل کردند و ساعاتی بعد بر اثر خون‌ریزی سر جان باخت. تروریست‌های حکومت اسلامی ایران، غلام را در مقابل چشمان مادرش، برادرش، همسر برادرش و همچنین همسرش «فریده آرمان» به قتل رساندند.

فریده آرمان، این واقعه تکان‌دهنده و هولناک را چنین توصیف کرده است: «ساعت نه و نیم شب بود که غلام کشاورز در جلوی چشمان من و برادر و مادرش در لارناکا به قتل رسید. من صدای شلیک زیادی شنیدم و فکر کردم که در جانی آتش بازی است. وقتی برگشتم غلام را دیدم که روی زمین افتاده و خون از او جاری ست، پلافاصله فهمیدم که چه اتفاقی افتاده است و شروع به فریاد کشیدن کرده و کمک می‌خواستم. فریاد من این بود که قاتلین در سفارت ایران هستند، تمام این لحظات به سرعت اتفاق افتاد.»

در ادامه فعالیت ماشین ترور و کشتار حکومت اسلامی در خارج کشور، ۹ روز بعدتر و در ۱۳ شهریور همان ماه با ترور رفیق صدیق کمانگر یکی از صدیق‌ترین و برجسته‌ترین کادرهای جنبش کارگری و کمونیستی ایران، از بنیان‌گذاران حزب کمونیست ایران و کادرهای اولیه کومه‌له، یار و هم‌رزم غلام کشاورز که توسط یکی از مزدورانش در یکی از مقرات نیروی پیشمرگ کومه‌له در کردستان عراق صورت گرفت. سران آدمکش حکومت اسلامی با ترور رفیق صدیق کمانگر، انتقام شکست و کینه خود از وی را گرفتند که در مذاکرات بهار خونین سندج آنان را با خفت و خاری به تهران برگشته بودند.

با گذشت حدود ۲۸ سال از ترور میکونوس و محکومیت جمهوری اسلامی ایران توسط دادگاهی در آلمان، می‌گذرد. ۱۷ سپتامبر ۱۹۹۲، یعنی ۲۷ سال پیش صادق شرفکندی، جانشین قاسم‌لو در رهبری حزب دموکرات کردستان ایران به همراه سه نفر از همراهانش در رستوران میکونوس برلین ترور شدند. دادگاه میکونوس «مقام‌های عالی» جمهوری اسلامی را به دست داشتن به قتل مخالفان خود در خارج از کشور متهم کرد و ایران برای نخستین بار به دلیل تروریسم دولتی توسط دادگاه میکونوس محکوم شد.

در همین ماجرای میکونوس، کاظم دارابی دستگیر شد و به مدت ۱۵ سال در زندان بود هر چند تیمی که شرفکندی و یارانش را در رستوران میکونوس ترور کردند، همه ایرانی نبودند.

دادگاه میکونوس علی‌خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، علی‌فلاحیان، وزیر اطلاعات وقت ایران، علی‌اکبر ولایتی، وزیر امور خارجه سابق و علی‌اکبر هاشمی‌رفسنجانی، رئیس جمهوری وقت را به دخالت در این ماجرا متهم کرد. در آن زمان این‌گونه ترورها به شدت جریان داشت اما بعد از آن هم از بین نرفت و در سال‌های آینده هم تداوم داشت. اما آن زمان به اروپا قول دادند که این ترورها را در خاک اروپا انجام ندهند ولی ترورها در جایی که قلمرو اتحادیه اروپا به حساب نمی‌آمد، از جمله در کردستان عراق، ترکیه یا مثلاً در آرژانتین که واقعه یهودی تباران آرژانتین به‌وجود آمد، ادامه یافت. هم‌زمان در خود اروپا هم اگر می‌توانستند به شکلی ترور کنند که ترور سیاسی محسوب نشود، قطعاً سعی خود را می‌کردند. شواهدی در دست است که در آن سال‌ها افرادی ترور شدند که بعید نیست ترور سیاسی بوده باشد.

بعد از محکومیت جمهوری اسلامی در دادگاه میکونوس، باور ناظران سیاسی این بود که مقام‌های جمهوری اسلامی ایران، دامنه عملیات برون مرزی خود را در خاک اروپا محدود و یا متوقف می‌کنند؛ اما فعالیت‌های دو سه سال اخیر جمهوری اسلامی ایران در کشورهای اروپایی و اسکاندیناوی، آن تصور را باطل کرده است.

«اکبر هاشمی‌رفسنجانی» در یکی از یادداشت‌های روزانه دوره ریاست‌جمهوری، نوشته است که فرستاده ویژه «سلطان قابوس»، پادشاه عمان، برای او پیامی آورده است مبنی بر این که یکی از دیپلمات‌های جمهوری اسلامی در مسقط، در پی ترور یکی از مهمانان رسمی دولت عمان است. عملیات ترور برون‌مرزی توسط مامور دیپلماتیک جمهوری اسلامی برای رییس‌جمهور وقت شوکه‌کننده یا سوال برانگیز نیست. هاشمی‌رفسنجانی موضوع را انکار و تکذیب هم نکرده و صرفاً دستوری در این باره صادر کرده که در یادداشت روز بیست‌و‌هشتم خرداد ۱۳۷۴ آمده است:

«نماینده سلطان قابوس همراه با اخوی محمد، قائم‌مقام وزارت امور خارجه، برای ابلاغ پیام سلطان آمدند. در ملاقات خصوصی گفت یکی از دیپلمات‌های ایران با گروهی قصد ترور یکی از مقامات خارجی را دارند. گفتم احضارش کنند.» هاشمی هفت روز بعد در خاطرات روز چهارم تیر ماه نوشته است که مهمان آیت‌الله «علی‌خامنه‌ای» بوده و «مسئله پیام آقای سلطان قابوس» را گفته، اما از عکس‌العمل رهبر جمهوری اسلامی چیزی ننوشته است.

ترور مخالفان جمهوری اسلامی در خارج از کشور، یکی از رویه‌های مرسوم از زمان انقلاب بهمن ۵۷ بوده است. هدف یکی از اولین این ترورها، «علی‌اکبر طباطبایی»، رایزن سفارت شاهنشاهی ایران در واشنگتن بود. پس از ترور طباطبایی و فرار قاتل

او به ایران که یک آمریکایی آفریقایی‌تبار مسلمان شده بود، هرگز گزارش دیگری از عملیات ترور توسط جمهوری اسلامی در آمریکا منتشر نشد، اما این وضعیت درباره اروپا کاملاً متفاوت بوده و تا ماه‌های اخیر هم ادامه داشته است. مشهورترین افراد ترور شده از مقامات حکومت سابق «شاپور بختیار»، آخرین نخست‌وزیر دوره شاه، ارتشبد «غلامعلی اویسی»، فرماندار نظامی تهران در شهریور ۱۳۵۷، و «شهریار شفیق»، خواهرزاده شاه و از افسران ارشد نیروی دریایی، هستند. هر سه این افراد در پاریس ترور شدند.

شاپور بختیار دو بار در پاریس مورد سوء قصد قرار گرفت. یک بار در تابستان سال ۱۳۵۹ که سوء قصد به جان او نافرجام ماند. ضارب طرح اول ترور بختیار که موفق به کشتن او نشد یک شهروند لبنانی به نام «انیس نقاش» است که در تهران زندگی می‌کند و در برنامه‌های رسمی، از جمله نشست‌های وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی شرکت دارد. تابستان ۱۳۷۰ اما، بختیار به طرز فجیعی در خانه مسکونی‌اش کشته شد. ترور توسط افرادی صورت گرفت که توانسته بودند خود را حامی و دوستدار او معرفی کنند و به اقامتگاه او راه یابند. «علی وکیلی‌راد» که از سوی دادگستری فرانسه یکی از متهمان قتل بختیار تشخیص داده شد، در یک مبادله با شهروند فرانسوی زندانی شده در تهران، آزاد شد و به ایران برگشت. وی در زمان ورود به تهران مورد استقبال مقام‌های رسمی قرار گرفت.

ترور غلامعلی اویسی که در جریان آن برادرش هم کشته شد، بهمن ماه سال ۱۳۶۲ صورت گرفت و «جهاد اسلامی لبنان» به فرماندهی «عماد مغنیه» آن را به عهده گرفت. مغنیه بعدها به رده‌های بالایی در فرماندهی «حزب‌الله لبنان» رسید. قاتلان «شهریار شفیق» رسماً ترور او را به عهده نگرفتند و ناشناس ماندند. او که فرزند «اشرف پهلوی» و «احمد شفیق» بود، در آذر ماه ۱۳۵۸ به ضرب گلوله افراد ناشناس به قتل رسید.

ترور «علی‌اکبر محمدی» در سال ۱۳۶۵، از خلبانان هواپیمای هاشمی‌رفسنجانی که به آلمان پناهنده شده بود، هم از جمله ترورهای این گروه است. در خاطرات مرداد این سال هاشمی‌رفسنجانی آمده است که او از خبرنگاری رسمی جمهوری اسلامی خواسته بود انتصاب این خلبان به او را تکذیب کنند. ترور او در دی ماه همین سال در هامبورگ صورت گرفته است. پلیس این ترور را سیاسی و مربوط به اداره امنیتی خوانده بود. «محمدحسن منصوری» و «احمد مرادی ظالمی» از دیگر خلبانان ترور شده در خارج از ایران هستند.

ترور «محمد رضا کلاهی صمدی» که از دید جمهوری اسلامی ایران متهم اصلی بمب‌گذاری در هفتم تیر ۱۳۶۰ در مقر حزب جمهوری اسلامی بوده، یکی از تازه‌ترین ترورهای برون‌مرزی جمهوری اسلامی ایران است. قتل پر ابهام و حاشیه «غلامرضا منصور» قاضی متهم به فساد مالی، در رومانی که پیش از محاکمه از ایران خارج شده بود، یکی از تازه‌ترین نمونه‌هایی است. «مجتبی ذوالنوری»، رییس «کمیسیون امنیت ملی مجلس شورای اسلامی»، گفته است: «یکی از گمناهی‌های مطرح درباره قتل قاضی منصور، وجود باند مخوف فعال در قوه قضاییه برای حذف فردی است که ممکن است حاوی مطالبی باشد.»

گروه دیگر ترور فعالان مخالف جمهوری اسلامی هستند که ضرورتاً دارای هیچ مقام و منصبی در دوره شاه یا جمهوری اسلامی نداشته‌اند، اما در نهایت وجود آن‌ها مضر تشخیص داده شده است؛ «فریدون فرخزاد»، هنرمند ساکن آلمان، که قاتلان پیکر او را تکه‌تکه کردند و «رضا فاضلی»، بازیگر ساکن انگلیس، که بمبی در محل کارش در لندن با هدف ترور او کار گذاشته شد، اما منجر به فوت فرزندش شد. خانواده «سعید کریمی»، مدیر شبکه‌های تلویزیونی «جم»، در ترکیه هم می‌گویند که ترور وی از جمله قتل‌های سیاسی برون‌مرزی بوده است.

گروه دیگری که هدف ترورهای خارج از کشور بودند و بزرگ‌ترین گروه قربانیان را هم تشکیل می‌دهند، فعالان سیاسی و یا اعضای سازمان‌ها و احزاب سیاسی مخالف جمهوری هستند. «کاظم رجوی»، اولین سفیر جمهوری اسلامی در دفتر اروپایی سازمان ملل در ژنو، که برادر «مسعود رجوی»، رهبر «سازمان مجاهدین خلق»، بود در سوییس ترور شد. «عبدالرحمان قاسملو»، از رهبران حزب دمکرات کردستان ایران، هم در حالی که به طور رسمی در حال مذاکره با فرستادگان دولت جمهوری اسلامی ایران بود، کشته شد. «غفور درجزی» و «محمد جعفری صحرارودی» یا «محمدجواد جعفری» دو متهم اصلی این ترور هستند.

غفور درجزی سال‌ها از مدیران حراست صداوسیما در زمان ریاست «علی لاریجانی» بود و سپس مدتی مدیرعامل «باشگاه ورزشی سایپا» شد. صحرارودی هم دوازده سال رییس دفتر علی لاریجانی، رییس «مجلس شورای اسلامی»، بود. گزارش شده است که در جریان درگیری که در زمان ترور رخ داده بود، صحرارودی زخمی شده بود که آثار آن هنوز روی گردن او معلوم است.

برخی از رهبران اهل تسنن که به پاکستان رفت‌وآمد داشته‌اند و بعضی مسیحیان یا نوکیشان مسیحی، و شماری از چهره‌های بهایی، از جمله این گروه هستند. ترور «مولوی عبدالملک ملازاده»، رییس «سازمان اسلامی مهدی اهل سنت»، و «مولوی عبدالناصر جمشیدزی»، عضو مجلس اعلای اهل سنت ایران، در کراچی پاکستان از جمله ترورهای برون‌مرزی مذهبی هستند. ماموران امنیتی جمهوری اسلامی ایران در دهه هفتاد، خواهر آیت‌الله خامنه‌ای، رهبر جمهوری اسلامی، را که همسر یکی از رهبران سازمان مجاهدین خلق است، همراه فرزندانش از داخل عراق ربودند و به ایران آوردند. همسر او به دلیل پیوند خانوادگی با رهبر جمهوری اسلامی کشته نشد، اما مدتی پس از ربودن همسر و فرزندانش به ایران بازگشت.

«روح‌الله حسینیان»، معاون وزارت اطلاعات ایران در زمان ریاست جمهوری هاشمی‌رفسنجانی، در مراسم ختم «سعید امامی» قائم‌مقام وزارت اطلاعات، که متهم ردیف اول قتل‌های زنجیره‌ای روشنفکران بود، گفته بود «اعتقاد داشت که مخالفان جمهوری اسلامی باید از دم تیغ گذرانده شوند و در این زمینه تجربه داشت.»

از میان فهرست طولانی قربانیان عملیات‌های تروریستی در خارج از کشور، برای روشن‌تر شدن ابعاد این عملیات‌ها می‌توان به ترور دست‌کم شش مخالف سیاسی در چند سال اخیر اشاره کرد.

مسعود مولوی که نام کامل او «مسعود مولوی وردنجانی» است از عوامل امنیتی سابق ایران در وزارت دفاع و در حوزه امنیت سایبری در اطلاعات سپاه بود که پس از گریختن به ترکیه، در ۲۹ آبان ۹۸، هنگامی که در خیابان‌های استانبول به همراه یکی از دوستانش در حال قدم زدن بود از سوی یک فرد ناشناس هدف چند گلوله قرار گرفت و کشته شد.

به نوشته رویترز و به نقل از مقام‌های امنیتی ترکیه، دو دیپلمات ایرانی در این قتل دست داشته‌اند و کنسولگری ایران در ترکیه محل فرماندهی این عملیات ترور بوده است.

اقبال مرادی، فعال سیاسی، مدافع حقوق بشر کرد یکی دیگر از چهره‌های مخالف حکومت ایران بود که بامداد روز ۲۷ تیرماه ۱۳۹۷ در اطراف رودخانه پنجوین واقع در سلیمانیه کردستان عراق، ترور شد.

علی معتمد (محمد رضا کلاهی) با نام مستعار علی معتمد از اعضای سابق سازمان مجاهدین خلق بود که در هلند ترور شد.

احمد مولا ابوناهاض مشهور به احمد نیسی نیز از چهره‌های مخالف حکومت ایران در خارج از کشور بود که او هم در هلند ترور شد.

فاصله این دو ترور کمتر از دو سال بود.

احمد مولا ابوناهاض (احمد نیسی) پس از تحقیقات انجام شده، دو وزیر دولت هلند در نامه‌ای به پارلمان این کشور، جمهوری اسلامی را به دست‌داشتن در ترور دو ایرانی ساکن هلند متهم کردند. آن‌ها در نامه خود به «شواهد محکمی» اشاره کرده بودند که با استناد به آن‌ها دست‌داشتن ماموران امنیتی جمهوری اسلامی در این ترورها به اثبات می‌رسید.

در میان لیست مخالفان سیاسی جمهوری اسلامی که در چند سال اخیر به قتل رسیده‌اند اما نام‌های دیگری همچون مسعود کشمیری، سعید کریمیان و چند تن دیگر نیز به چشم می‌خورد.

دفتر دادستانی آلمان اعلام کرد که مقامات آن کشور اوایل سال ۱۳۹۷ خانه‌ها و کسب و کارهای متعلق به ده فرد مظنون به جاسوسی برای ایران را بازرسی کردند. مقامات بر این باور بودند که این افراد «به نمایندگی از یک نهاد اطلاعاتی مرتبط با ایران» از افراد و موسسات جاسوسی می‌کردند.

بررسی‌ها نشان می‌دهند در سال‌های اخیر شکل عملیات‌های ترور تا حدودی تغییر کرده است. به عنوان مثال در گذشته ماموران امنیتی از ایران برای اجرای عملیات‌ها اعزام می‌شدند اما در چهار پنج سال گذشته می‌بینیم برخی از این عملیات‌ها با اجیر کردن باندها یا افراد خلافکار پیش برده می‌شود.

بر اساس گزارش‌های تایید نشده، سپاه قدس، بازوی برون مرزی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران، در سال‌های اخیر یک واحد عملیاتی پنهانی به نام «واحد ۸۴۰» راه اندازی کرده است.

از جمله مسنولیت‌های این واحد، برنامه ریزی و افزایش فعالیت‌های تروریستی در خارج از ایران علیه اهداف غربی و اپوزیسیون ایرانی است.

مستندات موجود نشان می‌دهد که این ترورها در آمریکا، تاجیکستان، دانمارک، جمهوری آذربایجان، قبرس، ترکیه، پاکستان، عراق، هند، فیلیپین، امارات متحده عربی، اتریش، آلمان، ایتالیا، انگلیس، فرانسه، سوئد، سوئیس، هلند و رومانی انجام شده‌اند.

فرانسه، اتریش و آلمان در اروپا و ترکیه، پاکستان و کردستان عراق در همسایگی ایران، رکورددار محل ترورها بوده‌اند. با وجود فهرست بلند بالای موجود از قربانیان ترور جمهوری اسلامی در خارج از ایران، تنها تعداد معدودی تحقیق کلی، درباره این ترورها منتشر شده است.

همچنین در چهار دهه گذشته برخی کشورها، سازمان‌ها و دادگاه‌های بین‌المللی، جمهوری اسلامی را به دست‌داشتن در اقدامات تروریستی یا حمایت از گروه‌های تروریستی متهم یا محکوم کرده‌اند. از جمله این کشورها آمریکا، اسرائیل، آلمان، آرژانتین و بریتانیا و بلژیک هستند.

### قتل‌های سیاسی سال ۱۳۷۷ معروف به «قتل‌های زنجیره‌ای»

یکی از رمز و رازترین جنبه‌های پرونده قتل‌های سیاسی سال ۱۳۷۷، موفقیت محافظه‌کاران در به انحراف کشاندن این پرونده با استفاده از ابزار «ضد اطلاعات» بود.

این ابزار در ماه‌ها و سال‌های پس از افشای نقش وزارت اطلاعات در قتل‌ها، بخش بزرگی از افکار عمومی و حتی نخبگان را از «کلیدی‌ترین» جنبه‌های این پرونده منحرف کرد و در عوض، حواشی و شایعاتی گسترده را به عنوان «اطلاعات موثق» در حافظه عمومی ایرانیان جای داد.

به عبارت دیگر «ضد اطلاعات» هدایت شده از سوی نهادهای حکومتی، تعدادی بی‌شمار از دریافت‌کنندگان اطلاعات غلط را به این تصور رساند که همه چیز را در مورد این پرونده می‌دانند.

آیت‌الله خامنه‌ای در دی ماه ۱۳۷۷، سه روز بعد از صدور بیانیه وزارت اطلاعات در تایید دخالت نیروهایش در قتل‌ها گفت: «ممکن نیست» قتل‌هایی که اتفاق افتاده، «بدون یک سناریوی خارجی باشد».

مدت زیادی از انتشار بیانیه وزارت اطلاعات نگذشته بود که هویت نخستین دستگیر شدگان مرتبط با این پرونده یعنی مصطفی کاظمی، مهرداد عالیخانی، خسرو براتی و سعید امامی مشخص شد. نفر آخر، تا یک ماه پس از شروع دستگیری‌ها آزاد بود و پنج ماه پس از زندانی شدن هم، اعلام شد که «خودکشی» کرده است.

گفته می‌شود در اول تیر ماه ۱۳۷۸، پنج روز بعد از مرگ سعید امامی، خامنه‌ای در جمعی محدود از مقام‌های ارشد حکومت و مسئولان پرونده قتل‌ها گفت که مسئولان پرونده، رابطه دستگیرشدگان با خارج از کشور را «کشف کنند یا نکنند»، این موضوع از نظر او «قطعی» است.

اعلام خودکشی سعید امامی در حالی صورت گرفت که او پس از مسمومیت به بیمارستان منتقل شده و بهبود یافته بود، ولی چهار روز پس از انتقال، به گونه ای مشکوک بر اثر «ایست قلبی» از دنیا رفته بود. مطابق اظهارات همسر سعید امامی در سایت‌های نزدیک به دولت محمود احمدی‌نژاد، رییس جمهور سابق جمهوری اسلامی ایران منتشر شد، آیت‌الله خامنه‌ای تا حدی

به امامی اعتماد داشت که در سال ۱۳۶۹ تعدادی از اعضای خانواده‌اش را در جریان سفری دو ماهه به لندن به او سپرده بود. با وجود همه این سوابق، پس از اعلام خبر خودکشی سعید امامی، نخستین ادعاهای بازجویان او در محافل سرپسته، به «اعترافات» سعید امامی در مورد زندگی شخصیش مرتبط بودند. مثلا این ادعای دروغ که وی از ۱۱ سال پیش رفتار جنسی خاصی داشته که در جمهوری اسلامی مجازات اعدام دارد.

در مهر ماه ۱۳۷۸ و مدتی پس از «درز» پی در پی و هدایت‌شده اعترافات از این دست، ۱۳ نفر جدید (از جمله همسر سعید امامی) دستگیر شدند. دستگیری‌های جدید نیز با انتشار اخباری غیر رسمی در سطح محافل سیاسی و مطبوعاتی حاکمیت همراه بود که از «اعترافات» دستگیرشدگان در مورد زندگی خصوصی خود حکایت داشتند.

هم‌زمان، سازمان قضایی نیروهای مسلح که مسئولیت رسیدگی به پرونده را بر عهده داشت، با صدور اطلاعیه‌هایی اعترافات «امنیتی» دستگیرشدگان را به اطلاع افکار عمومی می‌رساند. اعترافات که از وابستگی به دستگاه‌های جاسوسی آمریکا و اسرائیل گرفته تا انفجار حرم امام رضا در مشهد، و از طرح ترور محمد یزدی رییس وقت قوه قضاییه گرفته تا برنامه‌ریزی برای ترور محمد خاتمی رییس جمهور وقت را شامل می‌شد. در کنار اطلاعیه‌های رسمی سازمان قضایی نیروهای مسلح، شنیده‌هایی غیررسمی نیز در مورد اعترافات دستگیرشدگان به رسانه‌ها راه یافت که خبر اعتراف سعید امامی به قتل احمد خمینی، خیرسازترین نمونه از این نوع بود.

در تمام مدتی که این نوع «اطلاعات» از سوی سازمان قضایی نیروهای مسلح و سایرین منتشر می‌شد، در محافل سیاسی-مطبوعاتی تهران تردیدهایی در مورد میزان اعتبار این اطلاعات دهان به دهان می‌گشت. به ویژه آن‌که شنیده می‌شد که وزارت اطلاعات دولت خاتمی، حاضر به تایید صحت چنین اطلاعاتی نیست. بعدها در تیر ماه ۱۳۸۱ علی یونسی، وزیر اطلاعات دولت خاتمی در همین ارتباط گفت که با هدایت سازمان قضایی، تعدادی از پرسنل این وزارتخانه که مورد قبول وزیر نبودند بر پرونده مسلط شده و «پرونده را از مسیر خود خارج کرده بودند».

در بهمن ماه ۱۳۷۸، سازمان قضایی نیروهای مسلح فیلم اعترافات شش تن از متهمان قتل‌های زنجیره‌ای را، که از همکاری آن‌ها با موساد، سیا و اف‌بی‌ای حکایت داشت، در جلساتی جداگانه برای آیت‌الله خامنه‌ای، سران سه قوه و سپس نمایندگان مجلس پنجم پخش کرد.

این اعترافات، که ظاهراً «پیش‌بینی» اولیه رهبری راجع به عوامل قتل‌ها را اثبات می‌کرد، حاصل ماه‌ها فعالیت شبانه‌روزی بازجویان - به ویژه از مهر تا بهمن ۱۳۷۸ - برای اعتراف‌گیری بود و از نظر سازمان قضایی، نقطه پایان رسیدگی به این پرونده محسوب می‌شد.

اما در این میان، اخبار جسته و گریخته‌ای در مورد ساختگی بودن اعترافات دستگیرشدگان پرونده به گوش رسید که تدریجاً، به نقطه عطفی در زمینه پرونده قتل‌های زنجیره‌ای تبدیل شد.

در خرداد ۱۳۸۰، فیلمی سه ساعته از مراحل بازجویی «فهمیه دری نوگورانی»، همسر سعید امامی و تعدادی دیگر از بازداشت‌شدگان پرونده قتل‌ها منتشر شد و بخش‌هایی از آن بر روی اینترنت قرار گرفت. این فیلم، حکایت از شکنجه شدید این زندانیان برای اخذ اعترافات عجیب در مورد ضدیت با جمهوری اسلامی، ارتباط با سرویس‌های جاسوسی بیگانه و فسادهای گسترده جنسی داشت.

انتشار این فیلم در شرایطی صورت گرفت که محمد نیازی «قسم جلاله» خورده بود اعترافات دستگیرشدگان، بدون شکنجه و «در کمال آرامش» صورت گرفته است. (دو قسم جلاله دیگر نیز در این پرونده خبرساز شده بود: زمانی که قربانعلی دری نجف‌آبادی وزیر اطلاعات در زمان وقوع قتل‌ها، در هیات دولت سوگند یاد کرد که قتل‌ها کار نیروهای اطلاعاتی نیست، و زمانی که در پی تاکید دستگیرشدگان بر اخذ دستور قتل‌ها توسط دری نجف‌آبادی، او با قید قسم از خود «رفع اتهام» کرد)

این در حالی است که تهیه‌کنندگان فیلم شکنجه متهمان قتل‌های زنجیره‌ای طی نامه‌ای به رییس‌جمهور در مرداد ۱۳۸۰، تاکید داشتند که بازجویی از متهمان به ویژه متهمان زن دارای صحنه‌های «بسیار وحشتناک‌تر» بوده که در فیلم موجود نیست.

علنی شدن این نحوه بازجویی از متهمان که نتیجه آن، انحراف پرونده بر مبنای صدها صفحه اعترافات ساختگی بود، اما بعدها گفته شد با پیگیری‌های بعدی محمد خاتمی رییس‌جمهور وقت، منجر به دستگیری اعضای تیم بازجویی و سر تیم آن‌ها به نام جواد عباسی کنگوری معروف به «جواد آزاده» شد. او همان کسی است که در فیلم اعتراف‌گیری از همسر سعید امامی، چند بار با نام مستعار دیگر خود یعنی «املی» مورد خطاب این زندانی قرار می‌گیرد.

انتشار فیلم شکنجه‌ها کارشان را در اثبات فرضیه آیت‌الله خامنه‌ای راجع به ریشه‌ها و عوامل قتل‌ها دشوار کرده بود، تلاشی گسترده را برای کشف عوامل انتشار این فیلم‌ها آغاز کردند. در ادامه این تلاش بود که عده‌ای از مسئولان وزارت اطلاعات و از جمله ناصر سرمدی معاون امنیت داخلی وزارتخانه به اتهام «درز دادن» فیلم شکنجه‌ها مورد بازجویی قرار گرفتند.

موضوع بازجویی از معاون وزارت اطلاعات این بود که چرا از فیلم شکنجه‌ها، که نسخه‌ای از آن به رییس‌جمهور و نسخه‌ای دیگر به رییس قوه قضاییه ارسال شده بود، دو نسخه دیگر هم تهیه شده و در اختیار «کسانی که نباید به آن دسترسی می‌داشته‌اند» - از جمله در بازرسی ریاست جمهوری - قرار گرفته است.

اما اتهام اصلی کسانی که به انتشار فیلم‌ها پرداخته بودند، زیر سوال بردن فرضیه رهبر جمهوری اسلامی ایران در مورد قتل‌ها بود که از همان ابتدا، این جنایات را کار جمعی نفوذی، وابسته و خان به حکومت دانسته بود.

در واکنشی جداگانه به انتشار فیلم شکنجه، در تابستان ۱۳۸۰ جواد آزاده و سایر اعضای تیم بازجویی، کتابچه‌ای محرمانه را که به «جزوه ۸۰ صفحه‌ای» معروف شد در سطح نهادهای حکومتی ایران توزیع کردند. این جزوه، تاکید داشت که سعید امامی و همکارانش افرادی نفوذی، ضد انقلاب و منحرف و وابسته به سازمان‌های جاسوسی اسرائیل و آمریکا هستند و اعترافات آن‌ها، چیزی جز حقیقت نبوده است.

جزوه ۸۰ صفحه‌ای، اگر چه ظاهراً تایید کننده دیدگاه اولیه رهبر جمهوری اسلامی راجع به ماهیت عاملان قتل‌ها بود، اما به طور طبیعی در کنار «افشاگری» تکان‌دهنده‌ای در حد فیلم شکنجه دستگیرشدگان قتل‌ها، شانس چندان برای تاثیر گذاری بر ناظران و افکار عمومی نداشت.

در ادامه فضایی که پس از انتشار فیلم شکنجه‌ها به وجود آمد، پرونده از تیم جواد آزاده گرفته شد و به گروه دیگری سپرده شد. سپس، برخی از دستگیرشدگان پرونده قتل‌ها آزاد شدند و در عوض، جواد آزاده و همکارانش به زندان افتادند. به گفته یک مقام آگاه از مضمون بازجویی‌های جواد آزاده، او به این پرسش که چرا زندانیان را تا آن حد برای کسب اعترافات دروغ شکنجه کرده، پاسخی تامل‌انگیز داد. او گفت وقتی رهبری تاکید کرده که ممکن نیست عاملان قتل‌ها به خارج وابسته نباشد، برای بازجویان تکلیف قطعی ایجاد شده تا هر طور شده از زندانیان اعتراف بگیرند که عامل بیگانه‌اند و کسب اعتراف دیگری قابل تصور نبوده است.

جواد آزاده و همکارانش، پس از مدتی کوتاه از زندان آزاد شدند. نکته تامل برانگیز در مورد وضعیت این بازجو، مقاومت شدید سازمان عدالت اداری، وابسته به قوه قضاییه، در مقابل حکم اخراج وی و همکارانش از وزارت اطلاعات بود. نهایتاً نیز او با خروج از وزارت اطلاعات، به همکاری با تشکیلاتی پرداخت که بعدها به «دستگاه اطلاعاتی موازی» معروف شد. به هر ترتیب، با وجود دفاع محافل قدرتمند حکومتی از اعتراف‌گیران پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و اصرار آن‌ها بر درست بودن فرضیه رهبر جمهوری اسلامی در مورد وابستگی قتل‌ها به خارج، مشخص بود که اعترافات بازداشت‌شدگان، حتی در سطح این محافل نیز، تا حدی جدی گرفته نمی‌شود که کاربردی جز تبلیغات داشته باشد.

موضوع مهمی که در این ارتباط، از چشم بسیاری از ناظران پرونده قتل‌های زنجیره‌ای به دور ماند، آن بود که در حکم قضایی پرونده قتل‌ها، هیچ‌کس به «جاسوسی»، «خیانت» یا «ارتباط با دولت متخاصم» متهم نشده بود. در تمام مدتی که سازمان قضایی نیروهای مسلح به انتشار اطلاعات غلط و انحرافی در مورد پرونده قتل‌های زنجیره‌ای منتشر می‌کرد، غالب رسانه‌های ایران، از رسانه اصلاح‌طلب گرفته تا محافظه‌کار، از تردید آفرینی در صحت این اطلاعات اجتناب می‌کردند.

در نتیجه این رویکرد، بخش بزرگ افکار عمومی و بسیاری از منتقدان حکومت، به راحتی تن به پذیرش این ادعای عجیب دادند که مجموعه‌ای بسیار گسترده اقدامات بی‌رحمانه و غیرقانونی منسوب به وزارت اطلاعات ایران در طول سال‌های گذشته - از ترور روشنفکران گرفته تا قتل احمد خمینی - توسط «یک نفر» به نام «سعید امامی» هدایت شده؛ که «تصادفاً» تنها متهم مرده این پرونده بود.

استقبال اغلب مقامات از ادعاهای سازمان قضایی نیروهای مسلح، اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید: ادعاهای دستگاه قضایی، اثبات‌کننده فرضیه رهبری بود که عاملان قتل‌ها، نه سرسپردگان حکومت، که دشمنان پنهان آن و عاملان دستگاه‌های جاسوسی بیگانه بوده‌اند.

از سوی دیگر رسانه‌های اصلاح‌طلبان، اگر چه سازمان قضایی نیروهای مسلح را به خاطر عدم اطلاع‌رسانی راجع به اکثر اقدامات وزارت اطلاعات - مثلاً تعداد قتل‌ها یا سطح درگیری مسئولان حکومتی در این جنایات - مورد انتقاد قرار می‌دادند، اما در مورد صحت موضوعاتی که از سوی سازمان قضایی منتشر می‌شد تردید چندانی را مطرح نمی‌کردند.

سعید امامی و همفکرانش نمادی از یک گرایش بی‌رحم در وزارت اطلاعات ایران محسوب می‌شدند که در طول سال‌های متمادی، عرصه را بر دگراندیشان، روشنفکران و حتی رقبای سیاسی خود در داخل حکومت تنگ کرده بود. با توجه به چنین سابقه‌ای، قابل فهم بود که وقتی عاملان چنین برخوردهایی، خود در معرض شدیدترین اتهامات قرار گرفته بودند، هم‌دردی چندانی را میان زخم‌دیدگان سابق اقدامات خود بر نمی‌انگیزتند. رویکرد غالب رسانه‌های این زخم‌دیدگان در بحبوحه «افشاگری»‌های پی‌درپی سازمان قضایی نیروهای مسلح، این بود که سرانجام مشخص شده کسانی که در طول سال‌ها امنیت و آبروی دیگران را بر مبنای اتهامات امنیتی و اخلاقی سلب کرده بودند، خود «مشتی جاسوس و منحرف» بوده‌اند.

در چنین شرایطی بود که تحت تاثیر ادعاهای حکومت، عباراتی همچون «محفل سعید امامی» یا «محفل خودسر» در ادبیات سیاسی و فضای افکار عمومی ایران تثبیت شد.

مخاطباتی رییس‌جمهور «اصلاح‌طلب» نیز، اولویت اصلی خود در ارتباط با پرونده را «جلوگیری از تکرار» قتل‌ها توسط وزارت اطلاعات قرار داده بود. در شرایطی که دولت «اصلاح‌طلب» چنین اولییتی را برای فرآیند رسیدگی به پرونده تعیین کرده بود، اما هرگز قصد نداشت با درگیر شدن با روایت محافظه‌کاران حاکم که قتل‌ها توسط گروهی خودسر انجام شده، وارد رویارویی پر هزینه‌ای با نهادهای قدرتمند متصل به رهبری شود که سرنوشت آن را نامعلوم می‌دانست.

نتیجه اجتناب‌ناپذیر شرایط رسانه‌ای سال‌های ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸، بمباران افکار عمومی با انبوهی از «ضداطلاعات» منتشر شده توسط حکومت بود. انتشار هدایت‌شده این ضداطلاعات، نه تنها بر افکار عمومی، که بر بسیاری از مخالفان و منتقدان محافظه‌کاران حاکم در داخل و خارج از ایران نیز تاثیرات قابل‌توجهی بر جای گذاشت.

در آن مقطع، بسیاری از ادعاهای منتشر شده از سوی «افشاگران» ناشناس هم، در عمل به متقاعد کردن افکار عمومی نسبت به «محفل بودن» قتل‌ها کمک می‌کردند.

مثال مشهور در این خصوص، می‌توان به بیانیه‌های گروهی که خود را «فداییان اسلام ناب محمدی مصطفی نواب» می‌نامیدند اشاره کرد که دو روز بعد از قتل فروهرها اعلام موجودیت کرد و ۱۳ روز قبل از دستگیری اولین گروه متهمان پرونده، مسئولیت انجام قتل‌ها را به عهده گرفت. این گروه مجهول‌الیه، ظاهراً قرار بود نام نواب صفوی روحانی معروف گروه فداییان اسلام در دهه ۱۳۳۰ را به ذهن متبادر کند، اما حتی نام آن‌ها به گونه‌ای نمادین حاوی اطلاعات غلط بود. چرا که نام روحانی معروف گروه فداییان اسلام، «مجتبی» بود نه «مصطفی». این گروه سپس با انتشار لیست‌هایی چند ده نفره از نام فعالان سیاسی و روزنامه‌نگاران، آن‌ها را هدف ترورهای بعدی معرفی کرد که به طور گسترده توسط مخالفان و منتقدان حکومت بازتاب یافت.

به نظر می‌رسد مهم‌ترین تاثیر انتشار بیانیه‌های پر سر و صدای فداییان اسلام ناب محمدی، ایجاد این تصور بود که قتل دگراندیشان ایران، در محفل تندر و خودسر برنامه‌ریزی می‌شود که با صدور اطلاعیه‌های ناشیانه اهداف افراطی خود را رسانه‌ای می‌کند. انتشار سازمان یافته ضداطلاعات در مورد قتل‌های سیاسی، به تدریج چنان افکار عمومی را درگیر تصورات بی‌پایه کرد که «واقعیات اصلی» در ارتباط با قتل‌ها، به کلی به حاشیه رانده شد.



واقعیت اصلی در مورد قتل‌ها، جز این نبود که در داخل وزارت اطلاعات، در طی سالیان طولانی ساز و کار رسیم تثبیت شده بود که فلسفه وجودی آن، قتل مخفیانه و فرافقونی کسانی بود که این وزارتخانه، وجودشان را برای امنیت کشور مضر تشخیص می‌داد.

سازوکار قتل‌های زنجیره‌ای نه به طور «محفلی» یا «خودسرانه»، که به طور کاملاً رسمی و با تایید سیستم حکومتی ایران فعالیت خود را آغاز کرده و ادامه داده بود. فرآیند «اخذ فتوا» برای حذف فیزیکی افراد نیز، صرفاً به علت ماهیت ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در زمان «طراحی» سازوکار قتل‌ها و برای رعایت ضوابط شرعی قتل‌ها تصویب شده بود. به عبارت دیگر، برخلاف تصور رایج در سطح افکار عمومی که جمعی از پیرمردان ذی‌نفوذ حکومت در «هیاتی» دور هم جمع می‌شوند و فتوایی مذهبی می‌دهند که مبنای عمل «محافل» اطلاعاتی قرار می‌گیرد، این وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران بود که مسئولیت چنین تشخیصی را بر عهده داشت. این وزارتخانه مطابق مجوزی کلی که پس از تاسیس از حکومت دریافت کرده بود، تشخیص می‌داد که چه کسانی باید کشته شوند، و آن‌گاه برای حذف هر کدام از این افراد، در کنار گرفتن امکانات اداری، مالی و تدارکاتی، فتوای لازم را نیز از روحانیون معتمد وزارت اطلاعات اخذ می‌کرد.

مطابق محتویات پرونده قتل فجیع داریوش و پروانه فروهر، قاتلان آن‌ها مطابق دستور سلسله مراتب خود دست به قتل‌ها زده و چنین عملیاتی را در وزارت اطلاعات «عادی» دانسته بودند. به علاوه، به خاطر به طول کشیدن انجام این قتل‌ها در فیش حقوقی خود «اضافه کاری» دریافت کرده و سپس، مورد تشویق اداری قرار گرفته بودند. فرآیندی که قطعاً، با این فرضیه که محفلی مخفی از نیروهای اطلاعاتی دست به انجام قتل‌ها زده بود، سازگاری نداشت.

شاید مهم‌ترین نشانه «محفلی نبودن» قتل‌های زنجیره‌ای، خاتمه یافتن آن‌ها، به محض «تصمیم» حکومت اسلامی ایران بود. برای بسیاری از ناظران مسائل ایران و حتی اصلاح‌طلبان نزدیک محمد خاتمی به راحتی قابل هضم نبود که او بر چه مبنایی در پی مشخص شدن نقش وزارت اطلاعات در قتل‌ها، گفت که قول می‌دهد چنین قتل‌هایی دیگر در این وزارتخانه تکرار نشود؟

خاتمی، البته موفق به عملی کردن مجموعه‌ای از وعده‌های خود در زمینه‌های مختلف نشد؛ اما وعده او در مورد عدم تکرار قتل‌های مشابه توسط وزارت اطلاعات، عملی شد. چرا؟ اگرچه پس از ۱۳۷۷، قتل‌ها و سوءقصد‌های مختلفی توسط نیروهای منسوب به حکومت ایران انجام شده (از سوءقصد به سعید جاریان گرفته تا «قتل‌های محفلی کرمان») اما عاملان این اقدامات در نهادهایی غیر از وزارت اطلاعات (در آن دو مورد خاص، بسیج) عضویت داشتند.

توقف قتل‌های زنجیره‌ای وزارت اطلاعات پس از ماجرا، منطقاً معنایی جز این نداشت که «فرآیند» حذف فیزیکی منتقدان در این وزارتخانه، پیش از آن با اطلاع حکومت در جریان بوده است.

سعید امامی معروف به سعید اسلامی یکی از مرموزترین شخصیت‌های تاریخ جمهوری اسلامی به حساب می‌آید. امامی که از نیروهای وزارت اطلاعات بود در دوران وزارت علی فلاحیان به عنوان معاون امنیتی وزارت اطلاعات انتخاب شد، اما پس از روی کار آمدن دولت خاتمی و وزارت قربانعلی دری‌نجف‌آبادی به سمت مشاور تنزل یافت و با آشکار شدن ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای او را افرابانی کردند تا به تصور خود این پرونده را ببندند.

قتل‌های زنجیره‌ای، مجموعه جنایاتی بود که طی آن برخی نویسندگان و فعالان سیاسی از جمله داریوش فروهر و همسرش، محمد مختاری، جعفر پوینده و ... در آن به قتل رسیدند. وزارت اطلاعات در تاریخ ۱۵ دی ۱۳۷۷ در اطلاعیه‌ای اعلام کرد که گروهی از اعضای وزارت اطلاعات مسئول قتل‌های زنجیره‌ای بوده‌اند و سعید امامی از جمله آن افراد بوده است.

۳۱ خرداد ۱۳۷۸ نیازی، رییس سازمان قضایی نیروهای مسلح، هم‌زمان با اعلام اسامی چهار نفر از عاملان اصلی قتل‌ها به نام‌های مصطفی کاظمی، مهرداد عالیخانی، خسرو براتی و سعید امامی، از خودکشی منجر به مرگ سعید امامی یا همان سعید اسلامی، معاون پیشین وزارت اطلاعات و از عاملان اصلی قتل‌ها خبر داد. دادگاه دو سال پس از قتل‌ها، در سال ۱۳۷۹ تشکیل شد و پس از ۱۲ جلسه غیرعلنی به ریاست قاضی عقیقی، رییس شعبه یکم دادگاه نظامی تهران، در دی همان سال حکم ۱۸ متهم این پرونده را صادر کرد. بر اساس این حکم، چند نفر از متهمان به قصاص، برخی به حبس ابد و دیگران به حبس‌هایی از دو تا ۱۰ سال محکوم شدند.

### سنگینی بهای گزاف جنگ‌های نیابتی جمهوری اسلامی بر دوش مردم ایران

با وجودی که اقتصاد ایران با مشکلات ارزی و معضلات مربوط به افزایش سطح تورم روبه‌رو است، سپاه قدس همچنان برای جنگ‌های نیابتی شکست خورده خود هزینه می‌کند.

اقتصاد ایران ع بهمدتا درآمدهای نفتی وابسته است. درآمدهای نفتی ایران با وجود اهمیت آن عمدتاً به یکی از این چهار صورت کلان هزینه می‌شوند: ۱- توسعه و گسترش شبکه‌ها و نهادهای دینی روحانیون ۲- هزینه‌های سنگین دستیابی به بمب اتمی و موشک‌های دوربرد ۳- آموزش و تسلیح گروه‌های شبه‌نظامی مذهبی در کشورهای منطقه تا قاره آفریقا ۴- سازمان‌دهی جنگ‌های نیابتی که هم اکنون در سوریه، یمن، عراق و لبنان در جریان است و اخیراً نیز در همکاری تنگاتنگ با طالبان، افغانستان نیز به طور جدی به جولانگاه سپاه پاسداران تبدیل شده است. در یک کلام ایران به مهم‌ترین پایگاه گروه‌های مذهبی منطقه تبدیل شده است.

مقادیر عظیمی از ثورت‌های مردم ایران صرف این نوع فعالیت‌های جنگ‌طلبانه و تروریستی می‌شود که نه تنها برای مردم ایران هیچ سودی نداشته، بلکه سرتاپا ضرر بوده است. آن‌هم در حالی که این نوع فعالیت‌ها و هزینه‌های هیچ‌گاه حسابرسی نمی‌شوند.

در شرایطی که جمهوری اسلامی ایران با کمبود شدید منابع مالی روبه‌رو شده و بسیار درمانده است. دولت برای جبران کسری بودجه خود، حتی چاپ اسکناس را افزایش داده، امری که راه را برای افزایش نرخ تورم هموار کرده است.

طهماسب مظاهری، رییس بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران در دولت محمود احمدی‌نژاد، اخیراً گفته است رییس جمهوری پیشین به او دستور داده بود تا با نقض مقررات بانکی، اسکناس چاپ کند، اما او از این دستور سرپیچی کرده بود.

اطلاعات موجود حاکی از آن است که با وجود انکار دولت، طی چند سال گذشته حجم اسکناس‌های چاپ شده چند برابر شده است. در این راستا، احمد توکل آبادی، کارشناس اقتصادی امور ایران در گفت‌وگو با المشرق می‌گوید از سال ۱۳۸۵ تا به حال حجم اسکناس در گردش در سطح کشور به طور متوسط سالانه ۳۵ درصد افزایش پیدا کرده است. «دنیای اقتصاد»، روزنامه اقتصادی ایران، در سال ۱۳۹۰ گزارش داد حجم اسکناس و سکه در گردش در سطح جامعه در سال ۱۳۸۸ معادل ۲۲.۱ تریلیون تومان بود.

برپایه همین گزارش، این رقم در سال ۱۳۹۰ به ۲۷ تریلیون تومان و در سال ۱۳۹۶ به ۴۱ تریلیون تومان رسید. بین سال‌های ۱۳۹۸ و ۱۳۹۹، داده‌های مربوط به اسکناس‌های رسمی ناپدید شد. با وجودی که در حال حاضر هیچ رقم دقیق و رسمی از اسکناس‌های موجود در سطح کشور در دسترس نیست، براساس ارزیابی‌های تخمینی این رقم حدود ۷۵ تریلیون تومان است.

مقامات دولتی ایران، محمودرضا خاوری، رییس پیشین بانک ملی را متهم کرده بودند که پیش از ۱۳۸۹ و فرار از ایران در فعالیت‌های مالی غیرقانونی و اختلاس دست داشت و مقادیر عظیمی پول را از ایران به کانادا منتقل کرده بود. خاوری سال ۱۳۸۷ به ریاست بانک ملی برگزیده شده بود.

نام خاوری به درخواست جمهوری اسلامی ایران به مدت چندین سال در فهرست افراد تحت تعقیب اینترپل بود، اما بعد از چند سال نام او از این فهرست خارج شد. ناظران متعددی گفته‌اند به احتمال بسیار، حذف نام خاوری و ناکامی مقامات ایرانی در تعقیب قضایی او به دلیل اطلاعات محرمانه‌ای است که در اختیار دارد. گفته می‌شود بخشی از این اطلاعات او، شامل عدم رعایت مقررات اقتصادی و احتمالاً روند چاپ اسکناس توسط دولت است.

با وجودی که سطح دارایی‌های نقدی عموم مردم بیش‌تر شده، اما حجم سپرده‌های بانکی کاهش پیدا کرده است. دلیل اصلی آن این است که مردم به بانک‌ها اعتماد ندارند و ترجیح می‌دهند پول نقد خود را به سکه، طلا و سرمایه‌گذاری‌های مشابهی بدل کنند که با افزایش سطح تورم ارزش خود را از دست ندهد.

احمدی‌نژاد تیرماه ۱۳۹۰ به دست داشتن سپاه در قاچاق کالاهای وارداتی در اسکله‌های متعلق به سپاه اشاره کرده و اعضای سپاه پاسداران را «برادران قاچاقچی خودمان»، خوانده بود. محمدعلی جعفری، فرمانده وقت سپاه هم یک روز بعد در مصاحبه‌ای وجود اسکله‌های متعلق به سپاه را تایید کرد.

سپاه از بعد از پایان جنگ ایران و عراق به تدریج منابع بازرگانی و اقتصادی ایران را قیضه کرده است. این گروه کنترل بندرهای ایران را در اختیار دارد و اجرای تعدادی از سودآورترین قراردادهای دولتی در داخل و خارج از کشور را به عهده گرفته است.

نفوذ سپاه در اقتصاد کشور از بخش تاسیسات نفت و گاز در میدان نفتی پارس جنوبی به تاسیس بندرهای آزاد در جزایر خلیج فارس تا بخش مخابرات گسترش پیدا کرده است که تاسیس شرکت مخابراتی «ایران سل» را نیز در بر می‌گیرد.

کارشناسان بر این عقیده‌اند به جای این که درآمد سپاه از این فعالیت‌های اقتصادی صرف اجرای تعهدات مالی این گروه در داخل کشور شود، به سرمایه‌گذاری‌های خارجی این گروه در خارج از کشور کمک می‌کند.

سپاه از این پول‌ها برای جذب اعضای جدید به گروه‌های شبه‌نظامی تروریستی وابسته به خود، از جمله «لشکر فاطمیون» استفاده می‌کند. این لشکر در سوریه فعال است و بیش‌تر اعضای آن افغان تبارهای شیعه مقیم ایران هستند و فرماندهان این لشکر اعضای سپاه قدس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی هستند.

سپاه اعضای لشکر فاطمیون را با امتیازهای مالی فریب می‌دهد و به عضویت این گروه در می‌آورد. بنا به گزارش‌ها، سپاه به افغان تبارها هم پیشنهاد می‌کند اگر به این گروه بپیوندند، در صورتی که در جنگ کشته شوند، اعضای خانواده‌های آن‌ها شناسنامه ایرانی خواهند گرفت، چون «شهید» محسوب می‌شوند.

جسی شاهین، سخنگوی فرستاده ویژه سازمان ملل متحد در امور سوریه در سال ۱۳۹۴ افشا کرد که ایران هر سال ۶ میلیارد دلار در سوریه هزینه می‌کند. این رقم به ۹۰ تریلیون تومان بالغ می‌شود که بیش از حجم کل سکه و اسکناسی است که در ایران وجود دارد.

این مبلغ از هزینه‌هایی که سپاه قدس به حزب‌الله لبنان و حماس در فلسطین می‌پردازد، مجزاست رقمی که بنا به ارزیابی‌ها سالانه به حدود ۲ میلیارد دلار بالغ می‌شود.

کارشناسان می‌گویند این همه هزینه‌های هنگفت ذره‌ای برای جامعه ایران سود نداشته است. ارزیابی واقع‌بینانه این است که جمهوری اسلامی ایران در جنگ‌های نیابتی خود شکست خورده و به هیچ‌یک از اهداف خود دست نیافته است.

مولود زاهدی، کارشناس اقتصادی در گفت‌وگو با المشرق می‌گوید «اگر ۶۰ میلیارد دلاری را که ایران طی ۱۰ سال گذشته در سوریه به باد فنا داده و دور ریخته است صرف سرمایه‌گذاری داخلی کرده بود، می‌توانست حداقل ده‌ها هزار شغل ایجاد کند.» وی می‌افزاید: «حتی با وجود فساد عمیق و ریشه‌داری که اقتصاد ایران را فلج کرده است، کشور می‌توانست به افزایش سطح تولید داخلی و شکوفایی اقتصادی کمک کند.»

اکنون بهای سنگین این نوع سیاست و دیپلماسی چهل و دو ساله جمهوری اسلامی در منطقه و جهان را مردم با تمام گوشت، پوست و وجود خود می‌دهند. از این‌رو با افزایش مشکلات اقتصادی و معیشتی در داخل قطعاً پیگیری دیپلماسی غلط و تروریستی و جنگ‌طلبانه جمهوری اسلامی دیگر مانند گذشته بدون خطر و ریسک نخواهد بود. چون هر لحظه امکان دارد با لبریز شدن صبر و تحمل مردم در برابر مشکلات اقتصادی شاهد خیزش‌های اعتراضی گسترده و سراسری در داخل ایران خواهیم بود.

تنش‌های چند ساله اخیر بین ایران و اسرائیل و عربستان، نه موفقیتی برای ایران دربرداشته و نه برای این دولت‌ها. در این چند سال تنها و تنها شاهد افزایش هزینه‌های سیاسی، اقتصادی، دیپلماتیک و امنیتی برای همه طرفین و کل منطقه خاورمیانه، در اثر جنگ‌های نیابتی ویرانگر از عراق و افغانستان گرفته تا سوریه، لبنان و یمن بوده‌ایم. نه انصارالله و حوثی‌ها توانستند پیروز

جنگ یمن باشند و نه بازیگران و دولت منصور هادی که تحت حمایت عربستان و امارات متحده است، می‌تواند چنین ادعایی بکند. اما اکثر مردم یمن بیچاره و زمین‌گیر شده‌اند.

فعالیت و حضور نظامی ایران در جنگ‌های داخلی سوریه و عراق ابعادی گسترده یافته است. بنا به برآورد کارشناسان نظامی، از سال ۲۰۱۱ تا کنون ایران حدود ۹ تا ۱۵ میلیارد دلار فقط در سوریه هزینه کرده است. سایت آلمانی اشپیگل آنلاین در گزارشی به بررسی حضور نظامی ایران در کشورهای منطقه و هزینه‌های مرتبط با آن، به‌ویژه در کشورهای عراق و سوریه پرداخته است.

بنا به این گزارش، ایران هم اکنون در دو جنگ در کشورهای عراق و سوریه شرکتی فعال دارد و در مقایسه با دیگر نقش‌آفرینان بین‌المللی و منطقه‌ای، هیچ کشوری به حد ایران در جنگ‌های داخلی کنونی عراق و سوریه مستقیماً درگیر نبوده است.

برخی از فعالیت‌های نظامی ایران در این دو کشور توسط خود مقامات ایران تایید شده‌اند و برخی دیگر از این فعالیت‌ها به طور غیرمستقیم از سوی مخالفان جمهوری اسلامی یا شواهد و مدارک به اثبات رسیده‌اند. از پیامدهایی که به طور غیرمستقیم از حضور ایران در این دو کشور پرده برداشته‌اند، می‌توان به کشته شدن یا اسارت سربازان و فرماندهان نظامی جمهوری اسلامی ایران اشاره کرد. سرنگونی پهبادها یا غنیمت گرفتن برخی سلاح‌های ایرانی، نمونه‌های دیگری از این دست هستند.

بر اساس گزارش اشپیگل آنلاین، ایران نه تنها خدمات مستشاری به متحدان خود در عراق و سوریه ارائه می‌دهد، بلکه به طور گسترده دست به ارسال سلاح به این کشورها زده و می‌زند.

ایران در هر دو کشور سوریه و عراق دست به سازماندهی و ایجاد گروه‌های شبه‌نظامی زده است. در عراق گروه‌های شبه‌نظامی شیعه بعضاً تحت فرماندهی مستقیم یا غیرمستقیم ایران قرار دارند.

پس از ناکامی‌های ارتش سوریه در نبرد با شورشیان مسلح، کارشناسان نظامی جمهوری اسلامی ایران به مقامات سوری تفهیم کردند که ارتش این کشور بافتی کلاسیک داشته و برای جنگ‌های شهری سازماندهی نشده است. جمهوری اسلامی ایران در سوریه نیز تشکیلاتی شبه‌نظامی با الگوی بسیج در ایران به وجود آورده است.

مقامات نظامی و سیاسی جمهوری اسلامی ایران بارها ادعان داشته‌اند که کارشناسان نظامی ایران در عراق و سوریه به عنوان مشاور نظامی و مستشار حضور دارند.

ایران نه تنها به صورت آشکار و پنهان نیروهای رسمی نظامی خود را به این دو کشور اعزام کرده، بلکه امکان اعزام برخی از نیروهای داوطلب ایرانی و خارجی به این کشورها را فراهم ساخته است.

برآورد هزینه نظامی ایران در این دو کشور

بر اساس گزارش اشپیگل آنلاین، ایران کمک‌های نظامی و مالی گسترده‌ای به متحدان خود در این دو کشور کرده است. بنا به گفته مقامات رسمی جمهوری اسلامی ایران، تنها کمک‌های این کشور به سوریه از سال ۲۰۱۱ تا کنون حدود ۹ میلیارد دلار بوده است.

مخالفان اسد این کمک‌ها را حدود ۱۵ میلیارد دلار برآورد می‌کنند. به گفته آنان کمک‌های جنسی ایران، همچون نفت و مواد دارویی و غذایی و غیره، را باید به ارقام رسمی افزود تا با رقم ۱۵ میلیارد دلار رسید.

تا کنون ده‌ها فرمانده سپاه پاسداران جمهوری اسلامی ایران در عراق و سوریه کشته شده‌اند. اغلب این افراد توسط شبه‌نظامیان مخالف دولت‌های عراق و سوریه کشته شده‌اند.

بنا به گزارش اشپیگل، شمار سربازان و افسران کشته‌شده ایرانی در عراق و سوریه روشن نیست. ایران اعتراف می‌کند که در حال حاضر تنها ۱۲۰ مستشار نظامی در عراق دارد.

بنا به ارزیابی کارشناسان نظامی، جنگ داخلی در کشورهای سوریه و عراق از جمله موضوعات مهم در سیاست خارجی ایران به شمار می‌آید. ایران و عراق بیش از ۱۵۰۰ کیلومتر مرز مشترک دارند.

بنا به نظر کارشناسان، گرچه ایران مرز مشترکی با سوریه ندارد، اما این کشور دارای اهمیتی استراتژیک برای جمهوری اسلامی ایران به عنوان قدرت منطقه‌ای است. مناقشه جمهوری اسلامی ایران با اسرائیل از یک‌سو و کمک‌های نظامی ایران به حزب‌الله لبنان و مخالفان مسلح فلسطینی از سوی دیگر، دلایلی برای اهمیت سوریه در چارچوب استراتژی منطقه‌ای ایران هستند.

در جریان اعتراضات به بی‌کفایتی دولت لبنان به خاطر انفجار عظیم بندر بیروت، پای حزب‌الله و جمهوری اسلامی ایران نیز به میان آمد. یک توییت لبنانی: «راه آزادی بیروت از طریق تغییر رژیم در تهران می‌گذرد!» نظر بسیاری را به خود جلب کرد. حزب‌الله بخشی از دولت لبنان است و بدون حمایت جمهوری اسلامی ایران این حد از قدرت را نمی‌داشت. حسن نصرالله، بارها اعتراف کرده است که «بودجه و سلاح‌های حزب‌الله از جمهوری اسلامی ایران می‌رسد».

توماس فریدمن، سرمقاله‌نویس معروف نیویورک تایمز، این موضوع را به شکل خیلی خوب در مقاله اخیر خود در مورد عادی شدن روابط اسرائیل و امارات توصیف کرده است:

«سیاست قاسم سلیمانی در منطقه که به سیاست ایران شیعی تبدیل شد، چه بود؟ این سیاست همانا استخدام اعراب و شیعیان برای جنگ با دیگر سنی‌های عرب در عراق، لبنان، یمن و سوریه برای نمایش قدرت ایران بود. نتیجه این سیاست ایران چه بوده است؟ ایران این چهار کشور را به دولت‌های ناکام تبدیل کرده است. ملاحظاتی ایرانی زمینه‌ساز ناکامی‌های گسترده دولت‌ها در خاورمیانه بوده‌اند. به همین خاطر، بسیاری از لبنانی‌ها حزب‌الله را مقصر سوءمدیریت کشور می‌دانند که منجر به انفجار بزرگ بندر بیروت شد.»

با وجود ادعاهای سران و مقامات سیاسی و نظامی جمهوری اسلامی ایران علیه اسرائیل، اما دولت این کشور هر موقع خواسته مواضع نیروهای ایرانی در سوریه را بمباران کرده است.

ارتش اسرائیل ادعا کرده است که در سال ۲۰۲۰ به ۵۰ هدف در سوریه حمله کرده است. ارتش اسرائیل درباره جزئیات حملات خود در سوریه معمولاً اظهار نظر نمی‌کند اما روز پنج‌شنبه ۱۱ دی‌ماه-۳۱ دسامبر ۲۰۲۰، اعلام کرد که در سال ۲۰۲۰ دستکم به ۵۰ هدف در سوریه حمله کرده است.

خبرگزاری فرانسه نوشته است اعتقاد بر این است که از زمان آغاز جنگ داخلی سوریه در سال ۲۰۱۱، اسرائیل صدها حمله در این کشور انجام داده است.

نیروهای دولتی سوریه و نیروهای ایرانی متحد دولت اسد، از جمله جنگجویان وابسته به حزب‌الله لبنان، اهداف حملات اسرائیل بوده‌اند. اما بیش‌ترین این حملات علیه نیروهای تحت حمایت ایران در سوریه انجام گرفته است.

آخرین حمله اسرائیل به مواضع شبه‌نظامیان مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران هدف قرار گرفتند. گزارش‌ها حاکی است سیستم دفاع موشکی سوریه و مواضع شبه‌نظامیان مورد حمایت جمهوری اسلامی ایران هدف قرار گرفتند. گزارش‌ها حاکی است که نیروهای مورد حمایت ایران در حومه شهر زبدانی در نزدیکی مرز لبنان هدف قرار گرفته‌اند.

جمعه ۵ دی‌ماه ۱۳۹۹ - ۲۵ دسامبر ۲۰۲۰، ارتش اسرائیل از حمله به منطقه روستایی مصیاف، واقع در استان حماء خبر داد. دیده‌بان حقوق بشر سوریه، مستقر در لندن، اعلام کرد که در جریان این حمله، دستکم شش شبه‌نظامی تحت حمایت ایران کشته شدند.

دولت اسرائیل بارها تاکید کرده که اجازه نخواهد داد نیروهای ایرانی در سوریه مستقر شده و برای خود پایگاه ایجاد کنند.

طبق این گزارش هواپیماهای جنگی اسرائیل در طول سال ۲۰۲۰ دستکم ۱۴۰۰ بار «پرواز عملیاتی» انجام داده‌اند.

جمهوری اسلامی در سخت‌ترین شرایط اقتصادی ناشی از جنگ و تحریم‌های بین‌المللی حمایت خود از حزب‌الله لبنان را قطع نکرد که با توجه مشکلات و کمبود هزینه‌های داخلی عجیب به نظر می‌رسد.

جمهوری اسلامی، به ویژه سپاه پاسداران، حزب‌الله لبنان را در سال ۱۹۸۲ به وجود آورد و در سال‌های ۲۰۰۰ میلادی قادر به ایجاد حشدالشعبی در عراق، حوثی‌ها در یمن و ارتش آزادی‌بخش شیعه در سوریه شد.

به عقیده کارشناسان یکی از اهداف جمهوری اسلامی برای دست یافتن به سلاح هسته‌ای حفاظت از خود و گروه‌های شبه‌نظامی شیعی از طریق بازداشتن آمریکا و بازیگران منطقه از حملات نظامی و اقدامات خرابکارانه است.

### نفوذ در احزاب و سازمان‌های اپوزیسیون

در بالاترین شکل فیلم «الماس» برای فریب ماجرای «نفوذ» محمد رضا مدحی در احزاب و سازمان‌های به اصطلاح مخالف جمهوری اسلامی است.

وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران گفته است که ماموران آن در سازمان‌های اپوزیسیون خارج از کشور نفوذ کرده و مانع از انجام طرح‌های آن‌ها علیه جمهوری اسلامی شدند. این فقط یک ادعای وزارت اطلاعات حکومت جهل و جنایت و ترور اسلامی ایران نیست چرا که نمونه‌های زیادی وجود دارد که سازمانی و فردی به دام این هیولا افتاده‌اند.

در عرصه سازمانی می‌توانیم به حزب توده و سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) اشاره کنیم که چگونه در دامن جمهوری اسلامی ایران و نهادهای اطلاعاتی آن افتادند و در این راه بسیاری از اعضای خود را از دست دادند.

روز پنج‌شنبه ۱۹ خرداد ۱۳۹۰، رسانه‌های جمهوری اسلامی ایران، از جمله سایت تلویزیون شبکه خبر، گفت‌وگوی یک مقام وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی را منتشر کردند که در آن، او «جزئیات نفوذ دستگاه‌های امنیتی ایران در اپوزیسیون خارج‌نشین و انهدام طرح آمریکایی- صهیونیستی تشکیل دولت در تبعید» را شرح داده است.

این گفت‌وگو پس از پخش فیلمی با عنوان «الماسی برای فریب» منتشر شده است که شامگاه گذشته از شبکه تلویزیونی جمهوری اسلامی پخش شد و در آن، داستان فعالیت فردی به نام «محمد رضا مدحی» بازگو می‌شود که در این فیلم «عامل نفوذی وزارت اطلاعات ایران» در خارج خوانده شده است.

این مقام وزارت اطلاعات گفته است که با «شکست دشمنان در فتنه ۸۸ در پیش‌برد طرح براندازی نرم»، آنان در صدد برآمدند تا «با توجه به جایگاه اقوام و مذاهب در ایران، به اقدامات سخت و عملیات خرابکارانه متوسل شوند».

این مقام اطلاعاتی جمهوری اسلامی افزوده است که دولت‌های غربی برای این منظور، به یک شهروند ایرانی «برخوردار از سوابق اجتماعی و مذهبی» نیاز داشتند و «محمد رضا مدحی که دارای وجهه سابقه طولانی در نهادهای انقلابی بود و در بانکوک به تجارت جواهرات و سنگ‌های قیمتی اشتغال داشت، مورد توجه سفارت آمریکا در تایلند قرار گرفت».

به گفته این مقام اطلاعاتی جمهوری اسلامی، ظاهراً مقامات ارشد حکومت آمریکا و شماری از نهادهای تحقیقاتی و اطلاعاتی آن کشور، که در صدد سرنگونی جمهوری اسلامی بودند، توانستند موافقت محمد رضا مدحی را جلب کنند و ظاهراً با اطمینان کامل به آقای مدحی، «او در سفری به عربستان سعودی با مقامات آمریکایی از جمله هیلاری کلینتون، وزیر امور خارجه این کشور، دیدار کرد» و بعداً «با سفر به واشنگتن با جو بایدن، معاون رییس جمهوری آمریکا، دیدار کرد که حمایت کامل کشورش را از نامبرده اعلام داشت».

در ادامه گفت‌وگوی مقام امنیتی آمده است که محمد رضا مدحی سپس به فرانسه رفت و با «یک سرمایه‌دار ایرانی دارای تابعیت فرانسوی-اسرائیلی» که پدرش از چهره‌های نزدیک به نظام سلطنتی ایران بود و خود او «نیز مسئولیت سازمانی موسوم به موج سبز را بر عهده داشت» و یکی دیگر از طرفداران نظام سلطنتی ملاقات کرد و این سه نفر طرح تشکیل شورای رهبری دولت در تبعید را اعلام کردند.

این مقام امنیتی از برگزاری کنفرانسی در جزیره گوادلوپ یاد می‌کند که در آن گروه‌ها و شخصیت‌های مخالف جمهوری اسلامی با انواع گرایش‌های و دیدگاه‌های سیاسی «از منافقین (مجاهدین خلق) تا سلطنت‌طلبان و از تجزیه‌طلبان تا جریان فتنه و حتی فرق منحرف اخلاقی و اجتماعی حضور داشتند و دولت در تبعید رسماً اعلام موجودیت کرد».

به ادعای مقامات اطلاعاتی جمهوری اسلامی ایران، وزیر خارجه و معاون رییس جمهوری آمریکا از ملاقات‌کنندگان با مامور نفوذی جمهوری اسلامی بودند.

این گزارش از گروهی دیگر از منتقدان و مخالفان جمهوری اسلامی در خارج نیز به عنوان حاضران در این جلسه نام می‌برد و می‌افزاید که عنصری از سازمان اطلاعات اسرائیل و همچنین یک مقام سازمان اطلاعات فرانسه «به نمایندگی از نیکیلا سارکوزی، رییس‌جمهوری فرانسه» در این جلسه حضور داشتند.

این مقام اطلاعاتی اظهار داشته که دستور کار این جلسه بررسی راه‌های براندازی جمهوری اسلامی با «تداوم حیات جریان فتنه از طریق اقدامات آشوبگرانه و اغتشاش و حتی ترور چهره‌های منتسب به جریان مذکور در داخل کشور و نفوذ در ساختارهای قدرت جمهوری اسلامی از طریق جذب نیرو از مراکز مهم» بود و افزوده است که هفت میلیارد دلار آمریکایی هم صرفاً «برای آغاز این تحرکات اختصاص یافت».

او کناره‌گیری چند تن از دیپلمات‌های جمهوری اسلامی در اعتراض به برخورد خشونت‌آمیز حکومت با معترضان را نیز بخشی از طرح براندازی دانسته است.

در عین حال، به گفته این مقام اطلاعاتی، تشکیلات امنیتی جمهوری اسلامی به دلایلی که ذکر نشده، در انتظار ادامه برنامه‌ریزی مخالفان و کسب اطلاعات بیشتر نماندند بلکه «هنگامی که قرار شد شورای رهبری دولت در تبعید برای مدیریت و هدایت عملیات‌های خرابکارانه در ایران و براندازی جمهوری اسلامی از طریق کودتا ظرف یک سال، در پادگان سیکلن تل آویو (در اسرائیل) مستقر شوند، عملیات نجات مدحی توسط ماموران وزارت اطلاعات) انجام شد و او به کشور بازگشت».

در همین زمینه، خبرگزاری دولتی ایران - ایرنا - در گزارشی تحت عنوان «از ملاقات با کلینتون در عربستان تا شکست فرمادهی ضد انقلاب در اسرائیل» به تشریح محتوای فیلم پرداخته و در ستایش از «نفوذ و حضور ماموران اطلاعاتی ایران» در طرح براندازی مطرح شده در این فیلم، گفته است که «این دستگاه مقتدر توانسته است در کانون طراحی‌های ضد ایرانی حضور یابد و نوظنه‌ها را در نطفه رصد، مدیریت و خنثی کند».

گفته شده مدحی در ملاقات دو مقام ارشد ایرانی و اسرائیلی در اردن حضور داشت. ایرنا سپس به معرفی محمدرضا مدحی پرداخته و گفته است که این فرد ظاهری مذهبی داشت، از مجروحان جنگ ایران و عراق و دارای سابقه فعالیت در یکی از نهادهای نظامی جمهوری اسلامی بود و به همین دلایل هم سازمان مرکزی اطلاعات آمریکا - سیا - او را برای رهبری حرکت علیه جمهوری اسلامی انتخاب کرد.

به گفته این خبرگزاری، مدحی قبل از همکاری با سیا، به تجارت الماس در اندونزی مشغول بود اما دستگاه‌های اطلاعاتی آمریکا در صدد جلب نظر او برای رهبری دولت در تبعید بودند و به همین دلیل هم «سفیر آمریکا بارها با وی ملاقات کرد».

ظاهراً دولت‌های غربی متفقاً تشخیص داده بودند که فرد دیگری برای رهبری حرکتی جدی برای براندازی حکومت ایران مناسب نبوده است زیرا پس از آن‌که محمدرضا مدحی به عربستان رفت، «سفرای آمریکا، انگلیس و فرانسه در ملاقات‌هایی با مدحی در عربستان تلاش‌ها برای جذب وی را آغاز کردند» و سپس سفیر آمریکا ترتیب ملاقات او را با وزیر امور خارجه آمریکا داد.

بر اساس فیلم «الماسی برای فریب»، مدحی سرانجام دعوت به همکاری در طرح ضد حکومتی را پذیرفت و در مصاحبه‌ای ادعا کرد که بیست هزار نفر در یک نهاد انقلابی نظامی با او همراه هستند، که به گفته ایرنا «البته ادعای او دروغی بیش نبود».

به نوشته ایرنا، در طرحی که برای براندازی جمهوری اسلامی تهیه شده بود، مدحی مأموریت داشت با استقرار در پایگاهی در اسرائیل، برنامه‌های ضد ایرانی «نظیر ایجاد ناامنی، اغتشاش، آشوب، حذف فیزیکی و کودتا را برعهده گیرد» و در این زمینه، از همکاری گروه‌های مخالف حکومت برخوردار شود.

بر اساس فیلمی که از تلویزیون جمهوری اسلامی ایران پخش شده، در حالی که دستگاه‌های اطلاعاتی خارجی مدحی را برای رهبری عملیات سرنگونی جمهوری اسلامی ایران آماده می‌کردند، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی زمینه نفوذ او در دستگاه‌های اطلاعاتی خارجی و بر هم زدن طرح آنان را فراهم می‌آورد که در نهایت، موفقیت نصیب وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ایران شد.

به نوشته سحام نیوز، ظاهراً مدحی در سال ۱۳۸۷ به منظور برقراری ارتباط با چند تن از چهره‌های مشهور اپوزیسیون در بانکوک و امارات عربی متحده و همچنین پیگیری تلاش برای بازگرداندن سه تن از افسران ارشد معاونت اطلاعات سپاه پاسداران که در تایلند تقاضای پناهندگی کرده بودند، از سوی وزارت اطلاعات مأموریت گرفت و به تایلند رفت.

این سایت در تایید ارتباط مدحی با تشکیلات حکومتی، گزارش‌هایی از حضور مقامات ارشد ایران و اسرائیل در جلسه‌ای علمی در اردن را یادآور شده و افزوده است که محمدرضا مدحی «همان چهره سانسور شده در عکس‌هایی می‌باشد که به همراه وزیر وقت علوم دولت احمدی نژاد در کنفرانس سزامی ۲۰۰۸ در کشور اردن شرکت کرده و با وزیر علوم کشور اسرائیل گفتگو کرده است».

پیش از این هم تعدادی از سایت‌های مخالف جمهوری اسلامی ایران، مدحی را مأمور اعزامی وزارت اطلاعات برای بازگرداندن افسران پناهجوی سپاه پاسداران معرفی کرده و گفته بودند که اگرچه او خود را از مخالفان حکومت و مستقر در خارج معرفی می‌کند، اما به ایران رفت و آمد داشته و حتی تصویری از برخورد با تظاهرات اعتراضی را منتشر کرده و گفتند که محمدرضا مدحی یکی از ماموران لباس شخصی در این تصویر بوده است.

در واقع این نخستین باری نیست که مقامات اطلاعاتی جمهوری اسلامی از نفوذ در تشکیلات مخالف در خارج و سازمان‌های اطلاعاتی کشورهای مختلف سخن می‌گویند و آن را نشانه قدرت و گستره جهانی فعالیت‌های خود می‌دانند هر چند به گفته مخالفان، هدف از چنین اظهاراتی را احتمالاً ایجاد نگرانی در میان مخالفان، تقویت تقویت روحیه طرفداران حکومت و مأموران امنیتی و ارتقای موقعیت نهادهای اطلاعاتی در تشکیلات حکومتی بوده است.

تاکنون دولت‌های ذکر شده در فیلم «الماسی برای فریب» نسبت به اتهام ارتباط با مدحی واکنشی نشان نداده‌اند.

آموزش‌های تروریستی در دوران نهادهای نظامی و انتظامی و امنیتی جمهوری اسلامی سبب شده است که در دوران خود نهادها نیز شبکه‌های ترور و جاسوسی علیه حکومت نیز شکل بگیرند. برای مثال در تحول عجیبی در ارتباط با ترور محسن فخری زاده، به اصطلاح دانشمند هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران که چند ماه پیش رخ داد و حکومت را به لرزه درآورد، محمود علوی وزیر

اطلاعات جمهوری اسلامی ایران اعلام کرد شخصی که پشتیبانی لجستیکی این عملیات را انجام داده، از نیروهای مسلح ایران بوده است.

علوی شامگاه دوشنبه ۸ فوریه ۲۰۲۱ در یک برنامه تلویزیونی فاش کرد که وزارت اطلاعات، اخطارهایی را درباره نشانه‌های اجرای این عملیات در ۵ روز پیش از ترور را داده بود و نسبت به این که «دشمن» در حال برنامه‌ریزی برای ترور فخری‌زاده در نقطه‌ای است که عملیات اجرا گردید، هشداردهی کرده بود.

وزیر اطلاعات تاکید کرد شخصی که مقدمات اولیه ترور را فراهم کرد، یکی از اعضای نیروهای مسلح است. علوی همچنین خاطرنشان کرد: «از آن‌جا که وزارت اطلاعات، اجازه انجام اقدامات اطلاعاتی در نیروهای مسلح را نداشت، این وزارتخانه از نیروهای مسلح خواست تا نماینده‌ای تعیین کنند تا در مورد احتمال جلوگیری از اجرای عملیاتی علیه فخری‌زاده کار کند اما متأسفانه عملیات قبل از شروع به کار این نماینده، انجام شد.»

شایان ذکر است که محسن فخری‌زاده از فرماندهان برجسته سپاه پاسداران، جمعه ۷ آبان ماه ۱۳۹۹ در جریان حمله‌ای در آبسرد در دماوند کشته شد. پس از آن رسانه‌های نزدیک به سپاه پاسداران و شماری از مقامات دولتی، گزارش‌های ضد و نقیضی پیرامون شرح کشته شدن او را مطرح ساختند.

در آن زمان وزارت دفاع ایران اظهار داشت که «عناصر تروریستی مسلح، به خودرو حامل فخری‌زاده حمله کردند» که او در درگیری میان تیم محافظانش و مهاجمان به شدت مجروح شد و به بیمارستان منتقل گردید و با وجود تلاش پزشکان برای نجاتش، درگذشت.

در همین راستا جمهوری اسلامی ایران، تل‌آویو را که قبلاً بارها متعهد شده بود، تمام اقدامات ممکن برای جلوگیری از دستیابی ایران به سلاح هسته‌ای را انجام دهد، متهم به دست داشتن در این عملیات کرده است.

محمود علوی در گفت‌وگو با تلویزیون حکومت گفت: برای کارکنان وزارت اطلاعات در شهرهای ناامن صدها خانه ساخته شده است تا نگران امنیت خانواده‌هایشان نباشند. او همچنین درباره فعالیت این وزارتخانه در تهیه فیلم و سریال برای «تحقق اهداف جاسوسی» خبر داد.

او در ادامه مدعی شد: «وزارت اطلاعات از محبوب‌ترین دستگاه‌های کشور در بین مردم است.» در آخرین اعتراض عمومی گسترده در ایران در آبان ۱۳۹۸، بنا بر گزارش‌ها بیش از صد شهر کشور صحنه تظاهرات گسترده و برخوردها و سرکوب‌های خشن ماموران دولتی بودند. در جریان این ناآرامی‌ها بنا بر داده‌های مختلف بین ۳۰۰ تا ۱۵۰۰ نفر از معترضان کشته شدند. علاوه بر مسئله بروز ناآرامی‌های عمومی که به دلیل نارضایتی‌های گسترده به معضلی برای حکومت بدل شده است، در مناطق مرزی و قومی کشور نیز پیوسته خطر ناآرامی وجود داشته است. این‌که اقدامات تامینی مورد اشاره وزیر اطلاعات به کدام یک این موارد برمی‌گردد نامشخص ماند.

علوی گفت: «دانشکده کوچک وزارت اطلاعات را با ۲۰۰ دانشجو تحویل گرفتیم و اکنون آن را به دانشگاهی با چند هزار دانشجو تبدیل کرده‌ایم. ساخت دانشگاه وزارت اطلاعات با ۲۰۰ هزار مترمربع از سال ۹۵ آغاز شد و امسال به بهره‌برداری می‌رسد.»

او افزود: «وزارت اطلاعات را وارد کار ساخت فیلم و سریال کردیم تا افزون بر آموزش عمومی و صیانت در برابر جاسوسی، اهداف اطلاعاتی را محقق کنیم. فیلم‌های روباه، ماجرای نیمروز، سیانور، امکان مینا، روز صفر، شبی که ماه کامل شد و سریال‌های پازل، تعبیر وارونه یک رویا، سارق روح و خانه امن، محصول این رویکرد بود.»

محمودعلوی، وزیر اطلاعات ایران، دوشنبه شب ۲۰ بهمن، به تلویزیون حکومتی ایران گفت که جمهوری اسلامی به فکر ساخت بمب اتمی نبوده و نیست اما «اگر ایران را به سمت آن هل بدهند، دیگر تقصیر ایران نیست.»

جمهوری اسلامی ایران به مرکز امن تروپیست‌های منطقه تبدیل شده است. خانواده بن لادن سال‌ها در ایران بودند و شاید اکنون نیز هستند. حالا به تازگی یک هیات طالبان به سرپرستی ملا عبدالغنی برادر معاون سیاسی و رییس دفتر طالبان در قطر به دعوت رسمی جمهوری اسلامی هفتم بهمن ۱۳۹۹ مهمان جمهوری اسلامی ایران بودند.

علی شمخانی دبیر شورای عالی امنیت ملی جمهوری اسلامی نیز پس از دیدار با طالبان در توییتی که به عربی و انگلیسی هم ترجمه شده بود گفت «در ملاقات امروز با هیئت سیاسی طالبان، رهبران این گروه را در مبارزه با آمریکا مصمم دیدم. کسی که سیزده سال در گوانتانامو زیر شکنجه‌های آنان بوده، مبارزه با آمریکا در منطقه را کنار نگذاشته است.»

شمخانی مجدوب تروریستی شده که او کسی نیست جز عبدالحق وثیق عضو تیم مذاکره کننده طالبان که از ۲۰۰۲ تا ۲۰۱۴ در گوانتانامو زندانی بوده است.

جمعه بیست و چهارم بهمن ۱۳۹۹ - دوازدهم فوریه ۲۰۲۱

ادامه دارد.



## نتایج ویرانگر سیاست‌ها جمهوری اسلامی ایران پس از ۴۲ سال حاکمیت! (بخش پنجم و پایانی)

بهرام رحمانی

bahram.rehmani@gmail.com

### اشتغال و بیکاری

منصور غلامی وزیر علوم تحقیقات و فناوری اعلام کرد در مقاطع کارشناسی اشتغال ۶۰ درصد، در کارشناسی ارشد ۷۵ درصد است. از نظر وزارت علوم هر دانش‌آموخته‌ای که بیمه داشته باشد شاغل محسوب می‌شود. بر اساس گزارش مرکز آمار، نرخ بیکاری زنان فارغ‌التحصیل دانشگاهی دو برابر مردان است. بر اساس آماري که مرکز آمار ایران در پاییز سال جاری ارائه داد، کمتر از نیمی از مجموع ۶۱ میلیون و ۷۴۹ هزار تن از جمعیت بالاتر از ۱۵ سال در ایران به لحاظ مشارکت اقتصادی فعال بوده است. نرخ مشارکت اقتصادی برای این فصل ۳/۴۴ درصد گزارش شده است. در مقابل ۷/۵۵ درصد نیز نه شاغل بوده و نه در جست‌وجوی کار. بر اساس گزارش مرکز آمار، نرخ بیکاری کل زنان حدود دو برابر نرخ بیکاری مردان است. این شاخص برای مردان بالاتر از ۱۵ سال ۹/۸ درصد و برای زنان ۳/۱۷ درصد گزارش شده است. نرخ مشارکت اقتصادی زنان هم در مقایسه با یک سال قبل کاهش یافته و به ۵/۱۷ درصد در مقابل ۷/۱ درصد مردان رسیده است. بر اساس گزارش مرکز آمار نرخ بیکاری زنان فارغ‌التحصیل دانشگاهی دو برابر این شاخص در گروه مردان است. نرخ بیکاری زنان این گروه ۳/۲۷ درصد است در حالی که برای مردان ۶/۱۲ درصد و در کل ۴/۱۷ درصد گزارش شده است.

### ۸۸ درصد دانش‌آموزان ابزار آموزشی هوشمند مستقل ندارند

تعداد ۵ میلیون ابزار آموزشی نیاز است، چرا که ۳ میلیون محصل از هیچ‌یک از ابزارهای آموزشی برخوردار نیستند و از طرفی حدود ۱۲ درصد دانش‌آموزان به صورت مستقل ابزار آموزشی هوشمند را در اختیار دارند. شهروند آنلاین نوشت: «سید جواد حسینی» جانشین وزیر آموزش و پرورش در طرح هدایت درباره شناسایی دانش‌آموزان کم‌برخوردار و ارایه تبلت به آن‌ها اظهار داشت: «طبق آمیسی که انجام شده است، تقریباً نزدیک به سه میلیون نفر از دانش‌آموزان در سراسر کشور به تفکیک استان‌ها و مدارس مشخص شدند که از تجهیزات هوشمند آموزشی بی‌بهره‌اند. همواره این را تاکید کرده‌ام که در کنار این سه میلیون نفر، تعداد دو میلیون نفر هم هستند که ابزار آموزشی آن‌ها عاریه‌ای بوده و بعضاً از گوشی یا تبلت پدر یا مادر خود استفاده می‌کنند. در عین حال همین پدران کارشان به گونه‌ای است که نبودن گوشی همراه به کار آن‌ها لطمه می‌زند.» او ادامه داد: «با این تفاسیر به طور کلی تعداد پنج میلیون ابزار آموزشی نیاز است، ولی آن تعداد که از هیچ‌یک از ابزارهای آموزشی برخوردار نیستند، سه میلیون نفر هستند، از طرفی حدود ۱۲ درصد دانش‌آموزان به صورت مستقل ابزار آموزشی هوشمند را در اختیار دارند و مابقی از گوشی و تبلت مادر، پدر یا اشخاص دیگر استفاده می‌کنند.» جانشین وزیر آموزش و پرورش در طرح «هدایت» یکشنبه ۱۹ بهمن فاش کرد تنها ۱۲ درصد دانش‌آموزان به صورت مستقل ابزار آموزشی هوشمند در اختیار دارند. سایر دانش‌آموزان یا اصلاً به گوشی هوشمند و تبلت دسترسی ندارند یا آن را به عاریه گرفته‌اند. به گفته جواد حسینی نزدیک به سه میلیون نفر از دانش‌آموزان اصلاً به گوشی هوشمند و یا تبلت دسترسی ندارند. او گفت که این آمار بر اساس یک پیمایش سراسری و به تفکیک استان به دست آمده است اما درباره پراکندگی جغرافیایی دانش‌آموزان محروم از آموزش آنلاین توضیحی نداد. پیش از این رسانه‌های ایران از محروم ماندن دست‌کم ۳۰۰ هزار دانش‌آموز در سیستان و بلوچستان از آموزش آنلاین خبر داده بودند. این استان به لحاظ شاخص‌های توسعه، توسعه نیافته‌ترین و نابرابرترین منطقه ایران به شمار می‌رود.

### فاجعه خودکشی کودکان در ایران

روز دوشنبه ۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۹۹، یک دختر ۱۱ ساله در روستای دهقازی بخش دیشموک از طریق حلق آویز کردن، دست به خودکشی زد و جان باخت. سهم نوجوانان ایرانی از خودکشی‌های سالانه از سوی سازمان پزشکی قانونی بیش از ۷ درصد اعلام شده است. به گزارش خبرگزاری هرانا به نقل از کینا، روز دوشنبه ۲۰ بهمن‌ماه ۱۳۹۹، یک دختر ۱۱ ساله در روستای دهقازی بخش دیشموک از طریق حلق آویز کردن، دست به خودکشی زد و جان باخت. مسعود انصاری، دهیار روستای دهقازی در این خصوص گفت: «این دختر کلاس ششم دبستان و در حال تحصیل بود؛ متأسفانه این خانواده به لحاظ مالی بسیار فقیر هستند، آن‌ها در یک منزل مسکونی با زیربنای ۱۲ متری زندگی می‌کنند پدر خانواده هیچ‌گونه درآمدی هم ندارد. این روستا حدود ۸۰ خانوار دارد که اکثرًا وضع مالی بدی دارند و فقیر هستند.» دهیار روستای دهقازی ادامه داد: «فکر خودکشی در ذهن این دختر نبود؛ اما صحنه خودکشی را که دیدم طوری به‌نظر می‌رسید که گویی آموزش دیده بود. این دختر حتی گوشی ساده هم نداشت که بگوییم روش خودکشی را آموزش دیده باشد خانواده آن‌ها از نیازهای اولیه زندگی نیز بی‌بهره هستند. خودکشی دختران و زنان در دیشموک بسیار زیاد است اما این مورد اولین خودکشی در روستای دهقازی بوده است.»

این در حالی است که احد جمالی، معاون سیاسی امنیتی استاندار از برخورد جدی با رسانه‌های منتشرکننده آسیب‌های اجتماعی دیشموک اخطار داد و گفت: «اگر به روند خود ادامه دهند قطعاً برخورد قانونی خواهیم کرد.» او همچنین به خبرنگاران در رابطه با انتشار اخبار خودکشی این منطقه اخطار جدی داده است. دیشموک بخشی است در استان کهگیلویه و بویراحمد و از توابع شهرستان کهگیلویه، جایی که مردمانش سال‌هاست از فقر و محرومیت رنج می‌برند.

علاوه بر فقر شدید، نبود برق، آب، گاز و مدارس راهنمایی و... زنان از فرهنگ مردسالاری رنج می‌برند. یک کودک اهل یکی از شهرستان‌های استان کرمانشاه به دلیل نداشتن گوشی موبایل برای بهرمندی از برنامه آموزش مجازی به زندگی خود پایان داد.

برپایه گزارش رسیده به سازمان حقوق بشری ههنگاو، روز سه‌شنبه ۷ بهمن ۱۳۹۹-۲۶ ژانویه ۲۰۲۰، یک دختر ۱۱ ساله اهل شهرستان صحنه واقع در استان کرمانشاه با هویت «لیلا رضایی» خود را حلق‌آویز و به زندگی خود پایان داده است. به گفته یک منبع مطلع، لیلا رضای کلاس پنجم ابتدایی بوده و به دلیل ناتوانی مالی والدین برای خرید گوشی تلفن همراه بهره‌مندی از برنامه آموزش مجازی «شاد» اقدام به خودکشی کرده است.

با استناد به آمار به ثبت رسیده در مرکز آمار و اسناد سازمان حقوق بشری ههنگاو، طی سال ۲۰۲۰ میلادی دستکم ۴۵ نوجوان شامل ۲۶ دختر و ۱۹ پسر در شهرهای مختلف کردستان اقدام به خودکشی و به زندگی خود پایان داده‌اند. خبری که بوشهر را تکان داد. مادر دانش‌آموزی که خودکشی کرد: محمد به خاطر نداشتن گوشی خودکشی کرد؛ آموزش و پرورش دروغ می‌گوید.

روابط عمومی آموزش و پرورش شهرستان دیر در استان بوشهر خبر خودکشی دانش‌آموز یازده ساله بوشهری به دلیل نداشتن گوشی موبایل را تکذیب کرد. این در حالی است که مادر این دانش‌آموز در گفت‌وگو با رکنا خودکشی پسرش به دلیل نداشتن گوشی موبایل را تایید کرد.

بنا به گزارش‌ها، اداره آموزش و پرورش بوشهر اقدام به انتشار اسنادی کرده که نشان می‌داد محمد در فضای مجازی با معلمش در ارتباط بوده است. و این را گواه آن دانست که پسرک گوشی هوشمند در اختیار داشته است.

اما پسردهایی محمد در مورد اسنادی که از ارتباط محمد و معلمش در فضای مجازی منتشر شده است به رکنا این‌طور توضیح داد: این پیام‌ها با گوشی پسرعموی من به معلم محمد فرستاده شده بود. عادل پسرعموی من یعنی یکی دیگر از پسردهایی محمد است که محمد چند بار وقتی کنار عادل بود با گوشی او به معلمش پیام می‌داد.

حتی متن پیام‌های منتشر شده از سوی آموزش و پرورش بوشهر هم مبین این است که دانش‌آموز مرحوم از عقب افتادن درس‌هایش گلایه‌مند است.

مادر محمد در گفت‌وگوی خود با رکنا گفت که آن‌ها خجالت می‌کشیدند از دوستان محمد برای قرض گرفتن گوشی همراه کمک بخواهند. اما گاهی پسرک از روی استیصال از اقوام خود گوشی قرض می‌کرد تا بتواند راهی برای ارتباط با معلم خود پیدا کند.

مادر محمد که الان دو روز است در غم از دست دادن فرزند ارشدش در سوگ است، هنوز هم مرگ دلخراش محمد را پاور ندارد. او در حالی که چشمش را به کتاب و دفترهای محمد دوخته که در نبود او حالا باید در خلوت خانه خاک بخورند؛ می‌گوید: «فرزندم دلش می‌خواست گوشی هوشمند داشته باشد تا بتواند برای معلمش عکس و ویدیوهای را که می‌خواست بفرستد.

در فضای مجازی، منتهی منتشر شده که منتسب به غم نامه معلم محمد شده است. در این متن آمده است: «خسته بودم. خسته بودم، به خودم گفتم دیگه از تدریس غیر حضوری بدترم داریم؟

روزگار ازین سخت‌ترم هست؟

داشتم عکس‌های فعالیت‌های بچه‌ها رو توئیت گروه (شاد)، از بین پیام‌ها و ویدیوهای جدا می‌کردم که باهاشون کلیپ بسازم. همین‌طور که گروه رو زیر و رو می‌کردم، جابه‌جا پیام سید محمد بود که اجازه گوشی من خرابه، اجازه گوشی من عکس نمی‌گیره،

فیلم ارسال نمی‌کنه...

دیروز آقای مدیر بهم زنگ زد و گفت سید محمد از دنیا رفته.

و من الان نشستم پای گروه بدون تدریس، بدون تکلیف...

از این به بعد کی وسط تدریس ریاضی بپره و بگه من گوشیم خرابه

یکی بعد از ویدیوهای روخوانی فارسی بچه‌ها بگه من نمی‌تونم ویدیو بسازم.

یکی بعد از کنفرانس‌های مطالعات بچه‌ها بگه خانم معلم عزیزم من چه‌طوری فیلم ارسال کنم

الان کی و چه‌طوری منو آروم کنه

الان می‌فهمم که روزگار ازین سخت‌ترم هست

سخت‌تر از نداشتن گوشی، نداشتن صاحب گوشیه.»

## ۴۲ سانسور و توقیف سیمتاتیک در جمهوری اسلامی

در جمهوری اسلامی ایران سانسور شدید بر انتشار کتاب‌ها، روزنامه‌ها، فیلم‌ها، تئاتر و... اعلام می‌شود. علاوه بر این، بارها پیش آمده است که مدتی پس از اعطای مجوز برای انتشار یک کتاب، دستور به لغو مجوز نشر داده شده است و نسخه‌های کتاب را از سطح کتابفروشی‌ها و نمایشگاه‌ها جمع‌آوری کرده‌اند و یا جلوی چاپ‌های بعدی آن گرفته‌اند.

نویسندگان نام‌دار ایرانی همچون «علی اشرف درویشیان»، «احمد محمود»، «میرزاده عشقی»، «صادق چوبک»، «غلامحسین ساعدی» «محمدعلی جمال‌زاده» و ... آثارشان بارها با عدم اجازه انتشار از سوی وزارت ارشاد مواجه شده است.

اما در طی چند دهه گذشته مترجمان و نویسندگان تازه کار دیگری هم بوده‌اند که یک یا چندین کتابشان اجازه انتشار در ایران را نگرفته است. در ایران هیچ مرجع مستقلی وجود ندارد که نویسندگان، ناشران و مترجمان در مقابل توقیف یا عدم اعطای مجوز از سوی وزارت ارشاد در ایران به آنجا مراجعه و دادخواهی کنند.

شیوه‌های سانسور در جمهوری اسلامی ایران ابعاد مختلف دارد و تقریباً شامل همه اقشار جامعه می‌شود. حتی سانسور شدید باعث رشد خودسانسوری نیز شده است. سانسورچیان جمهوری اسلامی در محیط‌های عمومی، ادارات، مدارس و دانشگاه‌ها، خیابان‌ها، روزنامه‌ها و رسانه‌ها، چاپخانه‌ها و مراکز کسب و کار ناشرین حضور دارند. بنابراین دستگاه‌های عریض و طویل سانسور با نام‌های «شوراهای نظارت» و یا «ستادهای امر به معروف» در همه جا حضور فعالی دارند. چند اداره و نهاد دولتی موظف هستند تا سانسور را مقرر دارند و سازمان‌دهی کنند از جمله وزارت اطلاعات، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، شورای عالی انقلاب فرهنگی، وزارت علوم و فن‌آوری. نهادهای دیگری هم کار اجرایی سانسور را بر عهده دارند: دفترهای حراست، گزینش، نهادهای سیاسی-عقیدتی، سازمان‌های نظارت، دفترهای بسیج و گروه‌های امر به معروف و نهی از منکر. صدا و سیما جمهوری اسلامی و نهاد آموزش و پرورش در رشد و تحکیم این فضا نقش اساسی دارند. بسیاری از اسناد سانسور می‌شوند. برای مثال، محقق نمی‌تواند به آمار و اطلاعات دولتی استناد کند.

دسترسی به اطلاعات از طریق نشریات و کتاب‌ها و اینترنت نیز محدود است. رسانه‌های دیداری و شنیداری خارج از کشور را نیز جمهوری اسلامی در حد توان کنترل می‌کند. رادیو و تلویزیون در دست دولت و انحصاری است. سانسور در پوشش و آرایش مردم به ویژه زنان نیز رواج دارد و همه باید مقررات اسلامی حکومت را بدون کم و کاست رعایت کنند. در غیر این صورت، به حد شرعی همچون شلاق و جریمه نقدی محکوم می‌شود.

گاهی ناشران و نویسندگان هستند که به وضع موجود، اعتراض می‌کنند. در همین رابطه «کانون نویسندگان ایران»، نهادی که جمهوری ایران آن را هنوز به رسمیت نمی‌شناسد، در اطلاعیه‌های مختلف خود خبر از سانسور و توقیف هزاران کتاب به ویژه کتاب تاریخ ۵۰ ساله کانون داده است. هم‌اکنون چهار تن از اعضای این کانون فقط در تهران زندانی هستند. در همین رابطه، «اتحادیه‌ی ناشران» و همچنین «انجمن صنفی روزنامه‌نگاران» نیز هر کدام به نوبه خویش به وضعیت حاکم بر چاپ و نشر اعتراض می‌کنند.

کانون نویسندگان ایران در بیانیه‌ای که روز پنجشنبه ۲۶ اردیبهشت ۱۳۹۹ منتشر شد، به احکام صادره برای رضا خندان (مهابادی)، بکتاش آبتین و کیوان باژن سه نویسنده ایرانی اعتراض کرد.

شعبه ۲۸ دادگاه انقلاب دادگاه انقلاب به ریاست قاضی محمد مقیسه کیوان باژن، رضا خندان مهابادی و بکتاش آبتین از اعضای کانون نویسندگان را هر کدام به ۶ سال حبس تعزیری محکوم کرد.

حکم محکومیت این سه نفر روز گذشته، چهارشنبه ۲۵ اردیبهشت به ناصر زرافشان و راضیه زیدی، وکلای آن‌ها ابلاغ شد. کانون نویسندگان ایران در واکنش به این احکام در بیانیه‌ای نوشت «این فقط محاکمه و محکومیت سه نویسنده نیست، تنها محاکمه‌ی کانون نویسندگان ایران نیست. محکومیت همه‌ی نویسندگان و کسانی است که می‌خواهند از حق آزادی بیان برخوردار باشند.»

کانون نویسندگان ایران «دلایل و مستندات دادگاه» درباره این اتهامات را «نامربوط تر و سست بنیان‌تر از خود اتهامات خوانده» و نوشته است: «به سه نویسنده مجموعاً ۱۸ سال حکم زندان داده‌اند که چرا عضو کانون نویسندگان ایران شده‌اید؛ چرا نشریه داخلی یک تشکل فرهنگی را منتشر کرده‌اید؛ چرا اسناد و مدارک فعالیت‌های پنجاه ساله کانون را در کتابی گرد آورده‌اید؛ چرا بر مزار احمد شاملو و محمد مختاری و جعفر پوینده رفته‌اید؛ چرا پای بیانیه‌های دفاع از آزادی بیان نویسندگان و هنرمندان و مخالفت با اعدام و سانسور امضا گذاشته‌اید.»

کانون نویسندگان ایران این احکام و اتهامات را پرونده‌سازی خواند و خواهان پایان دادن به محاکمه‌ها و احکام «سرکوبگرانه‌ای» شده که «در چند دهه اخیر برای پراکندن رعب و وحشت و سرکوب آزادی بیان به وفور در جریان بوده است.»

علاوه بر سرکوب‌های عریان نیروهای متعدد نظامی و شبه‌نظامی، سرکوب خبری و سانسور نیز از اهرم‌های قدرت‌نمایی حاکمان جمهوری اسلامی است. رهبر جمهوری اسلامی ایران همواره اعمال سانسور را به مسئولان حکومتی گوشزد می‌کند. با اوج گرفتن اعتراضات مردم، اینترنت که همواره نقشی اساسی در خبررسانی ایفا می‌کند نیز مورد تهاجم قرار می‌گیرد. اما جوانان آشنا به اینترنت با استفاده از فیلترشکن، سرورهای پروکسی و پیام‌رسان‌های غیرقابل فیلتر، خبرها و اطلاعات مربوط به اعتراض‌های خود را به اشکال مختلف از طریق فایل‌های صوتی، تصویری و ویدیویی بر سایت‌های پربیننده جهانی مخابره می‌کنند.

## گرانی و تورم فزاینده

محمد وحیدی نماینده بنجورد در مجلس شورای اسلامی به خبرگزاری تسنیم ۱۱ بهمن ۱۳۹۹ گفت: «پنج و نیم میلیارد دلار به دولت سهمیه داده شد تا مشکل نهادهای دامی حل شود و دامداران مشکلی نداشته باشند اما بر اساس گزارش دیوان محاسبات کشور ۵۰ درصد نهادهای دامی گم شده است.»

این نماینده مجلس همچنین از قاچاق ۳۰ درصدی دارو از کشور و فروش آن‌ها در کشورهای همسایه خبر داده و گفته که عده‌ای برای کسب سود و فروش دارو به قیمت دلار آزاد سبب کاهش دارو و تشکیل صف انسولین در کشور شده‌اند.

کمیته نهادهای دامی و قاچاق دارو سبب شده تا دو کالای اساسی یعنی دارو و غذا در ایران با بحرانی دامنه دار روبه‌رو شوند. در یک سال گذشته افزایش قیمت مواد خوراکی و به‌ویژه گوشت، محتوای سبد غذایی خانوار در کشور را با یک دگرگونی بزرگ روبه‌رو کرده است.

روز ۷ دی ماه، موسی شهبازی، مدیرکل دفتر پژوهش‌های اقتصادی مرکز پژوهش‌های مجلس گفت که ۳۵ درصد از مردم ایران زیر خط فقر زندگی می‌کنند و سرانه مصرف گوشت قرمز سه دهک نخست درآمدی به ۲۵ گرم در ماه سقوط کرده است.

مرکز پژوهش‌های مجلس گفته است که با توجه به افزایش ۸۴ درصدی قیمت مرغ و ۸۸ درصدی قیمت تخم‌مرغ دهک‌های پایین قادر به جایگزینی این دو کالا با گوشت قرمز هم نیستند.

به گفته شهبازی، افزایش قیمت کالاهای خوراکی در ماه‌های جاری سبب کاهش شدید مصرف پروتئین در میان خانوارهای دهک‌های اول تا سوم شده است.

براساس آماری که وزارت صنعت، معدن و تجارت ایران منتشر کرده است قیمت برخی از انواع خوراک دام و طیور، صیفی‌جات، میوه، حبوبات و برنج و همچنین آهن آلات در آبان ماه امسال به نسبت شاخص قیمت‌ها در آبان ۹۸ بین ۲ تا ۴/۵ برابر شده است.

خبرگزاری ایسنا در گزارشی با تحلیل آمار ارائه‌شده از سوی وزارت صمت اعلام کرد که «از بین ۹۶ کالایی که تغییرات قیمت آن‌ها از آبان سال گذشته تا ماه مشابه امسال منتشر شده، قیمت ۲۰ کالا بیش از ۱۰۰ درصد افزایش یافته و قیمت آن‌ها بین دو تا ۴/۵ برابر شده است».

بیشترین افزایش قیمت مربوط به کنجاله سویای وارداتی است که قیمت آن در مدت یاد شده ۴/۵ برابر شده است و در کنار آن باید به ذرت داخلی با ۱/۱۵ درصد افزایش قیمت اشاره کرد؛ چراکه این دو کالا به عنوان خوراک دام و طیور بر قیمت مرغ، گوشت، تخم مرغ و لبنیات نیز تاثیرگذارند.»

در همین مدت افزایش قیمت در گروه خوراکی‌ها به این صورت بوده است: گوشت گوسفندی و گوساله ۲۱ و ۲۰٫۳ درصد، شیر خام ۴۲ درصد، شیر استریل پاکتی ۵/۳۴ درصد، شیر بطری یک لیتری ۹/۱۸ درصد، شیرخشک ۱۳ درصد، برنج داخلی هاشمی و طارم ۷/۳۹ و ۲/۴۰ درصد، ماکارونی ۷۰۰ گرمی حدود ۵/۴۵ درصد، سیب زمینی ۹/۲۲ درصد، پنیر ۵۲۰ گرمی ۹/۴۱ درصد، ماست کم چرب و پر چرب حدود ۲/۲۲ و ۱/۲۹ درصد، انواع چای خارجی ۲۹ تا ۳۳ درصد، انواع روغن نیمه جامد و مایع ۱۴ تا ۲۷ درصد، انواع صابون، مایع ظرفشویی و دست‌شوئی و پودر ۱۸ تا ۳۰ درصد.

همچنین مرکز آمار ایران در گزارش تورم استانی که دی ماه منتشر کرد از کوچک‌تر شدن سفره مردم در استان‌های مختلف کشور خبر داد. براساس نتایج گزارش تورم استانی دستکم ۱۷ استان کشور در معرض سوءتغذیه قرار دارند چرا که در این استان‌ها نرخ تورم گروه «خوراکی، آشامیدنی و دخانیات» بالاتر از میانگین کشوری و حدود ۵۸ درصد است.

براساس این گزارش استان کرمانشاه با نرخ تورم نقطه به نقطه ۵/۶۷ درصد برای گروه کالاهای خوراکی بالاترین سطح افزایش میانگین قیمت کالاها را در آذر امسال تجربه کرد. شاخص کشوری تورم کالاهای خوراکی در آذر ماه ۹/۵۷ درصد گزارش شده است.

کردستان (۶/۶۵)، لرستان (۹/۶۳)، فارس (۵/۶۳)، همدان (۳/۶۳)، خراسان شمالی (۱/۶۳)، هرمزگان (۲/۶۱)، اردبیل (۴/۶۱)، البرز (۹/۶۰)، یزد (۸/۶۰)، خراسان رضوی و اصفهان (۷/۶۰) و آذربایجان غربی (۲/۶۰) دیگر استان‌های دارای نرخ تورم بیشتر از ۶۰ درصد کالاهای خوراکی گزارش شدند.

در استان‌های آذربایجان شرقی، قزوین، کرمان، ایلام هم شاخص قیمت کالاهای خوراکی بیش از ۹/۵۷ درصد افزایش یافت. این افزایش قیمت در گروه خوراکی‌ها با آمار دیگری که رشد بیکاری در یک‌سال گذشته را نشان می‌دهد، وخامت اوضاع را دوچندان می‌کند. در یک سال گذشته در این ۱۷ استان سطح بیکاری به ۱۸٫۵ درصد رسیده است.

بررسی نتایج گزارش‌های منتشرشده از سوی مرکز پژوهش‌های مجلس، وزارت صمت و مرکز آمار ایران نشان می‌دهد که دستکم ۲۸ میلیون نفر از جمعیت ایران هم‌اکنون دچار سوءتغذیه و فقر کالری هستند.

### وضعیت دردناک مزدبگیران و بازنشستگان

در ماه‌های منتهی به آخر سال مباحثات مربوط به تعیین حداقل دستمزد نیز داغ‌تر می‌شوند. شورای عالی کار، شورایی که نمایندگان کارفرما، دولت و نمایندگان تشکلهای دست‌ساز کارگری حضور دارند بر سر تعیین حداقل دستمزد در سانه‌های دولتی چار و جنجال راه می‌اندازند اما نهایت نتیجه به نفع دولت به عنوان کارفرمای بزرگ کشور و سایر کارفرمایان غیردولتی تمام می‌شود.

در حالی که اکثریت شهروندان ایران به ویژه کارگران و بیکاران و حاشیه‌نشینان به سختی قادر به تامین هزینه زندگی خود از جمله بهداشت و درمان خود به ویژه در شرایط همه‌گیری کرونا هستند، بودجه بخش صنایع دولتی سی و هفت برابر بودجه‌ای است که برای توسعه در امور «سلامت و درمان» اختصاص یافته است. بودجه اختصاصی برای توسعه زیر ساختی امور «آموزش و پژوهش» شش برابر کمتر از بودجه نظامی است. در حالی که بودجه بخش سلامت صدوپنجاه هزار میلیارد و بودجه آموزش صد و شصت هزار میلیارد است بودجه پنجاه و پنج نهاد مذهبی، معادل شش هزار و پانصد و نود هزار میلیارد تومان است.

در این لایحه مسکوت گذاشتن طرح رتبه‌بندی بیش از یک میلیون از معلمان و همسان‌سازی سه میلیون و ششصد هزار نفر از بازنشستگان اجتماعی، مسکوت گذاشته شده است.

بزرگ‌ترین موسسات مالی و صنعتی نظیر شرکت‌های وابسته به بنیادهای خامنه‌ای، آستان قدس، سپاه و... از معافیت مالیاتی برخوردارند.

به این ترتیب سران و مقامات و نهادهای سیاسی و قضایی و نظامی دولتی در حال سازمان دادن تهاجم وحشیانه‌ای به زندگی و معیشت مزد و حقوق بگیران در سال ۱۴۰۰ هستند.

آخرین تجمع‌های بازنشستگان تامین اجتماعی، بهمن‌ماه امسال در تهران، اراک، خرم‌آباد، و کرمانشاه برگزار شد و طی آن تجمعات، آنان خواستار اجرای شفاف ماده ۹۶ قانون تامین اجتماعی و افزایش مستمری شدند. در آذرماه نیز بازنشستگان کشوری در شهرهای مختلف، تجمع‌های مشابهی داشتند. خواسته اصلی تجمع‌کنندگان به‌صورت کلی، همسان‌سازی و افزایش حقوق، گسترش خدمات درمانی، و رعایت شان و منزلت اجتماعی بوده است.

از جمله دلایلی که وعده‌های دولتی نمی‌تواند بازنشستگان را مجاب کند، حجم گسترده فساد است که در چند سال گذشته دامان صندوق‌های بازنشستگی، از جمله صندوق بازنشستگی سازمان تأمین اجتماعی را گرفته و دورنمای معیشتی آنان را دچار مخاطره کرده است.

در سال ۱۳۹۵، محمود اسلامیان، مدیرعامل صندوق بازنشستگی کشوری، با افشای فسادهای مالی بزرگ در صندوق بازنشستگی در دولت قبلی، گفت: «تخلفاتی پیش آمده که به کمک قوه قضاییه و دادستانی در حال پیگیری آن هستیم.» همان سال، سیدتقی نوربخش، مدیرعامل وقت سازمان تأمین اجتماعی، در پاسخ به پرسشی پیرامون رسیدگی به پرونده‌های فساد مالی آن سازمان، از ارقام باورنکردنی تخلف در این سازمان سخن گفت و توضیح داد: «دولت یازدهم سازمان تأمین اجتماعی را با مشکلات فراوانی تحویل گرفت و پرونده‌های متعددی از دوره قبل داریم. حجم فساد و سوءاستفاده صورت‌گرفته تنها در سه پرونده، حدود ۹۰۰ میلیارد تومان بود.»

طرح تحقیق و تفحص مجلس از سازمان تأمین اجتماعی در همان سال اول دولت روحانی، بخشی از فساد گسترده در آن مجموعه را نمایان کرد. ماجرای هدیه گرفتن ۳۷ نماینده مجلس، برخی مقامات دولت دهم، از جمله مجتهد رضا رحیمی، عبدالرضا شیخ‌الاسلامی و اسدالله عباسی (سرپرست وقت وزارت تعاون) از سعید مرتضوی، به‌تنهایی کافی بود تا بازنشستگان متوجه شوند که چگونه سفره‌های کوچک معیشتی‌شان به‌دست افراد مختلف چپاول شده است.

در گزارش مجلس همچنین از تفاهم‌نامه‌ای جنجالی رونمایی شد که میان تأمین اجتماعی و شرکت هلدینگ سورینت قشم، متعلق به بابک زنجانی، بسته شده بود و طی آن، قرار بود سهام تأمین اجتماعی در ۱۳۸ شرکت ایرانی در ازای دریافت مبلغی منتقل شود. نام شرکت‌های بزرگی همچون هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران، فولاد خوزستان، فولاد مبارکه اصفهان، مس شهید باهنر کرمان، کشتیرانی جمهوری اسلامی ایران، و هتل‌های هما، در فهرست واگذاری به بابک زنجانی قرار داشت.

به گفته کارشناسان، صندوق‌های بازنشستگی کشوری و نیز سازمان تأمین اجتماعی، در طول چهار دهه گذشته عملکردی فاجعه‌بار و به‌دور از هر منطق اقتصادی در شیوه سرمایه‌گذاری داشته‌اند و به دلیل فقدان یک ساختار مشخص و شفاف، از جمله بخش‌هایی هستند که فساد در آن‌ها به‌آسانی رخ می‌دهد.

در این میان، بازنشستگان به‌ستوه آمده هر روز به موازات تحقیر خویش و کوچک‌تر شدن سفره‌های معیشتی‌شان، شاهد جنگ زرگری میان ذی‌نفعان دولتی هستند.

## فقر و فروش ارگان‌های بدن

۱۰ هزار مورد خودزنی با ادعای نزاع در پزشکی قانونی شناسایی شده است. سرپرست دفتر امور معاینات بالینی سازمان پزشکی قانونی ایران اعلام کرد: «در نهم ماه گذشته امسال ۱۰ هزار و ۲۳۱ مورد خودزنی تشخیص و به مراجع قضایی معرفی شده‌اند.» بر اساس آمار منتشرشده توسط سازمان پزشکی قانونی، در هفت ماه نخست امسال، در کل کشور، ۳۷۹۳۵۴ مورد نزاع در این سازمان ثبت شده است که ۱۱۸۰۹۹ مورد صدمه‌دیده زن و ۲۶۱۲۵۵ مورد مرد بوده‌اند.

آنچه در اخبار منتشرشده پزشکی قانونی به آن اشاره نشده این است که چرا «افرادی که اقدام به خودزنی می‌کنند در بیشتر موارد نه‌تنها از آسیب رساندن به خود سودی نمی‌برند بلکه با مشکلات قانونی و قضایی نیز روبه‌رو خواهند شد.» اما همچنان تعداد افرادی با اطلاع از احتمال نقض عضو یا آسیب بدنی دائمی، خود را در معرض خطر قرار می‌دهند افزایش می‌یابد.

خط فقر یا آستانه فقر حداقل درآمدی است که برای زندگی در یک کشور خاص در نظر گرفته می‌شود. این رقم در ایران برای ک خانواده ۴ نفره، از یک میلیون تومان در سال ۱۳۹۳ به ده میلیون تومان در سال ۱۳۹۹ رسیده است، در حالی که مطابق قوانین کار، حداقل حقوق کارگری متاهل دارای یک فرزند، به چهار میلیون تومان نیز نمی‌رسد.

بازرس مجمع عالی نمایندگان کارگران، با اشاره به سقوط سطح معیشت کارگران از خط فقر به فقر مطلق گفت: «در سایه تبعیض و نبود هیچ‌گونه حمایتی از قشر کارگر و اقشار آسیب‌پذیر جامعه، زنده ماندن اولین اولویت آنان خواهد بود.»

هم‌زمان بنا بر گفته رییس سازمان بهزیستی کشور یک میلیون خانوار ایرانی مستمری‌بگیر این سازمان هستند. معاون مشارکت‌های مردمی کمیته امداد امام خمینی نیز با اشاره به «خط فقر غذایی» به ازای هر نفر ۶۷۰ هزار تومانی از آمار ۶.۵ میلیون نفری تحت پوشش کمیته امداد خبر داد.

علیرضا عسگریان گفت: «بنا به یک روایت تا ۲۰ میلیون نفر در سه دهک اول قرار دارند که نیازمند حمایت هستند.» عسگریان افزود: «روایت‌ها از آمار سه دهک اول متفاوت است، کف آمارها این است که اکنون ۶.۵ میلیون نفر تحت پوشش کمیته امداد قرار دارند و فکر می‌کنم حدود ۷ میلیون نفر دیگر هم هستند که چنین شرایطی دارند ولی تحت پوشش نیستند و در واقع ۱۴ میلیون نفر در لایه اول حمایتی قرار می‌گیرند.»

امروز در ایران شاهد آن هستیم که افراد حتی با داشتن شغل و درآمد نیز «فقیر» محسوب می‌شوند. بیکاران با عبور از این مرحله، فقیر مطلق محسوب شده و در این شرایط اقتصادی به هدف مناسبی برای سودجویان اقتصادی تبدیل می‌شوند.

طبق اعلام واحد آوری اعضای پیوندی بیمارستان دکتر مسیح دانشوری، ایران در آسیا رتبه اول اهدای عضو از موارد مرگ مغزی را دارد و تعداد اهدا به ازای هر یک میلیون جمعیت ایران در سال گذشته، نزدیک به عدد ۱۲ رسیده است.

اما پیوند عضو تنها از افرادی که دچار مرگ مغزی شده‌اند صورت نمی‌گیرد، بلکه ارگان‌هایی مانند کلیه یا بخشی از سایر ارگان‌ها چون کبد را می‌توان از فرد زنده دریافت و به شخص نیازمند، پیوند زد.

در ایران خریدوفروش خون، فرآورده‌های خونی و اعضای بدن ممنوع است، اما اهدای عضو تشویق و تبلیغ می‌شود. از جمله آیت‌الله خمینی از اولین سال‌های رواج پیوند اعضای بدن، فتوایی برای سهولت اجرای آن صادر کردند. علی خامنه‌ای، از این نیز جلوتر رفته و نه تنها فروش اعضای بدن را بدون ایراد می‌بیند، بلکه در مواردی اهدای عضو را «امر واجب» دانسته است.



«مبادرت مکلف در هنگام حیات، به فروش یا هدیه کردن کلیه یا هر عضو دیگری از بدن خود برای استفاده بیماران از آن‌ها در صورتی که ضرر متناهی برای او نداشته باشد اشکال ندارد، بلکه در مواردی که نجات جان نفس محترمی متوقف بر آن باشد، اگر هیچ‌گونه حرج یا ضرری برای خود آن شخص نداشته باشد، واجب می‌شود.»

طبقات فقیر و کم‌توان هر جامعه‌ای، در زمان استیصال، بدون دریافت خدمات حمایتی دولتی، طعمه آسانی برای قاچاقچیان اعضای بدن هستند. ممنوعیت‌های قانونی و مذهبی در اغلب کشورها، باعث شده است که این بازار، همیشه مشتری داشته باشد. افرادی در سراسر جهان، سال‌ها در صف اهدای عضو منتظر می‌مانند و اگر شخصی منابع مالی کافی داشته باشد، ممکن است به فکر بیفتد که یا راه خود را به آغاز صف کوتاه کند و یا از راه‌های موازی به عضوی که می‌خواهد برسد. قیمت ارگان‌های بدن در بازار سیاه در مواردی تا سیصد هزار دلار نیز می‌رسد.

ایران با میزبانی از جمعیت میلیونی پناهجویان افغان که هزاران کودک به دلیل قوانین ضد مهاجرتی، حتی مدارک هویتی نیز ندارند، هدف آسانی برای قاچاقچیان اعضای بدن است. در موارد بسیاری خانواده‌های کودکان یا افراد ناپدیدشده، از ترس دیپورت، حتی از گزارش به پلیس نیز ابا دارند.

### آمار تکانه‌دهنده ازدواج دختران زیر ۱۵ سال در ایران

جمهوری اسلامی در این ۴۲ سال شرایطی را به وجود آورده است که کودکان نیز در امن نیستند و زندگی بسیاری از آن‌ها تباہ شده است. قوانین جمهوری اسلامی سبب شده است که دخترچه‌ها به ویژه خانواده‌های فقیر و روستایی، همواره در معرض تجاوزهای جنسی (با خواندن صیغه) قرار گیرند.

رئیس سازمان اجتماعی کشور اعلام کرد که در ۹ ماهه ابتدای سال ۲۵ هزا ازدواج زیر ۱۵ سال در کشور ثبت شده است. به گزارش سلام نو به نقل از ایلنا، ۲۰ بهمن ۱۳۹۹، «تقی رستموندی» معاون وزیر و رئیس سازمان اجتماعی کشور گفت: در کشور ما اساساً این کلید واژه کودک همسری جایی نه تنها جایی ندارد، بلکه کاربردی هم ندارد و در حقیقت ما با ازدواج پیش‌پس‌رسی مواجه هستیم.

او ادامه داد: به دختران کمتر از ۱۳ سال از آن‌جا که با حکم دادگاه و اثبات آمادگی و بلوغ جسمی دختران حکم قضایی برای ازدواج داده می‌شود، بنابراین ما چیزی به عنوان کودک همسری به معنایی که در ادبیات جهانی وجود دارد، در کشورمان نداریم یعنی در مسیر قانونی این کار انجام می‌شود به عنوان مثال اگر دختر ۱۳ ساله یا کمتر از ۱۳ سال دختر بود که قاضی حکم برای ازدواج نمی‌داد.

رئیس سازمان اجتماعی کشور توجیه کرد: به جهت رعایت اقتضانات فرهنگی، اقلیمی و جغرافیایی در نقاط مختلف کشور ما در روستاها دخترانی داریم که در همین سنین ۱۳ سال هستند و آمادگی جسمانی برای ازدواج دارند، این افراد برای ازدواج به دادگاه مراجعه می‌کنند و قاضی بعد از اثبات و وجود مستندات و شواهد حکم می‌دهد که این دختر ۱۳ ساله آمادگی ازدواج دارد، لذا به آن کودک همسری نمی‌گویند، چراکه کودک نمی‌تواند ازدواج کند.

رستموندی خاطر نشان کرد: عمده ازدواج‌های کمتر از سن ۱۵ سال در سن ۱۳ سالگی و ۱۴ سالگی است، یعنی از ۲۵ هزار ازدواجی که در ۹ ماهه ابتدای سال در سن کمتر از ۱۵ سال صورت می‌گیرد، ۱۴ هزار و ۶۲۹ ازدواج در سن ۱۴ سالگی بوده و ۹ هزار و ۵۳۶ ازدواج نیز در سن ۱۳ سالگی انجام شده است. همچنین ۸۱۲ ازدواج در سن ۱۲ سال و ۲۴۸ ازدواج هم در سن ۱۱ سالگی انجام شده است، حدود شاید یک یا دو ازدواج هم زیر ۱۰ سال در کل کشور داشته‌ایم.

او ادامه داد: ازدواج زیر ۱۵ سال هم ثبت رسمی می‌شوند و هم در بانک اطلاعات جمعیت کشور آمار آن ثبت می‌شود، اما چون شناسنامه دختران بعد از سن ۱۵ سالگی دارای صفحه ازدواج می‌شود بعد از ۱۵ سالگی ازدواج این دختران در شناسنامه ثبت می‌شود، منتها ازدواج زیر ۱۵ سال رسمی، قانونی، شرعی و ثبت شده تلقی می‌شود.

دو سال از زمانی که معاونت امور زنان و خانواده رئیس‌جمهوری ایران لایحه حذف تبصره مربوط به ازدواج دختران زیر ۱۳ سال را به دولت ارسال کرد می‌گذرد اما این لایحه هم مانند طرح مجلس برای کاهش کودک همسری و افزایش حداقل سن ازدواج به هیچ نتیجه‌ای نرسیده است.

ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی ازدواج دختر زیر ۱۳ سال را منوط به کسب اجازه از دادگاه و تعیین مصلحت کودک توسط دادگاه دانسته اما همچنان والدین به دلایل مختلف مانند فقر، سودجویی و باورهای فرهنگی کودکان خود را وادار به ازدواج می‌کنند. فقر از جمله به ازدواج‌های صوری برای دریافت وام ازدواج نیز انجامیده است.

دولت شیخ حسن روحانی که ماه‌های آخر حضور خود را می‌گذراند، گرچه از دور اول با وعده‌هایی به زنان روی کار آمد، اما در عمل هیچ اقدام عملی و موثری در این زمینه انجام نداد.

طبق آمار دیگری که از سوی مرکز آمار ایران منتشر شده، تعداد ۳۴۶ نوزاد در بهار سال جاری متولد شده‌اند که مادران آن‌ها کمتر از ۱۵ سال داشته‌اند. این در حالی است که باید پرسید کودک ۱۵ ساله چگونه می‌تواند برای کودک دیگر مادری کند؟ همچنین به دلیل سن کم این دختران مشکلات جسمانی و روانی حاصل از بارداری و زایمان نیز می‌تواند برای آن‌ها ایجاد می‌شود. این آمار برای دختران ۱۵ تا ۱۹ ساله نیز بیش‌تر از ۱۶ هزار ولادت بوده است.

### دروغ‌های بزرگ خمینی درباره کارگران

روح‌الله خمینی بنیان‌گذار جمهوری اسلامی روز ۸ آذر ۱۳۵۷ در مصاحبه با مجله «الاقتصاد العربی» مدعی شده بود: «کارگران در جمهوری اسلامی حق خواهند یافت دور هم جمع شوند و از حقوق صنفی خود دفاع کنند.» او در این مصاحبه اظهار داشت: «کارگران محروم و متدین ایران که اکثر آنان همان کشاورزان و زارعین فقیر و گرسنه سابق‌اند، حق دارند برای به دست آوردن حقوق حقه خود، به مبارزه ملت، از هر طریق ممکن و مشروع بپردازند و در جمهوری اسلامی، به آن‌ها حق داده می‌شود که به



هر شکل ممکن به دور هم جمع شوند و مسائل و مشکلات خود را بررسی کنند و در نتیجه، دولت را در جریان مسائل خود قرار دهند و نیز از حقوق صنفی خود دفاع کنند.»

او در پیام چهارده ماده‌ای که در ۹ اسفند ۱۳۵۷ نیز منتشر کرد، اسلام را طرفدار کارگران معرفی کرد و گفت: «کارگران، کارخانه‌ها و دیگر کارگران و کارمندان و طبقات مستضعف باید بدانند که اسلام از بدو ظهور طرفدار آنان بوده و در حکومت عدل اسلامی به آنان احکاف نمی‌شود و نخواهد شد.»

خمینی وعده کرد که به مرور مسائل کارگران حل و روند کشور به نفع کارگران اصلاح خواهد شد تا آن‌ها به حقوق خود برسند. در حالی که ۴۲ سال است نیروهای سرکوبگر جمهوری اسلامی، از شبه‌نظامیان گرفته تا نیروی انتظامی به تجمعات کارگران، دانشجویان، معلمان و سایر اقشار جامعه یورش آورده و تجمعات عموماً آرام، سالم و غیرمسلحانه آن‌ها را بی‌رحمانه سرکوب کرده‌اند. برخورد خشونت‌آمیز با تجمعات اعتراضی کارگران شرکت هفت‌تپه و دستگیری نمایندگان کارگران این شرکت و شلاق زدن کارگران از آخرین نمونه‌های بی‌شمار از برخورد دولت با تجمعات کارگری است.

نگاهی به بیانیه‌ها، تشکلهای کارگری و مصاحبه فعالان این حوزه نشان می‌دهد که با گذشت ۴۲ سال از مستقر شدن جمهوری اسلامی در ایران، مطالبات کارگران نه تنها محقق نشده؛ بلکه همواره طی این چهار دهه بر لیست مطالبات آن‌ها افزوده شده است. «پایین بودن حقوق و دستمزدها»، «فقدان امنیت شغلی»، «قراردادهای موقت و سفید امضاء»، «بیمه درمانی و بی‌عدالتی در پوشش‌های بیمه‌ای»، «بازنشستگی و افزایش مقرر»، «اصلاح قانون کار»، «آزادی فعالیت‌های صنفی و راه‌اندازی اتحادیه‌های کارگری»، «تقویت تشکلهای کارگری»، «به رسمیت شناخته نشدن اعتراضات و تجمع‌های صنفی» و «استقلال تامین اجتماعی» عمده‌ترین مطالبات جامعه کارگری ایران است که نشان می‌دهد، جمهوری اسلامی نه تنها در تحقق حقوق کارگران اقدامی نکرده و به تبعیض و استثمار پایان نداده؛ بلکه در حق کارگران همانند حق همه شهروندان جامعه ایران مرتکب جنایت شده است. به به این ترتیب کارگران طی این سال‌ها نه تنها به حقوق خود دست نیافتند؛ بلکه مزایایی را هم چون «قراردادهای کار دائم» که از پیش از انقلاب از آن برخوردار بودند، نیز از دست دادند. به طوری که «فتح‌الله بیات» رییس اتحادیه کارگران قراردادی و پیمانی، سال ۱۳۹۸ در گفت‌وگویی با اینلنا، آمار کارگرانی را که با قرارداد موقت کار می‌کنند، ۹۵ درصد اعلام کرده و گفته: «۹۵ درصد کارگران در کشور قرارداد موقت دارند. در جمهوری اسلامی توقع نداریم که وقتی از حق الناس دم می‌زنند به این شکل قرارداد منعقد شود.»

فعالان کارگری، قراردادهای موقت را استثمار کارگران می‌دانند، استثماری که در جمهوری اسلامی بنا گذاشته و توسعه یافت. یکی از مهم‌ترین موارد برای مقایسه وضعیت کارگران در کشورهای مختلف دنیا مساله حداقل دستمزد است. براساس گزارش‌های بین‌المللی، در حال حاضر حداقل دستمزد در بالاترین حد به ساعتی ۱۴ دلار در برخی از کشورهای اروپایی؛ همچون لوکزامبرگ و برخی شرکت‌های آمریکایی و کمترین آن به چند سنت در کشورهای آفریقایی-آسیایی از جمله ایران تنزل پیدا می‌کند. در ایران حداقل حقوق یک کارگر در سال ۱۳۹۹ یک میلیون و ۸۳۵ هزار و ۴۲۷ تومان تعیین شده است که به ازای آن باید ۱۷۶ ساعت (هفته‌ای ۴۴ ساعت) در ماه کار کند. یعنی هر ساعت حدود ۱۰ هزار تومان معادل ۴۵ سنت به دلار آمریکا با قیمت روز (۲۳ هزار تومان)، هر کارگر دستمزد دریافت می‌کند؛ یعنی کمتر از نصف یک کارگر مکزیک به‌عنوان سی‌ویکمین کشور جهان با بیش‌ترین حداقل دستمزد.

فاجعه زمانی است که حداقل دستمزد با خط فقر مقایسه شود. گفته می‌شود برآوردهای کمیته امداد نشان می‌دهد خط فقر غذایی به ازای هر نفر ۶۷۰ هزار تومان اعلام شده است. «فرامرز توفیقی» رییس کمیته دستمزد شورای اسلامی کار، با اعلام این خبر گفته: «اگر این رقم را در ۳.۳ نفر که تعداد افراد یک خانواده متوسط است، ضرب کنیم؛ رقم ۲ میلیون و ۲۱۱ هزار تومان می‌شود مقدار مواد غذایی خط فقر. اگر این رقم را در ضریب تاثیر مواد غذایی در سبد معیشت ۳۰.۹۵ درصد لحاظ کنیم، خط فقر اعلامی حدود ۷ میلیون و ۱۴۳ هزار و ۷۸۰ تومان می‌شود.» اعدادی که با حقوق کارگران فاصله بسیار دارد. با توجه به تورم افسارگسیخته اگر حداقل دستمزد کارگران چهار برابر یعنی ۴۰۰ درصد هم افزایش یابد باز هم به خط فقر نمی‌رسد. چندی پیش بازنشستگان در بیانیه‌ای با توجه به افزایش چندین باره قیمت‌ها، هزینه سبد معیشت کارگران را حدود ۱۲ میلیون تومان تخمین زدند.

### نمونه‌هایی از اعتصاب‌ها و اعتراض‌ها

سال‌های نخست قدرت‌گیری جمهوری اسلامی اغلب با سرکوب کردستان و ترکمن صحرا و یا حجاب اجباری زنان و جنبش دانشجویی و هم‌زمان با اعدام‌های صحرائی خلخال همراه بود. در واقع دهه نخست جمهوری اسلامی ایران دهه وحشت و کشتار بود که همه جناح‌های حکومتی در آن‌ها دخالت مستقیم داشتند به ویژه کشتار چندین هزار زندانی سیاسی در پایان جنگ ایران و عراق با فتوای جنایت‌کارانه خمینی.

در این سال‌ها مردم آزاده به خصوص کارگران و زنان و دانشجویان و روشنفکران مردمی تماشگر نبوده و در دوره‌هایی سعی کرده‌اند جمهوری اسلامی را بر کنار کنند.

در اوایل دهه ۷۰، شورش‌هایی در شهرهایی مانند مشهد، اسلامشهر، شیراز، زاهدان، زنجان، ارومیه، اراک و مبارکه رخ دادند که برای مسئولان حکومتی غیرمنتظره بود.

از جمله آن‌ها مشهد بود که تلاش ماموران شهرداری؛ سال ۷۱؛ برای تخریب خانه‌های مسکونی غیر مجاز ساخته شده در حاشیه شهر منجر به درگیری‌ها و کشته‌شدن چندین نفر شد. در مرداد ۷۳، با مخالفت مجلس با استان شدن قزوین، اعتراض‌ها در این شهر بالا گرفت و کار به خشونت کشید. در اسلامشهر نیز؛ ۱۵ فروردین سال ۷۴، اعتصاب رانندگان مینی‌بوس به وضعیت موجود، هم‌زمان با اجرای طرح تعدیل اقتصادی در دولت اکبر هاشمی رفسنجانی و افزایش ۵۰ درصدی تورم، شرایطی غافلگیرکننده برای سران حکومت ایجاد کرد.

جزئیات این اعتراض‌ها و میزان تلفات ناشی از آن‌ها هیچ‌گاه اعلام نشد، اما این حوادث باعث یک خانه‌تکانی و تغییر در ساختار تشکیلاتی بسیج و افزایش مانورهای شهری شد. به طور مشخص گردان‌های عاشورا و الزهرا پس از وقایع مشهد شکل گرفت و هدف آن حفاظت از کوی و برزن‌ها و اقدام در حوادث غیر مترقبه بود.

البته این دو گردان‌های پرتعداد بسیج، سال ۸۶، به نیروهای زمینی سپاه ملحق شدند و در حوادث انتخابات سال ۸۸ نیز تحت فرماندهی سپاه ثارالله تهران بزرگ نقش عمده‌ای ایفا کردند.

هزاران نفر در جریان اعتراض‌های ماه آبان ۹۶ بازداشت شدند و مقامات ایران می‌گویند صدها شهر و ۲۹ استان از ۳۱ استان ایران درگیر این اعتراضات بوده است.

اما دو نکته در اعتراضات دی ۹۶ در این محدوده قابل درنگ است: وجه پررنگ مطالبات اقتصادی و حضور چشمگیر کشاورزان در میان معترضان (شعار معروف رو به میهن پشت به دشمن که به نشانگان این اعتراضات تبدیل شده است توسط کشاورزان سر داده شد که نماز جمعه را به یک حرکت اعتراضی تبدیل کردند). می‌توان گفت که بیش‌ترین شدت خشک‌سالی منطبق است بر محدوده اعتراضات ۹۶. بیش‌ترین شدت بیکاری در ایران منطبق است بر مناطق رودرو با بیش‌ترین شدت خشک‌سالی و اعتراضات ۹۶ نیز منطبق است بر این هر دو.

آبان‌ماه ۹۸، اعتراضاتی که با خشم مردم علیه افزایش سرسام‌آور بهای بنزین جرقه خورد، به سرعت به اعتراضات حکومتی با شعارهای وری مشکلات اقتصادی تغییر ماهیت داد. این نخستین بار طی یک دهه اخیر نیست که اعتراضات نسبت به مشکلات اقتصادی چنین با شتاب به اعتراضات ضد نظام جمهوری اسلامی ایران تبدیل می‌شود. در دی ماه دو سال پیش (۱۳۹۶) هم شعار «نه به گرانی» به سرعت به شعارهایی که بنیان نظام را هدف گرفتند، تغییر شکل داد.

اعتراض‌هایی که همانند دهه‌های پیش تنها به پایتخت و چند شهر بزرگ بسنده نکرد و دامنه آن به بیش از صد شهر در ایران رسید و در آخرین دور هم دامنه وسعت اعتراضات در شهرستان‌های دور از مرکز گسترده‌تر از پایتخت بود.

اگر در اعتراض سال ۱۳۸۸ در اعتراض به تقلب در انتخابات ریاست جمهوری اصلاح‌طلبان حکومتی تا حدود نقش داشتند اما در دی ماه ۹۶ و آبان ۹۸ اعتراضات با انگیزه‌های سیاسی علیه کلیت جمهوری اسلامی آغاز شد و در آبان ۹۸ این روند تعمیق بیش‌تری پیدا کرد.

جامعه ایران و جهان در روز ۲۴ آبان سال ۱۳۹۸ شاهد گسترده‌ترین اعتراضات علیه حکومت اسلامی در طول حاکمیت آن بودند. این اعتراضات به دنبال انجام مجدد سهمیه‌بندی بنزین در ایران و افزایش ۳۰۰ درصدی قیمت بنزین آغاز شد. اعتراضات با حمله وحشیانه نیروهای حکومتی مواجه شد.

این خیزش هم‌زمان در ۳۰ استان و ۱۹۰ شهر ایران را در بر گرفته بود حدود یک هفته ادامه یافت. حکومت برای جلوگیری از انتشار وقایع و اخبار آن، شبکه انترنت و تلفن موبایل را برای مدت چند روز قطع کرد. تنها بعد از وصل شدن مجدد خطوط ارتباطاتی بود که هم ابعاد شرکت میلیونی مردم در این اعتراضات آشکار شد. هم‌چنین درجه وحشی‌گری و تهاجم نیروهای رنگارنگ حکومتی به مردم معترض.

۲۴ آبان نخستین سالگرد خیزش مردم بر علیه گران شدن نرخ بنزین و وضع معیشت، شاهد تشدید بحرک امنیتی در سراسر ایران بودیم. مانورهای بسیج در محلات حاشیه شهرها، افزایش دستگیری فعالان کارگری و مدنی، شلاق زدن در ملاعام، فرستادن احضاریه دسته‌جمعی برای ۷۱ نفر از شهروندان بهبهان، اعلام احکام زندان و شلاق برای ۱۶ نفر از معترضین آبان‌ماه در استان کردستان، تشدید فشار بر کاربران شبکه‌های اجتماعی، اعدام ۱۱ تن از محکومین دادگاه‌های عادی طی روزهای گذشته، تنها نمونه‌هایی از این تحرک‌های امنیتی هستند.

اعتراضاتی که در بیش از ۳۰ استان کشور، فراگیرترین اعتراضات تاریخ ۴۱ ساله حکومت جنایت‌کار اسلامی به شمار می‌رود. آمارهای مختلف حکایت از کشتن دست‌کم ۴۰۰ تا ۱۵۰۰ تن از معترضان است. حکومت هرگز آمار رسمی را اعلام نکرد اما چه کسانی تصمیم به این کشتار و سرکوب خونین گرفتند و چه کسانی در سطح کشور و استان‌ها آن را اجرا کردند؟

با این وجود، کلیت دم و دستگاه از بیت رهبری و سه فوه گرفته تا ارگان‌های سیاسی، قضایی، امنیتی و نظامی و البته جناح‌های این حکومت مستقیم و غیرمستقیم در سرکوب و کشتار معترضین سهیم هستند و در راس همه این آدم‌کشان حکومتی علی خامنه‌ای قرار دارد.

تصمیم به سرکوب معترضان آبان ۹۸ در بالاترین سطح تصمیم‌گیری حکومتی و با فرمان نهایی شخص علی خامنه‌ای، رهبر حکومت کشتار و ترور اسلامی اتخاذ شده بود. بنابراین پس از سرکوب و کشتار معترضان در آبان ماه ۹۸، پرونده سنگین دیگری بر پرونده‌های جنایت علیه بشریت توسط کلیت حکومت اسلامی افزوده شده است.

شیخ حسن روحانی پس از خامنه‌ای دومین مقام مهمی است که در کنار او در کشتار معترضان آبان ماه مسئولیت و نقش مستقیم مسئولیت دارد. او علاوه بر این‌که رییس جمهوری و رییس دولت، به عنوان رییس شورای عالی امنیت ملی (مهم‌ترین و عالی‌ترین نهاد امنیتی حکومت)، درباره سانسور و سرکوب، طراحی و برنامه‌ریزی، مدیریت و اجرای آن نقش مهم ایفا می‌کند و به همین دلیل رهبر و رییس جمهور دست در دست هم مرتکب این جنایت تاریخی شدند. شورای امنیت کشور نهادی است که نه تنها رسیدگی و مدیریت اعتراض‌های مردمی، بلکه وظیفه رسیدگی به همه موارد امنیتی در سراسر کشور را برعهده دارد.

با توجه به رویدادهای اخیر جامعه ایران، ترس از سانسور و سرکوب و اعدام دیگر برای مردم کارکرد گذشته را ندارد. استفاده از سلاح‌های مختلف همچون تفنگ‌های ساچمه‌ای، تیربار، تک تیراندازها برای نشان دادن سر و قلب جوانان، نفوذ امنیتی‌ها در درون جمعیت و کشتن فعالین در درون تظاهرکنندگان، به قتل رساندن افراد در زیر شکنجه در زندان‌ها، تجاوز به زنان در زندان‌ها، خفه کردن انسان‌های دستگیر شده در سدها و کانال‌های آب، به تیربار بستن افرادی که در خرمشهر به نزارها پناه برده بودند، حمله به مغازه‌ها و شکستن در و پنجره، تخریب ماشین‌های شخصی و به طور کلی دست زدن به هرگونه جنایت «آتش به اختیارها» و... از سوی نهادها و سران حکومت کاملاً مجاز اعلام شده بود. آنان در آن روزها نشان دادند که از هرگونه احساس و خصلت انسانی تهی هستند؛ و به این ترتیب توانستند صدای حق‌طلبانه مردم را برای مدتی خاموش کنند. البته

به یاری فضای مجازی و هزاران فیلم و عکس گرفته شده از این اعتراضات آزادی خواهانه و حق طلبانه، صحنه های تکان دهنده و دلخراش سرکوب، تبلیغات فریبکارانه رسانه های حکومتی نقش پر آب شد و همراه با آن ماهیت خیلی از افراد و جریاناتی که با انقلاب و سرنگونی کلیت این حکومت در داخل و خارج کشور مخالفند و یا اصلاح طلب و جبره خوار بگیر حکومتند، در سطح گسترده ای حتی برای شهروندان متوهم نیز افشا و علنی شد.

تاثیر همین خیزش مردمی خود را در انتخابات مجلس شورای اسلامی در اواخر سال گذشته نشان داد که به اقرار دست اندرکاران حکومت حداکثر آمار شرکت کنندگان ۲۰ درصد و در دور دوم بسیار هم کمتر بوده است.

### همجنس گرایان در ایران؛ گزارش تکان دهنده سازمان ملل

به گزارش بی بی سی، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر ایران در تازه ترین گزارش خود از «شوکت الکتریکی» و «درمان های اجباری هورمونی یا تجویز داروهای قوی روانی» برای کودکان همجنس گرا، ترنس یا دوجنسگرا در ایران ابراز نگرانی کرده است.

در متن گزارش جاوید رحمان که به تازگی منتشر شده، این رویه مصداق «شکنجه و رفتار غیرانسانی، بی رحمانه و تحقیرآمیز» در قبال کودکان توصیف شده است. رحمان می گوید درباره این نوع «شکنجه» گزارش هایی از ایران دریافت کرده است.

جاوید رحمان، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر ایران این گزارش را به توصیه شورای حقوق بشر برای ارائه در چهل و ششمین جلسه این شورا در ۲۲ فوریه تهیه کرده است.

در این گزارش وضعیت حقوق بشر در ایران تا سوم دسامبر ۲۰۲۰ با تمرکز بر شرایط زنان، دختران و اقلیت های جنسی بررسی شده است.

رحمان از نقض حقوق اقلیت های جنسی شامل همجنس گرایان، دوجنس گرایان و ترنس ها ابراز تاسف کرده و گفته مقام های ارشد جمهوری اسلامی ایران از این گروه با عبارات توهین آمیز یاد می کنند و حتی آن ها را «بیمار» یا «فائد شان انسانی» می دانند.

او می گوید حکومت ایران به اقلیت های جنستی به چشم «ناهنجار» نگاه می کند و تلاش آن ها بیش تر برای «درمان» و «جراحی» است.

در این گزارش گفته شده که روابط جنسی دو همجنس بر اساس رضایت دو طرف در ایران جرم است و مجازات اعدام دارد و به خاطر همین، زمینه برای خشونت علیه اقلیت های جنسی از جمله «شکنجه، آزار و تجاوز» توسط مجریان قانون فراهم شده است.

جاوید رحمان می گوید اقلیت های جنسی در خانه، محیط کار و تحصیل با خشونت مواجه هستند و از ترس قانون این موارد را گزارش نمی کنند.

متن این گزارش بر اساس اطلاعات دریافت شده از مقام های رسمی جمهوری اسلامی ایران، نهادهای مدنی و فعالان حقوق بشر تهیه شده است.

بخش اعظم گزارش جاوید رحمان درباره نقض حقوق زنان در ایران است و گفته شده که گرچه قدم هایی برای برابری جنسیتی برداشته شده، اما نابرابری در قانون وجود دارد.

رحمان قوانین خانواده در ایران از جمله حق طلاق، ازدواج، حضانت و ... را با کلمه «تبعیض آمیز علیه زنان» توصیف کرده و قانونی بودن ازدواج دختران در سن ۱۳ سالگی را مخالف کنوانسیون حقوق کودکان دانسته که در آن حداقل سن ازدواج دختران و پسران ۱۸ سال است.

گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور ایران اعطای وام بانکی به زوج ها بدون محدودیت سنی را از عوامل افزایش ازدواج کودکان در ایران عنوان کرده و گفته از نگاه سازمان های حقوق بشری این «ازدواج اجباری» محسوب می شود و در فاصله ماه مارس تا ژوئن ۲۰۲۰ یعنی در مدت سه ماه ۷۳۲۳ مورد ازدواج دختران بین ۱۰ تا ۱۴ سال در ایران ثبت شده است.

بر اساس این گزارش قوانین مدنی در ایران علیه زنان و به نفع همسران آن هاست که می توانند مانع کار و فعالیت آنان در خارج از خانه شوند یا حتی اجازه داشتن گذرنامه و سفر را از آنان سلب کنند.

### «امنیت ملی» و «سیاست داخلی» و «سیاست خارجی» با حجاب خانمها

در هیچ کشور جهان، «امنیت ملی» و «سیاست داخلی» و «سیاست خارجی» با حجاب خانمها پیوند ندارد، جز جمهوری اسلامی ایران. محمود احمدی بیغش، عضو کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی مجلس استصوابی یازدهم است. آن گونه که «رهبر» خطاب به نمایندگان همین مجلس که به دیدارش برده شدند گفته و ستایش کرده، معیار انقلابی بودن باشد، مجلس یازدهم انقلابی ترین مجلس جهان است. این ها حتی واژه انقلاب را نیز به لجن کشیده اند.

بیغش یک مصاحبه امنیتی و جهاتی درباره حجاب و گرفتاری های نیروی انتظامی در مواجهه با خانمها در خیابان ها و داخل اتومبیل ها کرده و این چنین اعتراف کرده است:

«مگر می شود مردی نداند که همسرش بدحجاب است؟ بعد از ارسال پیامک پلیس برای خانم هایی که در اتومبیل بدحجابی (کشف حجاب) می کنند، خانمها مراجعه می کنند و می گویند: «کارمند هستم!» دروغ نمی گویند، خانم کارمند ۵۰ متر که از اداره دور می شود حجاب را فراموش می کند. شما در خیابان جرات دارید به خانم بدحجاب بگویید حجابت را رعایت کن؟ به شما پرخاش می کند.»

هنوز چندی از انقلاب ۱۳۵۷ نگذشته بود که حجاب اجباری به فرمان خمینی با دو شعار آغاز شد «یا روسر یا تو سری» و سپس روسری تبدیل شد به حجاب با این شعار «خواهر من سنگرتو نگهدار!» پس از ۴۲ سال حجاب اجباری رسیده به آن نقطه ای که عضو کمیسیون امنیت و سیاست خارجی گفته است.

۴۲ سال است از سرکوب سیستماتیک زنان کاسته نشده است! اما زنان مرعوب این فضایی رعب و وحشت و سرکوب جمهوری اسلامی نشده‌اند و همچنان به عناوین مختلف آزادی و برابری خود را پیگیری می‌کنند. هم‌اکنون زنان فعال زیادی در زندان‌های مخوف جمهوری اسلامی محبوس هستند.

### یک جنایت دیگر جمهوری اسلامی نابودی محیط زیست ایران است

جمهوری اسلامی تنها قاتل انسان‌ها نیست بلکه قاتل طبیعت ایران نیز هست. در حالی که طبیعت و رابطه با طبیعت بخش بزرگی از هویت شهروندان ایران و جهان است. بسیاری از جشن‌های ملی شهروندان ایران همچون نوروز، سیزده بدر، یا شب یلدا بر مینای بزرگداشت زیبایی طبیعت وارد فرهنگ جامعه ما شده‌اند. نابودی محیط زیست ایران یکی از جنایات جمهوری اسلامی است، جنایتی که بر نسل‌های آینده ایران نیز اثر فاجعه‌بار خود را خواهد گذاشت.

بیش‌تر مردم جامعه ما از کوه‌های پوشیده از برف آذربایجان، تا صخره‌های زاگرس در کردستان، تا کرانه‌های اروندرود در خوزستان، خاطرات زیبایی دارند.

سال‌هاست که زیبایی و شکوه دریاچه ارومیه به خاطره‌ها پیوسته و به دریاچه تلی از گردوخاک و نمک تبدیل شده است. دریای خزر و خلیج فارس نیز حال و روزگار خوشی ندارند. در حالی که زمانی سرشار از طراوت و گونه‌های متنوع دریایی بودند. هوای تازه و پاک که از دامنه‌های دماوند به تهران و دشت‌های اطرافش می‌وزید، امروز مملو از ذرات معلق است که هر سال هزاران نفر را به کام مرگ می‌کشد.

زاینده رود به اتوبان معروف شده است. تالاب‌ها و جنگل‌ها نابود شده و حیوانات نیز از بین رفته‌اند. فاجعه زیست‌محیطی ایران پیامد عینی عملکرد جمهوری اسلامی است که حفظ قدرت و غارت ثروت برای سران و مقامات و نهادهای رنگارنگ آن از محافظت از جان و مال شهروندان و منابع طبیعی‌اش مهم‌تر است.

جمهوری اسلامی نشان داده است هدفی جز حفظ قدرت و کسب ثروت بیشتر برای خود ندارد و در این راستا است که محیط زیست ایران را نیز نابود کرده است. جمهوری اسلامی با پروژه‌های سدسازی، جیب وابستگان خود را پر کرده است. برآوردهای جهانی هشدار می‌دهند که بحران آب ممکن است موجب آوارگی ۵۰ میلیون تن از شهروندان جامعه ما شود.

حفر چاه‌های بی‌رویه موجب استخراج ۷۰ درصد آب‌های زیرزمینی شده است. دانشمندان برآورد کرده‌اند که نرخ برداشت آب زیرزمینی در ایران دو برابر نرخ برداشت استاندارد جهانی است، در حالی‌که بهره‌وری در مصرف آب در بخش کشاورزی نصف میزان آن در استاندارد جهانی تخمین زده می‌شود.

زهره کشوری، خبرنگار محیط زیست، در یک رشته توییت در حساب کاربری خود نوشت: «قیمت هر تن سنگ چینی منطقه حفاظت شده بهرام‌گور ۴۰ هزار تومان است. سنگهای خام در کشتی‌های چینی در سواحل ایران فراوری و با قیمت گزاف در دبی به اروپایی‌ها فروخته می‌شود.

سنگ‌های ۱۰ تنی خام بار کامیون می‌شود و از طریق اسکله شهید بهشتی چابهار به کشتی‌های چینی می‌رود! در این کشتی‌ها کارخانه سنگبری وجود دارد. پیش از رسیدن کشتی‌های چینی به بندر «دبی» سنگ‌ها بریده و فراوری میشوند. سنگ‌های تراش خورده با قیمت‌های بسیار بالا به مشتریان اروپایی فروخته می‌شود.

این فاجعه تنها به منطقه حفاظت شده بهرام‌گور و شهر نیریز محدود نمی‌شود! و چرخ توسعه در بسیاری از شهرها بر پاشنه عدم توسعه پایدار می‌چرخد اما پیش از آن‌که بولدوزرها نقشه‌های منطقه حفاظت شده بهرام‌گور را نقش بر آب کنند، زیستگاه بکر «غوری» را در نیریز فارس بلعیند! پارک ملی «غوری» چسبیده به بهرام‌گور است. رگ‌های معدنی‌اش ریش‌ریش شده و قوچ و میش‌های پرآوازه‌اش، آواره شده‌اند! مراتع هم از بین رفته است!

بسیاری از ساکنانش هم دام‌ها را فروخته و حاشیه‌نشین شهر شده‌اند. بنابراین تا این‌جا کار نه تنها بومی‌های منطقه غوری صاحب شغل نشده‌اند که دامدارانش هم مراتع سبزشان را از دست داده‌اند!

با ۲۲۰ دهنه معدن، منطقه غوری را آتش و لاش کردند. جنوب شرق نیریز می‌شود غوری. غوری منطقه‌ای دارد به نام دزدان! منطقه دزدان را هم به کرمان دادند تا معدنکاوان، دزدان را هم بکاوند. از مراتع سرسبز دزدان هم تنی لخت ماند و سنگ‌های لاشه لاشه! مراتع و زندگی دامدارانش نیز باهم از بین رفت!

در دومین هفته آبان‌ماه سال جاری، لاهیجان‌زاده، معاون دریایی سازمان حفاظت محیط زیست گفت: «بیش‌ترین تخریب عرصه‌های زیست محیطی ایران محصول ۲۵ سال اخیر است و هیچ منطقه‌ای از این آسیب‌ها بی‌نصیب نمانده است.» این مقام سازمان محیط زیست اجرای طرح‌های توسعه از دهه هفتاد را عامل بزرگ تخریب معرفی کرد و گفت: «از سال ۷۳ که برنامه‌های توسعه‌ای آغاز شد، این بلا را بر سر سرزمین خود آورده‌ایم که می‌توان این روند تخریبی را در تمام نقشه ایران دنبال کرد.»

نماد توسعه در سال‌های ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی (سردار سازندگی؟!)، سدسازی بود. در آن دوران، دولت با خودش در زدن کلنگ سد و یا قیچی کردن روبان افتتاح سد آبگیری شده رقابت می‌کرد. در آن دوران، دولت با خودش در زدن کلنگ سد و یا قیچی کردن روبان افتتاح سد آبگیری شده رقابت می‌کرد. به گفته یکی از مدیران سابق سازمان حفاظت محیط زیست، هر جا دره‌ای باشد و رودخانه‌ای، کاندیداهای مجلس، مشاوران و پیمان‌کاران به آن به عنوان کار و پول و منشا قدرت نگاه کرده‌اند. ساخت سد به معنای تخصیص بودجه بیشتر به استان، اشتغال بیشتر در حوزه رای‌گیری و درآمدی نسبتاً طولانی برای مشاوران و مجریان است.

مجموعه هزینه‌ها و آثار منفی اکثر سدهای بزرگ، بیش‌تر از فایده آن‌ها ارزیابی شده است. وقتی ساخت سد موجب کاهش جریان و کم شدن سهم آب پایین دست شود، اولین نتیجه‌اش کم‌آبی سفره آب زیرزمینی است، و با کمبود آب، کشاورزان چاه‌های

پایین دست را عمیق تر می کنند و نهایتا با تخلیه آبخوان و نشست زمین و بیابانی شدن مواجه خواهیم شد. به این آثار، تولید گازهای گلخانه‌ای را باید افزود.

اگر ساخت برخی از سدها در ایران با زیر آب رفتن جنگل‌ها، باغ‌ها و مزارع در مخزن و دریاچه همراه باشد، اکوسیستم‌هایی زنده را زنده به‌گور کرده‌اند. به ازای هر درخت که زیر آب رفته، درخت جدیدی از همان نوع را نکاشته‌اند. دولت با بی‌توجهی به وضعیت پوشش گیاهی و عدم اجرای طرح‌های آبخیزداری برای تثبیت خاک کوهپایه‌های بالادست حوضه، عمر سد را به خاطر رسوبی که کم‌کم در مخزن سد جمع می‌شود، کاهش می‌دهد. این رسوب، شامل مواد معلق است که در حالت طبیعی به هنگام سیلاب بر روی دشت‌ها پخش می‌شد و به حاصل‌خیزی خاک کمک می‌کرد. راه بخشی از مواد آلی و غذایی که با رودخانه به سمت پایین حرکت می‌کنند هم به وسیله سد گرفته می‌شود و به این ترتیب، زمین‌ها و اکوسیستم‌های پایین دست سد از دسترسی به این مواد محروم می‌شوند. این خود یک نوع تخریب غیرقابل جبران محیط زیست است.

قسمت عمده جنگل‌های شمال بدون مجوز قطع تراشیده شده، اما یک نهاد عملاً مجوز تخریب بخشی از جنگل‌های هیرکانی را داده است. مسئولان سازمان حفاظت محیط زیست تاکید کرده‌اند که اجرای این پروژه بزرگ مترادف با تخریب درختان ۴۰ هکتار از جنگل‌های با ارزش هیرکانی است.

قطعاً تخریب محیط زیست ما را به فجایع بزرگ‌تر نزدیک‌تر می‌کند. خوف برانگیز است که بگوییم از این پس تمامی شهرهای ایران بایست منتظر پناهندگان زیست محیطی درون کشوری باشند چون تغییرات اقلیمی بزرگی در راه است.

کارشناسان و دانشمندان بر این عقیده‌اند که اقدامات جناب‌کارانه‌ای که در حق محیط زیست ایران شده جبران‌پذیر است.

### نتیجه‌گیری

در نتیجه‌گیری می‌توانیم تاکید کنیم آنچه که انگیزه فروپاشی حکومت پهلوی گردید، همان به کارگیری سیاست دیکتاتوری و سرکوبگری و بیگانه‌گی با مردم ایران بود. از سوی دیگر قدرت‌گیری مذهب‌یون پس از انقلاب ریشه در حکومت‌های پهلوی و کودتا علیه انقلاب مشروطیت توسط رضاخان و سیدضیا و کودتای مجبرضا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سرکوب شدید نیروهای چپ و سکولار دارد.

آنچه که در بالا بدان اشاره شد تنها گوشه کوچکی از مجموعه بحران‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه ایران است.

اکنون جامعه ما، زیر فشار اقتصاد تجاری و غیرتولیدی، زیر فشار بلعیده شدن بودجه توسط نهادهای بی‌خاصیت حکومتی و بحران‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در یکی از سخت‌ترین و دشوارترین شرایط اقتصادی تاریخ خود قرار گرفته است.

در بودجه سال ۱۴۰۰ دولت جمهوری اسلامی که هنوز پا در هواست به زندگی سخت مردم توجهی نشده است اما برای مثال بنیاد به اصطلاح فرهنگی «جامعه المصطفی‌العالمیه» است که سالانه ۲۵۶ میلیارد تومان بودجه و کمک دولتی دریافت می‌کند. این جامعه اگر ۵۰۰ مدیر هم داشته باشد که حقوق نجومی دریافت کنند در سال به این بودجه نیاز نخواهد داشت. یا موسسه مصباح یزدی در سال ۲۸ میلیارد تومان بودجه می‌گیرد. یا بودجه بیش از ۱۰۰ میلیارد تومانی نهاد نمایندگی «مقام معظم رهبری» در دانشگاه‌ها، یا بودجه بیش از ۳۵۰ میلیارد تومانی شورای عالی حوزه‌های علمیه، یا نزدیک به ۳ میلیارد تومان بودجه مرکز اسناد انقلاب اسلامی، یا بودجه ۲۲ میلیارد تومانی ستاد احیای امر به معروف که زوری که برای راه‌اندازی آن در خیابان‌ها می‌زنند در واقع نه برای احیای امر به معروف بلکه برای افزایش بودجه و بخور بخور به نام آن است!

چرا باید بخش عمده بودجه کشور به سازمان تبلیغات اسلامی احمد جنتی و مجمع اهل بیت علی اکبر ولایتی و بنیاد سعدی حداد عادل و موسسه پرتو ثقلین و جشنواره عمار و هیئت رزمندگان و ستاد نماز جمعه و جامعه و عاظ و تشکل مداحان و ... ده‌ها و صدها موسسه و نهاد مفت‌خور و بیکاره پرور دیگر اختصاص یابد؟!

لایحه بودجه ۱۴۰۰ برای مدیریت اقتصاد کشور در شرایط جنگ اقتصادی و مدیریت مسیر توسعه تدوین شده است. از این نظر لایحه بودجه ۱۴۰۰ می‌تواند صدمات جدی به معیشت مردم و مسیر توسعه و مدیریت اقتصاد کشور وارد کند.

آنچه در طول سال‌های اخیر بر سر سفره خانواده ایرانی آمده است نه صرفاً کوچک‌تر شدن سفره آن‌ها و فروپاشی سلامت آن‌ها بر اساس تغذیه غیراستاندارد است.

همچنین هزینه‌های بالای درمان حتی با وجود بیمه درمانی سبب می‌شود بسیاری از خانواده‌های ایرانی به‌جای مراجعه به پزشک اقدام به خوددرمانی از طریق تجربیات فردی و یا طب سنتی کنند. فاجعه‌ای که سبب شده است در مواردی به پزشک مراجعه کنند که دیگر کاری از دست پزشکان بر نمی‌آید.

داستان فروش نان قرضی را پس از بوشهر، بندرعباس، قزوین، سیستان و بلوچستان، استان لرستان، بروجرد، خرم‌آباد، اهواز و ... در جریان است. محرومینی که پول تامین نان شب‌شان را ندارند و با خریدن نسیه نان روز می‌گذرانند.

نانوای شهر اهواز از افرادی می‌گویند که کارت یارانه‌هایشان را گرو می‌گذارند تا بتوانند نان بپزند. آدم‌هایی که به‌معنای واقعی کلمه «نان شب» ندارند. آدم‌هایی که واقعا با پول یارانه‌ها، با همان مقدار اندک که دارند زندگی می‌کنند. از آدم‌هایی که تجسم واقعی «فقر مطلق» هستند.

این حس تبعیض و نابرابری است که کارگر ایرانی را به نقطه‌ای می‌رساند که زیستن را تاب نیاورده و ما هر از گاهی با اخبار ناراحت‌کننده همچون خودکشی مواجه می‌شویم.

زنان بدون حجاب و باحجاب نه‌تنها دوشادوش یکدیگر و مردان در انقلاب شرکت کردند، بلکه حتی پس از پیروزی انقلاب هم در جامعه حضور و همراهی داشتند. اما خیلی زود اما «حجاب اجباری» خمینی از راه رسید. حالا چهل دو سال پس از تکوین «حکومت اسلامی»، هنوز حجاب خط قرمز این حکومت است. چنان‌که مراجع مذهبی، حتی از وضع حجاب در کشور شکایت دارند.

در واقع جمهوری اسلامی ۴۲ سال است که یک حالت فوق‌العاده نظامی اعلام نشده در جامعه برقرار کرده است. دادگاه‌های انقلاب از همان سال‌های اول تاسیس جمهوری اسلامی به عنوان دادگاه‌هایی استثنایی وظیفه تحدید آزادی‌های فردی و برخورد‌های خشن و سریع را با مخالفان نظام سیاسی حاکم بر عهده داشته‌اند. برای نمونه هم‌زمان سازمان عفو بین‌الملل گزارش داده است که تنها ظرف یک ماه گذشته ۱۹ شهروند بلوچ در ایران اعدام شده‌اند.

بر اساس آمار منتشر شده از سوی سازمان‌های حقوق بشری از آغاز انقلاب بیش از چهل و چهار هزار و ششصد ایرانی با شیوه‌های هم‌چون: حلق‌آویز شدن، ترور شدن، سنگسار، و شکنجه، کشته شده‌اند. و این تعداد جدا از قتل‌هایی است که جمهوری اسلامی به طور پنهان انجام داده است.

به علاوه در طول چند هفته نهاد‌های امنیتی جمهوری اسلامی ایران به طور زنجیره‌ای حدود ۱۰۰ نفر را در کردستان دستگیر کرده‌اند و جوانی را نیز در زیر شکنجه کشته‌اند.

عملکرد این دادگاه‌ها مختص به دوران برقراری حکومت نظامی نیست و دائمی هستند اما عملکردشان در تحدید حقوق شهروندی در ایام حکومت نظامی غیررسمی در ایران بیش‌تر مشخص می‌شود. صدور احکام سنگین، وثیقه‌های سنگین و صدور قرار بازداشت بسیاری از مخالفان حکومت یا معترضان در جریان تظاهرات‌ها، بخشی از وظایف این دادگاه به شمار می‌رود که در تطابق با دوران حکومت نظامی است.

سپاه پاسداران امروز مهم‌ترین نهاد نظامی کشور است که تمام ارگان‌های جمهوری اسلامی در مسئله امنیت موظف به پیروی از دستورات این نهاد هستند. وقتی پرونده‌ای در دستگاه قضایی کشور امنیتی تلقی می‌شود، تفاوتی نمی‌کند که ماهیت آن پرونده ملکی باشد، مربوط به حقوق کودکان باشد یا حتی مربوط به محیط زیست باشد و اساساً در صلاحیت اظهار نظر کارشناسان سپاه پاسداران باشد یا نباشد!

جدا از این‌که از نظر سپاه این پرونده یک پرونده امنیتی باشد، پای این نهاد نظامی به پرونده باز می‌شود و نتیجتاً اظهار نظر یک کارشناس نظامی در یک پرونده اساساً غیرنظامی، موجب تضییع حقوق متهم و حقوق شهروندی مردم می‌شود.

عموماً شدت برخورد دستگاه قضایی در پرونده‌های امنیتی بالاست. اتهام‌های سنگینی چون محاربه و افساد فی الارض و همچنین اتهام‌های با ریشه فقهی نظیر بغی، نمونه‌هایی هستند که شدت برخورد دستگاه حاکم را با متهم در پرونده‌های امنیتی تا مجازات اعدام و قطع دست و پا بالا می‌برد. اما این شدت برخورد تنها توسط دادگستری و مقامات قضایی اجرا نمی‌شود که توسط ضابطان دادگستری هم‌چون نیروی انتظامی، سپاه و بسیج نیز اعمال می‌شود.

در جریان اعتراضات آبان ۹۸ شاهد بودیم که این ضابطان در سطح شهرها تنها به دستگیری و ضرب و شتم معترضان اکتفا نکردند که قلب و مغز بسیاری از معترضان را با گلوله‌های جنگی هدف قرار دادند در صورتی که اساساً نیاز و اجازه قانونی به اعمال این سطح از خشونت وجود نداشت.

حقوق بنیادین شهروندان از جمله حقوقی هستند که تعطیل‌بردار نیستند و به همین دلیل حکومت‌ها جز در موارد مشخص و موجه قانونی نمی‌توانند خللی به آن‌ها وارد آورند. برای مثال آزادی‌های اساسی از جمله تشکیل احزاب، نهاد‌های دموکراتیک، حق برگزاری تجمعات، حق آزادی بیان و حقوقی از این دست، از جمله مواردی هستند که مطلقاً در جمهوری اسلامی ممنوع هستند. به همین دلیل توقیف روزنامه‌ها و بازداشت روزنامه‌نگاران و نویسندگان به اتهام اخلاق در امنیت کشور و تعطیلی بسیاری از حقوق بنیادین مردم ایران عملاً راه تسلط نظامیان و تصمیمات فرماندهان سپاه پاسداران در محروم کردن اکثریت شهروندان ایران از آزادی‌های فردی و اجتماعی را باز کرده است.

اقرار مسیح مهاجری مدیر مسئول روزنامه جمهوری اسلامی به خوبی ماهیت جمهوری اسلامی ایران را به نمایش می‌گذارد. او در مصاحبه‌ای از نگرانی‌های خود سخن گفت و افزود: «آینده جامعه کشور تاریک و خطرناک است.»

به گزارش خبرآنلاین، او با بیان این‌که خطر کاملاً مشهود است، گفت: من که همه این ۴ دهه انقلاب را به خاطر دارم و، چون در متن بوده‌ام خیلی از مسائل را می‌دانم و در جریان هستم با قاطعیت عرض می‌کنم که بیماری‌های بزرگ الان نظام در ۳ دسته خیلی تاسف بار تقسیم بندی می‌شود؛ «دروغ، دزدی و دغل.»

او افزود: «آن کسی که از دروغ، دزدی و دغل ضرر می‌کند مردم هستند، این دلال‌ها و مافیایا در همه جا نفوذ می‌کنند، جیب خودشان را پر می‌کنند و جیب مردم را خالی می‌کنند؛ لذا مردم را دچار مشکل معیشتی می‌کنند.»

مدیرمسئول روزنامه جمهوری اسلامی با بیان این‌که بیش‌تر از نگرانی‌هایی که برای الان جامعه داریم نگرانی شخص من برای آینده است، گفت: ما با این بازتولیدهایی که از این قبیل آدم‌های دغلکار و دزد و دروغگو می‌بینیم آینده جامعه کشور بسیار تاریک و خطرناک است.

او تاکید کرد: صداوسیما را اگر پیگیر باشید یک روز را پیدا نمی‌کنید که اخبار برخی‌ها را منتشر نکند. حتی با رنگ و لعاب تعریف می‌کند این یعنی مهندسی انتخابات که بسیار خطرناک است.

تجربه حکومت ۴۲ ساله جمهوری اسلامی نشان می‌دهد که این حکومت با برقراری دادگاه‌های استثنایی، بازداشت‌های دل‌بخوایی، شدت در مجازات‌ها و تحدید و تعلیق چند ده ساله آزادی‌های اساسی از جمله حق برگزاری تجمعات، عملاً عناصر اصلی تشکیل‌دهنده حکومت نظامی را در کشور اجرا کرده و با محول کردن امور امنیتی کشور به فرماندهان سپاه پاسداران عملاً بدون اعلام رسمی حکومت نظامی، برای دهه‌ها میلیون‌ها ایرانی را به بهانه حفظ امنیت از حقوق شهروندی و بنیادین خود منع کرده است. با این وجود، اکنون برخی نگران رییس جمهور شدن یک سپاهی هستند!

با وجود همه آن‌هایی که در بالا گفته شد جامعه ایران تغییر کرده و این روند هم چنان ادامه دارد. اکنون حدود شش هفت میلیون نفر ایرانی که خارج از کشور زندگی می‌کنند، سیستم‌های مختلف حکومتی را دیده و تجربه کرده‌اند. ۴۰ میلیون نفر در داخل ایران دارای تلفن هوشمند هستند و در جریان اخبار دنیا قرار می‌گیرند، زنان تحصیل‌کرده و جمعیت جوان قابل توجهی وجود دارد، منابع زیر زمینی بوفور در همه جای کشور یافت می‌شود. حدود ۸۰ درصد مردم با رژیم مخالف هستند، در طول هفته گذشته فقط ۷۰ اعتراض گروهی در کشور بوقوع پیوسته است، چندین حکومت موازی در کشور وجود دارد که فقط در سرکوب



مردم با هم توافق دارند ولی برای تقسیم ثروت و قدرت، همدیگر را تکه‌پاره می‌کنند. حکومت پایگاه اجتماعی خود را از دست داده و احتمال فروپاشی آن در حال گسترش است. آن چه که در این شرایط کم است یک عزم و اراده قوی در جنبش‌های اجتماعی و در سطح نیروهای مخالف حکومت نیاز است که متحدانه و در ارتباط باهم، محیط‌های کار و آموزش و خیابان را، به عرصه تلاش و مبارزه و فشار بر علیه کلیت جمهوری اسلامی تبدیل کنند. اکنون ما نه رهبر کم داریم و نه نیروی انسانی قابل اتکا برای مدیریت کشور، شرایط منطقه هم تا حدودی به نفع مردم ایران چرخش کرده است. اما نباید فراموش کنیم که شکل‌گیری استبداد و دیکتاتوری در هر جامعه‌ای، عمدتاً به عوامل متعددی بستگی دارد. فرهنگ و سنت مردم، جغرافیای سیاسی، وضعیت اقتصادی، گفتمان‌های غالب در فضای روشنفکری، سطح آموزش و آگاهی مردم، تاثیر و نفوذ کشورهای دیگر در مسایل داخلی در شکل‌گیری حکومت مستبد نقش ویژه خود را ایفا می‌کنند. اکنون جامعه ما بار دیگر در معرض بحران‌های داخلی و منطقه و جهانی قرار گرفته و تنها برون رفت از این همه بحران و بن‌بست و فلاکت اقتصادی و سیاسی عبور از کلیت جمهوری اسلامی ایران با هدف برپایی یک جامعه نوین آزاد، برابر، مرفه و انسانی است!

شنبه بیست و پنجم بهمن ۱۳۹۹ - سیزدهم فوریه ۲۰۲۱

لینک‌های مطالب در سایت آزادی بیان:

دلایل سرنگونی حکومت پهلوی در انقلاب ۱۳۵۷ (بخش اول)

<http://www.azadi-b.com/?p=3978>

پیش زمینه‌های قدرت‌گیری مذهب‌بیون در ایران پس از سقوط حکومت پهلوی! (بخش دوم)

<http://www.azadi-b.com/?p=3989>

آرایش تقسیم قدرت و ثروت در جمهوری اسلامی ایران! (بخش سوم)

<http://www.azadi-b.com/?p=4042>

شبکه‌های مختلف امنیتی و تروریستی جمهوری اسلامی ایران!

شبکه‌های مختلف امنیتی و تروریستی جمهوری اسلامی ایران! (بخش چهارم)

<http://www.azadi-b.com/?p=4117>

نتایج ویرانگر سیاست‌ها جمهوری اسلامی ایران پس از ۴۲ سال حاکمیت! (بخش پنجم و پایانی)

<http://www.azadi-b.com/?p=4179>